

(قلمرو رفاه)

قلمرو رفاه، ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال دوم / شماره ۱۴ / خرداد ۱۳۹۵

نئولیبرالیسم فروش بیش از حد؟

گزارش بی‌سابقه کارشناسان بانک
جهانی درباره سیاست‌های اقتصاد
جهانی اجرا شده در ۳ دهه گذشته

معمای ونزوئلا

چرا اقتصاد کشوری که صاحب یکی
از بزرگترین منابع نفتی جهان است
به چنین روزی افتاده است؟



باید کفاف دهند

آیا مستمری‌های بیمه‌ای می‌توانند هزینه‌های زندگی را پوشش دهند؟
این شماره سراغ مفهوم کفایت رفته‌ایم که شاخصی است برای پاسخ به این پرسش

چرا کفایت نمی‌کند؟

گزارش آماری قلمرو رفاه درباره میزان کفایت
مستمری‌های بازنشستگی در برابر هزینه‌های زندگی



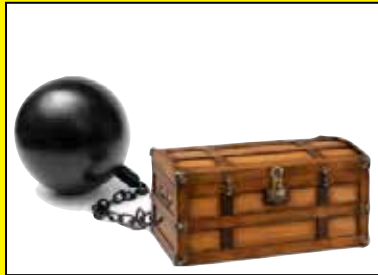
۴۰

شرم پنهان طبقه متوسط

نیل گابلر منتقد و نویسنده
مجله نیورپالیک کوچک
شدن سفره و جیب طبقه
متوسط را به همراه روایتی
شخصی شرح می دهد

۲

مقالات: تحلیل هایی درباره اقتصاد سیاسی
گذار از بحران، اراده سیاسی می خواهد | محسن رنانی



• **نئولیبرالیسم: فروش بیش از حد | کارشناسان بانک جهانی**

۱۰

خبر: تحلیل: متن و حاشیه اخبار رفاهی

• **کپکشان ها | درباره فیش های حقوقی**
• **نابرابری درآمدی در ایران چه معنایی دارد؟ | جواد صالحی اصفهانی**
• **تلاش برای مهندسی اجتماعی | گزارش های وزرای رفاه و کشور به مجلس دهم**
• **زمستان فرامی رسد | درباره رفتارندم خروج از اتحادیه اروپایی در بریتانیا**

• **چرا به ماندن رأی دادم | جرمی کوربین**
• **عصر پساستندرز | تحلیل تحلیل گران از فضای سیاسی بعد از پایان کمپین برنی سندرز**
• **آینده سیاسی اولاند | الی آریه**
• **الضمان الاجتماعي لا ضمان له | درباره وضعیت رفاهی در کرانه باختری**

۲۰

سیاست اجتماعی: مفهوم کفایت مزایا

• **باید کفایت کند | میکائیل عطیعی**
• **چرا کفایت نمی کند | مسعود کسرابی نژاد**
• **مفهوم جدید کفایت | زاهد اسدی**
• **هزینه های اجتماعی در اقتصاد ایران چقدر است؟ | طویی سرمدی**

۳۴

محیط زیست: تبعات انتقال آب

• **سرآب انتقال آب | علی رنجبران**

۴۰

ترجمان: زوال طبقه متوسط

• **شرم پنهان طبقه متوسط | نیل گابلر**
• **ترجمه: عاطفه احمدی**

۴۶

جهان: گزارش هایی از اقتصاد اجتماعی

• **فلوت سحرآمیز سعودی | لادن احمدیان هروی**



• **معمای ونزوئلا | علی قره داغی**

۶۰

فرهنگ: تحلیل و نقد عرصه های فرهنگی

• **اقتصاددان در حوزه عمومی | جان اتان کریشنر**

به نام خداوند بخشنده و مهربان

• **صاحب امتیاز:**

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه
• **رئیس شورای سیاستگذاری:**
ابراهیم رستمیان مقدم
• **مدیر مسئول:**
حامد شمس
• **سر دبیر:**
متین غفاریان

• **دبیر تحریریه:**

سینا چگینی
• **مدیر هنری:**
سید علیرضا میرزامصطفی
• **صفحه آرا:**
احسان نیکروان
• **تصویرسازی:**
بهرام غروی
• **ویراستار:**
کوروش اشرفی
• **حروفچین:**
اکرم خاکپور
• **عکاس:**
مرضیه پروانه
• **باتشکر از:**
ابراهیم باقری، صولت فروتن
حسین پیرورامی

• **همکاران این شماره:**

عاطفه احمدی، لادن احمدیان
محمد احمدیان، رضا امیدی
ایمان به پسند، محمد بیکران بهشت
زهرای پایی، حمید تاتاری
علیرضا خیراللهی، علی رنجبران
سایرا رفیعی، هاجر زاهدی پور، طویا
سرمدی، فؤاد شمس، صادق عبدی
میکائیل عطیعی، علی قره داغی
سحر کریمی، مسعود کسرابی نژاد
عبدالله محمدی، حسام مناهجی
مهدی میرمحمدی، مرجان نمازی
مصومه هاشمی، شقایق یوسفی

• **آدرس:**

تهران، خیابان احمدقصر
خیابان دوازدهم غربی
شماره ۲۲،
مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه
• **سندوق پستی:**
۱۴۸۹-۱۵۸۷۵
• **تلفن:**
۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵
• **چاپ:**
هنر سرزمین سبز



• **طرح جلد:**

بهرام غروی

• **قلمرو رفاه**

• **ماهنامه تحلیلی**

• **سال دوم / شماره ۱۴**

• **خرداد ماه ۱۳۹۵**

۳۴

سرآب انتقال آب

گزارش تحقیقی قلمرو رفاه درباره تبعات
زیست محیطی انتقال آب به بهانه انتقال
آب دریای خزر به سمنان

۲۳

چرا کفایت نمی کند

گزارش آمار قلمرو رفاه درباره میزان
کفایت مستمری های بازنشستگی
در برابر هزینه های زندگی

۰۶

نئولیبرالیسم فروش بیش از حد؟

گزارش راهبردی و بی سابقه
کارشناسان بانک جهانی درباره
سیاست های جهانی در سه دهه
گذشته و تبعات آن



۴۶

۵۲

معمای ونزوئلا یا انقلابی که به آن خیانت شد

وضعیت در ونزوئلا بحرانی است، چرا
اقتصاد کشوری که صاحب یکی از
بزرگترین منابع نفتی جهان است، به
چنین روزی افتاده است؟





التربية

هر آنچه درباره حوزه های کار، بیمه و تأمین اجتماعی می خواهید بدانید

Sum: 2001-2011
Avg: 2

فندی چشم تیر هایش را
جا گذاشت



جہاد دوسفر



گیلاسی برای گوتسواره تو

گیلاس برای گوشواره تو



میرزا محمد علی

میساعت چہاو یار لولخت

این دست‌ها
رویا می‌سازند

کارگران در حالی روز چپانی کارگردا
جشن می گیرند که منتظر سرانجام
تجولات سیاسی، بین المللی و
بامدهای اقتصادی آن هستند

داستان جلد
COVERSTORY



بہ یاد یادھا۔۔۔

یاد یاد یادها...

ٲلفن تحريره: ٦-٨٥٠٨٥١٧٨٨٥١٧
ٲلفن آگهي ها: ٩١٠٨٥١٧٨٨٥١٧

پایگاه اینترنتی تأمین ۲۴

دروازه‌ای به دنیای رفاه
و خدمات اجتماعی نوین

تأمین ۲۴
tamin



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۸-۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱

www.tamin24.ir



سازمان تأمین اجتماعی

اقتصاد و معیشت
اقدامات

هفته تأمین اجتماعی گرامی باد



حق تأمین آینده دارد
اجتماعی که دلگرم کار است

گذار از بحران صندوق های سیار می



بحران رکود کنونی بعد از جنگ جهانی دوم عمیق ترین نوع رکودی است که کشور تجربه می کند و آسیب ها و پیامدهای مهمی هم بر نظام بازنشستگی برجامی گذارد

محسن رنایی

عضو هیأت علمی
دانشکده اقتصاد
دانشگاه اصفهان

دانش آموختگان عالی کشور را بیکار محسوب کنیم. در حالی که نظام آمارگیری ما فقط آن دسته از دانش آموختگان عالی را بیکار محسوب می کند که در ۴ هفته گذشته دنبال کار بوده اند و موفق به یافتن شغل نشده اند. در کنار این تعداد بیکار تحصیل کرده، بازنشستگان و مستمری بگیران به همراه خانواده های شان مطرح می شوند. بنابراین حاشیه نشینان، بیکاران و مستمری بگیران سه کانون اصلی بحرانی کشور ما هستند. اینکه کدام یک سریع تر می توانند بحران را باشند، به گمان من بازنشستگان و مستمری بگیران هستند. بازنشستگان و مستمری بگیران صاحبان حق هستند و آن دو دیگر صاحب انتظار. حاشیه نشینان انتظاراتی از نظام سیاسی و دولت دارند که با پاسخ ندادن به آنها، تأثیر خود را در رأی دادن یا ندادن به نفع جناح خاصی نشان می دهد و یا در اعتراضات پراکنده منعکس می شود. این اعتراضات پراکنده به راحتی تبدیل به اعتراضات فراگیر نمی شوند. در واقع به دلیل فقدان نهادهای مدنی مرتبط با حاشیه نشینی، ساماندهی آنها قدری زمان بر است. حاشیه نشین ها تا نقطه پارگی و گسیختگی روانی دوام می آورند و سپس شورش می کنند. بیکاران به این علت که بخش زیادی از آنها جزو جامعه مدنی و در متن حوادث قرار دارند، از قابلیت مذاکره برخوردارند، چانه زنی می کنند و به طور کلی تا زمانی که طبقه متوسط شهری تحریک نشوند، اعتراض چندانی از خود نشان نمی دهند. این دودسته صاحبان انتظارند اما آنان که صاحبان حق اند، مستمری بگیران و بازنشستگان هستند که اگر به سرعت نتوانیم

امروز اصلی ترین دشمنان کشور، جامعه و نظام سیاسی ما به تفکیک رکود، بحران آب و فساد نظام اداری است. اگر نظام سیاسی برای عبور سریع و کم هزینه از این سه بحران و یا دست کم مدیریت عاجل این سه بحران همت نکند ممکن است دیگر فرصتی برای مدیریت این بحران ها نداشته باشیم. در میان سه بحرانی که نام بردم، رکود از همگی عاجل تر است. در مورد آب گرچه ما وارد بحران شده ایم اما تا حداقل ۵ و حداکثر ۱۰ سال دیگر فرصت مدیریت جدی خواهیم داشت. گرچه باز هم خیلی دیر است اما این حوزه قابل مدیریت است و ممکن است تا ۵ سال دیگر نزاع ها، درگیری ها و بحران های ناشی از آن نمایان نشوند و همین فرصت خوبی برای مدیریت است. در مورد فساد اداری گرچه به مرحله هشتم فساد یعنی فساد سیستمی رسیده ایم اما همین وضع موجود نیز با اعمال فشارهایی قابل تداوم است. آنچه قابل تداوم نیست، بحران رکود است که اگر چاره ای برای آن اندیشیده نشود تبدیل به موتور در هم ریزی اقتصادی و سیاسی می شود. در بحران رکود، بحرانی ترین نقطه که می تواند مأموریت آغاز تنش های اجتماعی و سپس سیاسی را آغاز کند، حوزه مستمری بگیران و بازنشستگان است. ۱۱ میلیون حاشیه نشین و حدود ۱۰ میلیون بیکار داریم. هر چند آمار رسمی تعداد بیکاران را ۴ میلیون نفر اعلام کرده اند و در برخی مجامع غیر رسمی هم این آمار ۶ تا ۶/۵ میلیون نفر اعلام شده اما محاسبات می گویند تعداد بیکاران ما فراتر از این حرف ها است. علت این اختلاف آماری در نحوه محاسبات است. ما باید بخش اعظم



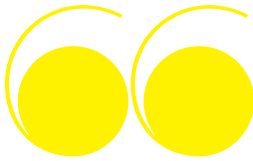
محصول نهایی آن اشتغال‌زایی نبوده، نشان از یک رکود عمیق درونی می‌دهد. بانگاه ساده در همین ۱۰ سال تعداد کارگاه‌های صنعتی بالای ۱۰ نفر از بیش از ۱۶ هزار کارگاه به کمتر از ۱۴ هزار مورد رسیده که باز هم حاکی از رکود عمیق اقتصاد است. اگر سال‌های ۸۶ و ۸۷ که افزایش اندکی در تعداد این گونه کارگاه‌ها داشتیم را از محاسبات خود کنار بگذاریم، این شاخص نشان می‌دهد که عملاً ۷ سال پسرفت داشته‌ایم. در عین حال مادر عمیق‌ترین رکود هم قرار داریم. یعنی همزمان پنج لایه رکودی را داریم که سه لایه از آن به عوامل درونی و دو لایه هم به عوامل بیرونی ارتباط دارد. شواهد نشان می‌دهد مسئولان ما، و فعالان بخش خصوصی موضوع رکود حاکم بر اقتصاد کشور را دست کم گرفته‌اند و همه منتظرند به نحوی از رکود عبور کنیم. اتاق بازرگانی از این رکود آسیب‌زایی دیده اما همین دوستان یا بودجه‌های خوبی که در اختیار دارند، کدام مطالعه را درباره رکود انجام داده‌اند و کدام نسخه را برای خروج از این رکود به دولت پیشنهاد کرده‌اند؟

به همین ترتیب اعتقاد دارم دولت یازدهم نیز در برابر مسئله رکود آن گونه که باید و شاید مؤثر برخورد نکرد. زیرا در سه سال گذشته بیش از رکود نگران تورم بود و کنترل تورم را در صدر اولویت‌های اقتصادی خود قرار داده و برخی از سیاست‌هایش مانند نرخ مالیات به وضعیت رکودی دامن زده است. در حالی که در همه جای دنیا در شرایط رکودی نرخ‌های مالیات کاهش می‌یابد. ممکن است دولت ادعا کند درآمدی ندارد و نمی‌تواند حقوق‌ها را پرداخت کند. این

نیازهای آنها را برآورده ساخته و مدیریت کرده و حقوق آنها را پرداخت کنیم، در مدت کوتاهی قابلیت تبدیل به حرکت‌های اعتراضی را خواهند داشت و با توجه به فضاهای ملتهب و شرایط اجتماعی بحرانی، شروع چنین حرکتی می‌تواند به آغاز حرکت‌های دیگر بینجامد. این را از این رو می‌گویم که ظاهراً نظام سیاسی و مدیریتی ما داستان بحران‌های صندوق‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی را جدی تلقی نمی‌کند و گمانشان بر این است که با ساماندهی‌های عادی و سیاست‌های کوتاه‌مدت می‌توانند این بحران‌ها را به تعویق بیندازند. اگر بازنشستگان و مستمری‌بگیران به لحاظ روانی به نقطه سر به سر برسند - سال‌ها است که به این نقطه از نظر درآمدی رسیده‌اند - مدیریت این حوزه با جمعیت وسیع، بسیار دشوار و خطرناک خواهد بود. حال باید دید دو دسته رکود درونی و بیرونی چگونه است.

امروز در حال تجربه کردن طولانی‌ترین رکود تاریخ کشور هستیم. اگر به جمعیت شاغل کشور از سال‌های ۸۴ تا ۹۳ نگاه کنیم، تقریباً چندان به چشم نمی‌آید. تقریباً در طول ۱۰ سال حدود یک میلیون به جمعیت شاغل کشور افزوده شده در حالی که در سال‌های ماقبل آن سالی بین ۳۵۰ تا ۷۰۰ هزار شغل ایجاد کرده بودیم. این آمار در دورانی به دست آمد که قیمت جهانی نفت و درآمدهای کشور از این مسیر بسیار کم بود. بالاترین درآمدهای نفتی تاریخ کشور در طی ۱۰ سال گذشته به دست آمد اما آمار اشتغال‌زایی ما تنها معادل ۱/۵ سال قبل از این ۱۰ سال است. اینکه هزار میلیارد دلار به اقتصاد تزریق کرده‌ایم اما

1



مردم به نرخ تورم ۲۰ تا ۳۰ درصد عادت کرده‌اند. اگر تورم حتی تا ۳۰ درصد پایین بیاید کافی است و بلافاصله باید به سمت رکود رفت

نیز سه دسته رکود وجود دارد که عمدتاً ناشی از تصمیم‌های خطای مدیریتی در طی سال‌های گذشته بوده که بر یکدیگر انباشت شده‌اند. این رکودها عبارتند از رکود عملکردی، رکود ساختاری و رکود نهادی. رکود عملکردی ناشی از مدیریت غیر تخصصی و نامناسب ادوار مختلف بوده که عمدتاً منبعت از مداخلات سیاسی است. مداخلات سیاسی در نظام بانز نشستگی و صندوق‌ها باعث شده که مدیریت صندوق‌ها غیر تخصصی باشد. بنابراین یک سری تصمیمات اشتباه گرفته شده که صندوق‌ها و بنگاه‌های متعلق به آنها را وارد رکود ساختاری کرده است. تصمیمات غلط برای ترکیب سرمایه، ترکیب فناوری و... به تدریج تبدیل به رکود ساختاری در آنها شد. ساختار بنگاه‌ها و ترکیب درونی صندوق‌ها از نظر فناوری، دانش فنی، نیروی انسانی و نوع تجهیزات به گونه‌ای نیست که حتی با فرض خروج اقتصاد از رکود، به سمت شکوفایی حرکت کنند.

سومین رکود در صندوق‌ها رکود نهادی است که ناشی از پیری عمومی سیستم و اشکالات ناشی از قوانین متداخل و متضاد حاکم در صندوق‌ها است. در صندوق بانز نشستگی کشوری تا چند وقت پیش نیروی متخصص آکچوئری تمام وقت وجود نداشت. این در حالی است که در برخی از کشورها محاسبات آماری به صورت روزانه انجام می‌گیرد. ساختار و انباشت نیروی انسانی تحمیلی در نظام بانز نشستگی و بنگاه‌های اقتصادی صندوق‌ها پیری و افول عمومی این نظام را به وجود آورده است. بنابراین این سه رکود در نظام تأمین اجتماعی و صندوق‌های بانز نشستگی ناشی از تراکم خطاهای مدیریتی مختلف و مداخله‌های سیاستی بوده است. هر چقدر تصمیم‌گیری برای اصلاح سیستم را به تعویق بیندازیم، بحرانی که پیش می‌آید شدیدتر و کوبنده‌تر خواهد بود.

دو گام آغازین برای انجام اصلاحات ضروری است؛ گام اول سیاست‌زدایی از صندوق‌ها و نظام تأمین اجتماعی است. یعنی توقف مداخلات سیاسی در نیروی انسانی و مدیریت صندوق‌ها و واگذاری آن به سازوکار بومی و درونی سیستم که در همه جای دنیا مرسوم است. دومین گام شفاف‌سازی است. بدون گام اول شفافیت هم امکان پذیر نیست. بنابراین نخستین کاری که باید صورت بگیرد این است که در کلیت نظام سیاسی و دولت تصمیم گرفته شود که دو اصلاح در حوزه صندوق‌ها و نظام تأمین اجتماعی لازم است. برای اینکه این اصلاحات شروع شود باید عمق بحران به مسئولان منعکس شود. زیرا این حوزه بسیار سریع‌تر از حوزه حاشیه‌نشین‌ها و بیکاران، نظام سیاسی را با مشکلات اجتماعی و سیاسی روبرو خواهد کرد. در اغلب اوقات تا جامعه چیزی را نخواهد تصمیم نخواست گرفت... در حوزه بحران‌های نظام بانز نشستگی و تأمین اجتماعی باید جامعه آگاه شود و شیوه‌ای برای این آگاه‌سازی انتخاب شود که این امر نیازمند تصمیم مقامات درون سیستم بانز نشستگی و تأمین اجتماعی است.

این ۵ رکود به طور همزمان بر کشور ما حاکم شده‌اند و بحث مدیریت آنها را جدی‌تر کرده است. در شرایط کنونی تنها بخشی که دولت به منظور مدیریت رکود در دست دارد، رکود اقتصاد کلان است. و گر نه رکود ساختاری در اختیار دولت نیست و برای غلبه بر آن انجام اصلاحات ضروری است. برای اصلاح رکود ساختاری جراحی‌های باید بر روی اقتصاد کشور صورت بگیرد که منوط به تصمیم‌گیری نظام سیاسی است. زیرا بخش بزرگی از سرمایه‌های کشور در دست نهادهایی خارج از دولت است و دولت هم اختیار و قدرت تصمیم‌گیری در مورد آنها را ندارد. غلبه بر رکود نهادی یعنی اینکه در نظام حقوقی و نظام اداری اصلاحات عمیق صورت گیرد که امری زمان‌بر است. اتفاقی که افتاده این است که همه توجه خود را به رکود نوع اول معطوف کرده‌ایم. برای غلبه بر رکود نوع اول نرخ بهره جواب نمی‌دهد، ارز جواب نمی‌دهد. دولت نمی‌تواند مالیات را پایین بیاورد. تنها یک راه حل وجود دارد و آن انتشار پول است. دولت باید حجم پول را بالا ببرد. نتیجه این کار اما تورم خواهد بود. یعنی دولت اگر بخواهد با ابزارهایی که در اختیار دارد تأثیر گذاری داشته باشد از راه پولی امکان پذیر است اما در حال حاضر همین ابزار هم با توجه اولویت‌های دولت که کنترل تورم است، عملاً از بین رفته محسوب می‌شود.

به گمان من هدف گذاری در کاهش تورم اشتباه بوده و علت هم این است که مردم به نرخ تورم ۲۰ تا ۳۰ درصد عادت کرده‌اند. اگر تورم تا ۳۰ درصد پایین بیاید کافی است و بلافاصله باید به سمت رکود رفت. در تاریخ اقتصادی جهان بسیار بی نظیر است که کشوری ۴۰ سال تورم دورقمی داشته باشد. اینکه بعد از ۴ دهه نرخ تورم را به سمت تک‌رقمی شدن هدایت کرده‌ایم خبر خوبی است اما مسئله این است که در حال حاضر همان ابزار پولی که قاعداً با ایجاد تورم در اقتصاد، رکود اقتصاد کلان را اصلاح می‌کرد از دست دولت خارج شده است. به عبارت دیگر دولت باز دست دادن همان یک ابزار دیگر هیچ وسیله‌ای برای خروج از رکود در اختیار ندارد. حتی اگر بخواهیم با ابزار پولی از رکود خارج شویم، مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی زیادی در پی خواهد داشت که رفع و رجوع آن هم در حیطه صلاحیت‌ها و تصمیم‌گیری نظام سیاسی است. بنابراین مادر نقطه‌ای قرار داریم که برای غلبه بر رکود نیاز به عزم ملی داریم. نظام سیاسی باید وارد ماجرا شود و همه داری‌های خود را مانند زمان جنگ روی دایره بریزد. امروز هم باید همه نیروهای اقتصادی، دولتی، نهادهای خارج از دولت و بخش خصوصی را در قرارگاه اقتصاد مقاومتی به خط کنیم و هر تصمیمی گرفته شد همه افراد و نهادهای گروه‌ها استین بالا بزنند. می‌توان انتظار داشت تمامی اختیارات در حوزه اقتصادی به قرارگاه اقتصاد مقاومتی تفویض شود تا بتوان نهادهای خارج از دولت را که می‌توانند در خروج از رکود کمک کنند وارد بازی کنیم.

رکودهای نظام تأمین اجتماعی

فارغ از این بحث‌ها در درون نظام بانز نشستگی و تأمین اجتماعی کشور



نئولیبرالیسم فروش بیش از حد؟

سیاست‌های نئولیبرال به جای ایجاد رشد، نابرابری را افزایش داده‌اند و به سهم خود توسعه پایدار را به خطر می‌اندازند

جانانان آستری*
پراکاش لونگانی**
دیوید فورسری***



* اقتصاددان و معاون
کنونی بخش تحقیقات
IMF

** پژوهشگر ارشد
IMF و استاد اقتصاد
دانشگاه جانز هاپکینز
*** اقتصاددان و
پژوهشگر ارشد IMF

ترجمه: سینا چگینی

نکبت بار نجات می‌دهد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اغلب به مسیری برای انتقال تکنولوژی و دانش به کشورهای در حال توسعه بدل می‌شود. خصوصی سازی شرکت‌های دولتی در نمونه‌های عدیده‌ای منجر به ارائه خدمات کارآمدتر می‌شود و بار مالی دولت‌ها را کاهش می‌دهد. با این حال ابعادی از دستورالعمل نئولیبرال نتیجه مورد انتظار را ارائه نمی‌دهند. ارزیابی ما از این دستورالعمل به تأثیرات دو نوع از این سیاست‌ها محدود است: از بین بردن محدودیت‌های حرکت سرمایه در داخل مرز کشورها (که آزادسازی سرمایه نام دارد)؛ و ایجاد ثبات مالی که بعضاً «ریاضت» نامیده می‌شود که به معنای کاهش سیاست‌گذاری‌ها در جهت کاستن از کمبودهای مالی و سطوح بدهی است. ارزیابی ما از این سیاست‌های «خاص» نئولیبرالی (به جای دستورالعمل گسترده نئولیبرالی) به سه نتیجه نگران‌کننده رسید:

۱. زمانی که به کشورهای مختلف نگاه می‌کنیم، به نظر کاملاً دشوار است که مزایای رشد فزاینده تحقق یابد.
۲. هزینه‌ها به لحاظ نابرابری فزاینده قابل مشاهده‌اند. چنین هزینه‌هایی نمونه‌های اعلاای معاوضه میان رشد و نابرابری هستند که از برخی ابعاد دستورالعمل نئولیبرالی تأثیر می‌پذیرد.
۳. نابرابری فزاینده به نوبه خود به سطح و امکان تداوم رشد صدمه می‌زند. حتی اگر رشد تنها و مهم‌ترین هدف دستورالعمل نئولیبرالی باشد، هواداران این دستورالعمل

میلتون فریدمن در سال ۱۹۸۲ از شیلی با تعبیر «یک معجزه اقتصادی» نام برد. قریب به یک دهه پیش از اظهار نظر او، شیلی به میدان اعمال سیاست‌هایی بدل شده بود که از آن زمان به طور گسترده در سراسر جهان پیاده شد. دستورالعمل نئولیبرالی — بر چسبی مورد استفاده بیشتر توسط منتقدان نسبت به طراحان این سیاست‌ها — بر دو اصل اساسی استوار است. نخستین اصل، افزایش رقابت است که از طریق مقررات زدایی و بازگشایی دروازه بازارهای داخلی شامل بازارهای مالی روی رقبای خارجی اجرامی شود. اصل دوم کوچک تر ساختن نقش دولت است که از طریق خصوصی سازی و محدودسازی توان دولت‌ها برای رفع کمبودهای مالی و انباشت بدهی به دست می‌آید. گرایش جهانی قدرتمند و گسترده‌ای به نئولیبرالیسم از دهه ۸۰ به وجود آمده است که طبق معیاری ترکیبی، میزان اقداماتی را که کشورها در حوزه‌های مختلف فعالیت اقتصادی انجام می‌دهند تا رشد اقتصادی را افزایش دهند، ارزیابی می‌کند. همانطور که قسمت چپ نمودار یک نشان می‌دهد، حرکت شیلی به سوی نئولیبرالیسم یک دهه یا زودتر از ۱۹۸۲ شروع شد، همراه با تغییرات سیاستگذاری متعاقبی که شیلی را به آمریکا نزدیک تر از همیشه کرد. کشورهای دیگر نیز به طور مداوم سیاست نئولیبرالی را اجرا کردند. (نگاه کنید به سمت راست نمودار یک)

دلخوشی‌های فراوانی در دستورالعمل نئولیبرالی وجود دارد. گسترش تجارت جهانی، میلیون‌ها انسان را از فقر



نمودار ۱
فشار برای رقابت
کشورهایی که از دهه ۸۰ میلادی سیاست‌های نئولیبرال را پذیرفتند تا رقابت داخلی فزاینده را از طریق مقررات زدایی و بازگشایی دروازه‌های اقتصاد به روی سرمایه خارجی ایجاد کنند



نمودار ۲
بازگشایی دروازه‌های روی بحران
ورود جریان‌های سرمایه خارجی به داخل، شانس بحران مالی را افزایش می‌دهد و نابرابری را وخیم‌تر می‌کند



ضروری است به تأثیرات توزیعی آن توجه کنند.

همانطور که موریس اسپسفلد (۱۹۹۸) گفته است: «نظریه اقتصادی هیچ شکی در خصوص مزایای بالقوه آزادسازی سرمایه باقی نمی‌گذارد که برخی اوقات

بازگشایی مالی نیز نامیده می‌شود. این آزادسازی به بازار سرمایه بین‌المللی اجازه می‌دهد تا اندوخته‌های جهانی را در جهت مولدترین مصارف در سراسر جهان کانالیزه کند. کشورهای در حال توسعه با سرمایه‌اندک برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری می‌توانند استقراض کنند و بدین وسیله رشد اقتصادی‌شان را بدون نیاز به افزایش سریع اندوخته‌هایشان، ارتقا دهند.» اما اسپسفلد همچنین به «خطرات واقعی» گشودن دروازه‌ها برای جریان‌های مالی خارجی اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «دوگانه مزایا و مخاطرات در جهان واقعی گریزناپذیر است».

چنین چیزی در واقع به یک مسئله تبدیل شده است. ارتباط بین گشودگی مالی و رشد اقتصادی پیچیده است. برخی از جریان‌های ورود سرمایه به داخل — همچون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی — که ممکن است شامل انتقال تکنولوژی یا سرمایه انسانی باشد، به نظر رشد بلندمدت را بالا می‌برند. اما اثر جریان‌های دیگر همچون سرمایه‌گذاری اوراق بهادار و بانکداری و بخصوص جریان‌های ورود سرمایه شدید یا مخاطره‌آمیز و بدهی‌زا، به نظر می‌رسد نه رشد را افزایش می‌دهند و نه اجازه می‌دهند تا یک کشور مخاطرات را با شرکای تجاری‌اش به شکلی بهتر به شراکت بگذارد (دل آرچیا و دیگران، ۲۰۰۸؛ اوستری، پراتی و اسپیلیمبرگو، ۲۰۰۹). چنین چیزی حاکی از آن است که رشد و مزایای شراکت در ریسک جریان‌های سرمایه، به نوع جریان سرمایه مدنظر وابسته است؛ همچنین ممکن است به ماهیت نهادهای حامی و سیاستگذاری‌ها وابسته باشد.

با این حال مزایای رشد نامشخص‌اند و هزینه‌ها بر حسب نوسانات رشد فزاینده و امواج بحران مشهودتر به نظر می‌رسد. از سال ۱۹۸۰ در حدود ۱۵۰ دوره از امواج جریان‌های ورود سرمایه در بیش از ۵۰ بازار نوظهور وجود داشته است؛ همانطور که در سمت چپ نمودار ۲ نشان داده ایم، در حدود ۲۰ درصد از مواقع، این دوره‌ها به یک بحران مالی ختم شده‌اند و بسیاری از این بحران‌ها با کاهش بازدهی عظیمی مرتبط هستند (گاوش، اوستری و کورشی، ۲۰۱۶).

درهای باز
یا بسته؟

فراگیری رونق و رکود به ادعای دنی رودریک، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد اعتبار می‌دهد که می‌گوید «این مسائل داسستانی فرعی یا نقصی جزئی در جریان‌های سرمایه بین‌المللی نیستند؛ بلکه اینها داستان اصلی‌اند.» در حالی که محرک‌های عده‌ای وجود دارند، بازگشایی فزاینده دروازه‌های سرمایه به طور مداوم به عنوان عاملی خطرناک در این چرخه‌ها به حساب می‌آید. مضاف بر افزایش احتمال تصادف، بازگشایی مالی تأثیراتی توزیعی نیز دارد و نابرابری را به شدت افزایش می‌دهد. علاوه بر اینها، زمانی که یک تصادف نیز رخ دهد، اثرات بازگشایی دروازه‌های نابرابری بسیار بیشتر می‌شود.

شواهد رو به افزایش دال بر میزان هزینه فزاینده بازگشایی دروازه‌های سرمایه در برابر مزایای آن، به ویژه در خصوص جریان‌های کوتاه‌مدت، معاون سابق مدیرعامل صندوق بین‌المللی پول (IMF) و نایب رئیس فعلی فدرال رزرو آمریکا را بر آن داشت تا اخیراً به وضوح بگوید: «چه هدف مفیدی از جریان‌های سرمایه بین‌المللی کوتاه‌مدت به دست می‌آید؟! امروز در میان سیاستگذاران پذیرش روزافزونی برای نظارت و وجود دارد تا جریان‌های بدهی کوتاه‌مدت را که احتمالاً به بحران مالی منجر یا موجب ایجاد آن می‌شوند، محدود کنند. در حالی که نه فقط تنها ابزار در دسترس برای کنترل سرمایه قابل‌دوام است — نرخ ارز و سیاست‌های مالی می‌توانند کمک‌کننده باشند — بلکه برخی اوقات، زمانی که منبع شکوفایی ناپایدار استقراض مستقیم از خارج است، تنها گزینه موجود است. (اوستری و دیگران، ۲۰۱۲).

کوچک کردن اندازه دولت، جنبه دیگری از دستورالعمل نئولیبرالی است. خصوصی‌سازی برخی کارکردهای دولت، راه نخست برای اجرای این جنبه است. راه

دیگر، کم کردن مخارج دولت از طریق کاهش حجم کمبودهای مالی و محدود کردن توان دولت‌ها برای انباشت بدهی است. تاریخ اقتصادی دهه‌های اخیر نمونه‌های فراوانی از این کوچک‌سازی‌ها ارائه می‌کند، از قبیل وضع محدودیت ۶۰ درصدی برای تولید ناخالص داخلی (GDP) کشورها برای پیوستن به حوزه یورو (یکی از معیارهای پیمان موسوم به ماستریخت).

نظریه اقتصادی راهنمایی اندکی برای دستیابی به هدف بدهی عمومی بهینه فراهم می‌کند.

اندازه دولت

دستور کار همیشگی

کوچک کردن اندازه دولت، جنبه دیگری از دستورالعمل نئولیبرالی است. خصوصی‌سازی برخی کارکردهای دولت، راه نخست برای اجرای این جنبه است. راه دیگر، کم کردن مخارج دولت از طریق کاهش حجم کمبودهای مالی و محدود کردن توان دولت‌ها برای انباشت بدهی است. تاریخ اقتصادی دهه‌های اخیر نمونه‌های فراوانی از این کوچک‌سازی‌ها ارائه می‌کند، از قبیل وضع محدودیت ۶۰ درصدی برای تولید ناخالص داخلی (GDP) کشورها برای پیوستن به حوزه یورو



برخی نظریات سطوح بالای بدهی را توجیه می‌کنند (چون مالیات ستانی را مخل می‌دانند) و برخی دیگر به کم کردن - یا حتی منفی کردن - سطوح بدهی توجه می‌کنند (چون شوک های نامطلوب، پس انداز پیشگیرانه را طلب می‌کنند). صندوق بین المللی پول در برخی توصیه‌های سیاستگذاری مالی اش، عمدتاً به این «قدم» می‌پردازد که دولت هایی که کمبودها و سطوح بدهی خود را کاهش می‌دهند، در پی آن افزایش بدهی را که توسط بحران مالی جهانی ایجاد می‌شود، در اقتصادهای پیشرفته ادامه می‌دهند: خیلی آرام بازارها به هم می‌ریزند، خیلی سریع قطار بازیابی از خط خارج می‌شود.

اما صندوق بین المللی پول همچنین از پرداخت نقدی بدهی ها در میان مدت در آمیزه گسترده ای از بازارهای پیشرفته و نوظهور کشورها، عمدتاً به عنوان بیمه در برابر شوک های آینده دفاع می‌کند.

اما آیا به واقع نمونه‌ای قابل دفاع از کشورهایی همچون آلمان، آمریکا و بریتانیا وجود دارد که بدهی عمومی را پرداخت نقدی کنند؟ معمولاً دو استدلال در دفاع از پرداخت نقدی بدهی ها در کشورهای با فضای مالی گسترده مطرح می‌شود، یعنی در کشورهایی که چشم انداز واقعی اندکی برای بحران مالی وجود دارد.

نخست اینکه، اگر چه شوک های نامطلوب بزرگ همچون رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ یا بحران مالی جهانی دهه گذشته به ندرت رخ می‌دهند، اما زمانی که رخ دادند، مفید است که در زمان های رکود، بدهی ها پرداخت نقدی شوند. استدلال دوم بر این نکته تکیه می‌کند که بدهی گسترده برای رشد مضر است، بنابراین برای ایجاد بنیانی ثابت برای رشد، پرداخت نقدی بدهی ضروری است.

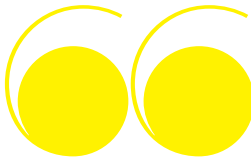
مسئله مطمئناً این است که بسیاری کشورها (از قبیل کشورهای جنوب اروپا) انتخاب چندانی ندارند جز اینکه درگیر ثبات مالی شوند. به خاطر اینکه بازارها به آنها اجازه نخواهند داد که به استقراض ادامه دهند. اما نیاز به ایجاد ثبات مالی در «برخی کشورها» به معنای «همه کشورها» نیست دست کم در این مورد، احتیاط درباره اینکه «یک اندازه برای همه مناسب است» کاملاً موجه به نظر می‌رسد. بازارها عموماً در کشورهایی که سابقه ای قوی از مسئولیت مالی دارند، به احتمال بسیاری پایینی به بحران بدهی برمی‌خورند (مندوزا و آستری، ۲۰۰۷). چنین سابقه ای به آنها این اختیار عمل

را می‌دهد تا زمانی که سطح بدهی بالاست تصمیم بگیرند که نه مالیات ها را افزایش دهند و نه هزینه های مولد را قطع کنند (آستری و دیگران، ۲۰۱۰؛ گوش و دیگران، ۲۰۱۳). برای کشورهای با سابقه قوی، مزیت کاهش بدهی با معیار بیمه شدن در برابر بحران مالی آینده، به طور قابل ملاحظه ای اندک می‌شود، ولو در سطوح بسیار بالای بدهی نسبت به تولید ناخالص داخلی (GDP) باشند. برای مثال حرکت از نرخ بدهی ۱۲۰ درصد از GDP به ۱۰۰ درصد از GDP با معیار کاهش ریسک بحران، عواید بسیار اندکی را برای کشورها در پی داشته است (بالداجی و دیگران، ۲۰۱۱).

اما حتی اگر مزیت بیمه اندک باشد، شاید هنوز چنین چیزی ارزش به جان خریدن داشته باشد، منتها اگر هزینه ها به قدر کافی پایین بیاید. با این حال معلوم شد هزینه های می‌توانند افزایش پیدا کنند، پس بسیار بیشتر از مزایا. دلیل اش این است که برای کاهش سطح بدهی، مالیات ها که رفتار اقتصادی را مخدوش می‌کنند، لازم است موقتاً افزایش یابند یا هزینه های مولد باید قطع شوند یا هر دو. هزینه افزایش مالیات ها یا توقف مخارج ضروری است تا بدهی ها را پایین بیاورند، بدهی هایی که ممکن است بزرگ تر از ریسک بحران روبه کاهش توسط بدهی کمتر باشند (آستری، گوش و اسپینوزا، ۲۰۱۵). قابل انکار نیست که بدهی عظیم برای رشد و رفاه مضر است. این درست است اما نکته کلیدی آن است که رفاه به بهای بزرگ تر (چیزی که بار بدهی نامیده می‌شود)، همان چیزی است که در حال حاضر به جان خریده شده و قابل بازیابی نیست؛ چنین چیزی هزینه ای از دست رفته است. در مواجهه با انتخاب میان زنده ماندن با بدهی بیشتر - اجازه دادن به اینکه میزان بدهی به طور ارگانیک از طریق رشد کاهش یابد - یا اعمال سنجیده مازادها بودجه ای برای کاهش بدهی، کشورهای دارای فضای مالی گسترده انتخاب بهتر را انجام می‌دهند، از طریق زنده ماندن با بدهی.

سیاست های ریاضتی تنها هزینه های رفاهی چشمگیری را به دلیل کانال های عرضه محور ایجاد می‌کند، بلکه به تقاضا نیز صدمه می‌زند و بنابراین وضع اشتغال و بیکاری را وخیم تر می‌کند. این ایده که ثبات مالی تا حدی از طریق افزایش اعتماد بخش خصوصی و سرمایه گذاری می‌تواند انبساطی باشد (یعنی بازدهی و اشتغال را افزایش دهد)، بیش از همه در دنیای آکادمیک، توسط آلبرتو آلسینا

در خدمت نابرابری
افزایش نابرابری که توسط بازگشایی مالی و ریاضت ایجاد می‌شود، خودش رشد را تضعیف می‌کند، همان چیزی که دستورالعمل نئولیبرالی قصد افزایش آن را دارد. اکنون شواهدی قدرتمند وجود دارد که نابرابری می‌تواند به طور معناداری هم سطح و هم دوام رشد را پایین تر بیاورد



سیاست‌های ریاضتی نه تنها هزینه‌های رفاهی چشمگیری را ایجاد می‌کند، بلکه به تقاضا نیز صدمه می‌زند و بنابراین وضع اشتغال و بیکاری را وخیم‌تر می‌کند

یافتن تعادل

این یافته‌ها نیاز به نگاهی متفاوت‌تر را به آنچه دستورالعمل نئولیبرالی احتمالاً قادر به انجام آن است، نشان می‌دهد. صندوق بین‌المللی پول که بر نظام پولی بین‌المللی نظارت می‌کند، پیشنهاد

این بازنگری بوده است.

برای نمونه، اولیویه بلانچارد، اقتصاددان ارشد سابق صندوق، در سال ۲۰۱۰ گفت: «آنچه در بیشتر کشورهای پیشرفته ضروری است، ایجاد ثبات مالی میان مدت است، نه حلقه خفت بار کنونی». سه سال بعد، کریستن لاگارد رئیس صندوق بین‌المللی پول گفت این نهاد بر این اعتقاد است که کنگره آمریکا در افزایش سقف بدهی این کشور بر حق بود، «زیرا فایده‌ای ندارد که اقتصاد را با کاهش مخارج وحشیانه کنونی در انقباض نگه داریم تا بازایی و بهبود به دست آید». و در سال ۲۰۱۵ صندوق بین‌المللی پول به کشورهای حوزه یورو توصیه کرد که «فضای مالی باید برای حمایت از سرمایه‌گذاری استفاده شود».

درباره آزادسازی سرمایه نیز، نگاه صندوق بین‌المللی پول تغییر کرده است - از این نگاه که نظارت‌ها بر سرمایه را تقریباً همیشه ضدمولد می‌دانست به پذیرش عظیم‌تر نظارت‌ها در مواجهه با ثباتی جریان‌های سرمایه. صندوق بین‌المللی پول همچنین تصدیق می‌کند که آزادسازی کامل جریان سرمایه همیشه هدف غایی مناسبی نیست و اینکه آزادسازی بیشتر، پرفایده‌تر و کم‌خطرتر است اگر کشورها به آستانه مشخصی از توسعه نهادی و مالی برسند.

تجربه پیش‌تاز شیلی از نئولیبرالیسم تحسین‌برانگیز از جانب برنده جایزه نوبل، میلتون فریدمن دریافت کرد اما اقتصاددانان کثیری اکنون گرد نگاه متنوع‌تر جوزف استیگلیتز، استاد دانشگاه کلمبیا جمع شده‌اند (خود او برنده جایزه نوبل است) که می‌گوید شیلی «نمونه‌ای از موفقیت‌ترکیب بازار و مقررات‌گذاری مناسب است» (۲۰۰۲). استیگلیتز اشاره می‌کند که در سالیان نخست حرکت این کشور به سوی نئولیبرالیسم، شیلی «نظارت‌هایی را روی جریان‌های ورود سرمایه وضع کرد تا آنها زیر آب سرمایه غرق نشوند»، همان‌طور که تایلند، نخستین کشور بحران زده آسیایی یک دهه و نیم بعد چنین کرد. تجربه شیلی (کشوری که اکنون از نظارت بر سرمایه اجتناب می‌کند) و دیگر کشورها نشان می‌دهد که هیچ دستورالعمل ثابتی، برایندهای خوبی برای همه کشورها در همه زمان‌ها ندارد. سیاست‌گذاران و نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول که به آنها مشاوره می‌دهند، باید نه توسط ایمان بلکه توسط شواهدی هدایت شوند که کار می‌کنند.

استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد و در عرصه سیاست‌گذاری توسط ژان کلود تریشه، رئیس سابق بانک مرکزی اروپا مورد حمایت است. با این حال در عمل دوره‌های ثبات مالی به طور متوسط بیشتر با سقوط طی شده‌اند تا با افزایش بازدهی. به طور متوسط تثبیت یک درصدی GDP، نرخ بیکاری بلندمدت را ۶ درصد افزایش می‌دهد و در پنج سال میزان ضریب جینی نابرابری درآمد را ۱،۵ درصد افزایش می‌دهد (بال و دیگران، ۲۰۱۳).

در مجموع، مزایای این سیاست‌ها که بخشی مهم از دستورالعمل نئولیبرالی هستند به ظاهر تا حدی زیاد مهم جلوه داده شده‌اند. در مورد بازگشایی مالی، برخی جریان‌های سرمایه همچون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، مزایای ادعا شده برای آنها را نشان می‌دهند. اما برای مابقی، به ویژه جریان‌های سرمایه کوتاه مدت، مزایای رشد دشوار است حاصل شوند، در حالی که مخاطرات بر حسب بی‌ثباتی بزرگ‌تر و ریسک فراینده بحران، خود را آشکار می‌کنند.

در مورد ثبات مالی، هزینه‌های کوتاه مدت به دلیل رفاه و بازدهی کمتر و بیکاری بیشتر خود را کم‌اهمیت نشان می‌دهند و مطلوبیت کشورهای دارای فضای مالی گسترده برای زنده ماندن ساده با بدهی بیشتر و اجازه دادن برای کاهش نرخ‌های بدهی به طور ارگانیک از طریق رشد، بی‌ارزش است.

حلقه نامطلوب

علاوه بر اینها، به خاطر آنکه بازگشایی و ریاضت، هر دو در پیوند با افزایش نابرابری درآمدی هستند، این اثر توزیعی حلقه بازخورد نامطلوبی را ایجاد می‌کنند.

افزایش نابرابری که توسط بازگشایی مالی و ریاضت ایجاد می‌شود، خودش رشد را تضعیف می‌کند، همان چیزی که دستورالعمل نئولیبرالی قصد افزایش آن را دارد. اکنون شواهدی قدرتمند وجود دارد که نابرابری می‌تواند به طور معناداری هم سطح و هم دوام رشد را پایین‌تر بیاورد (آستری، برگ و سانگریدیس، ۲۰۱۴).

شواهد آسیب اقتصادی ناشی از نابرابری نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران باید بیش از پیش نسبت به بازتوزیع گشودگی داشته باشند. البته سوای بازتوزیع، سیاست‌هایی توانمندپیشاپیش برای کاهش برخی از این اثرات طراحی شوند، برای مثال از طریق صرف هزینه‌های فزاینده برای آموزش و پرورش که برابری فرصت‌ها را گسترش می‌دهد (چیزی که سیاست‌های پیشاتوزیعی نام دارد). و استراتژی‌های ثبات مالی - در مواقع لزوم - می‌تواند برای کاهش اثر نامطلوب روی گروه‌های درآمدی طراحی شوند. اما در برخی موارد، پیامدهای توزیعی ناخواسته باید پس از آنکه رخ داد، با استفاده از مالیات‌ها و صرف هزینه دولت برای بازتوزیع درآمد جبران شود. خوشبختانه این هراس که چنین سیاست‌هایی خودشان ضرورتاً به رشد آسیب خواهند زد، موهوم است.

پی‌نوشت

۱. به موجب این معیار از پیمان ماستریخت، در پایان سال مالی نسبت بدهی ناخالص دولت عضو یورو به تولید ناخالص داخلی‌اش نباید از ۶۰ درصد فراتر رود. حتی اگر به دلیل شرایط خاص این هدف قابل تحقق نباشد، این نسبت باید به طور قابل توجه کاهش یابد و با آهنگ رضایت‌بخش به سطح مورد نظر نزدیک شود - مترجم فارسی.

منبع:

www.imf.org

کهکشانی‌ها

انتشار فیش‌های حقوق مدیران بار دیگر فاصله درآمدی را در مرکز توجه‌ها قرار داد

جریان از آن جایی آغاز شد که چند فیش حقوقی از مدیران بیمه مرکزی ایران ابتدا در تلگرام دست به دست شد، که بعد از چند روز، یکی از روزنامه‌های منتقد دولت فیش‌ها را منتشر کرد. تعداد صفرهایش آنقدر زیاد بود که معروف به فیش‌های نجومی شد. انتشار این فیش‌های نجومی واکنش‌های بسیاری در مردم برانگیخت. وزیر اقتصاد دستور پیگیری داد و مدیرعامل بیمه مرکزی استعفا کرد. اما هنوز این موج اولیه نخوابیده بود که ناگهان سونامی انتشار فیش‌های حقوقی مختلف در شبکه‌های اجتماعی خصوصاً تلگرام برپا شد. فیش حقوقی کلان برخی از افراد و مسئولان در رده‌های مختلف مدیریتی بین کاربران شبکه‌های مختلف اجتماعی دست به دست می‌شد. بعد از افشای فیش حقوقی چند ده میلیونی برخی مدیران عالی‌رتبه بیمه مرکزی نوبت به مدیرعامل بانک‌ها رسید. در کنارش فیش حقوق چند رئیس بانک و بیمه دیگر هم منتشر شد. اما شاید جالب‌ترین فیش حقوقی متعلق به رئیس صندوق توسعه ملی بود که علاوه بر حقوق چند ده میلیونی کمک هزینه ورزش، خرید کتاب و اوقات فراغت فرزندانش نیز در فیش حقوقی وی لحاظ شده بود. رئیس هیأت عامل صندوق توسعه ملی از فروردین تا اسفند سال ۹۴ به‌طور میانگین، ۵۷ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان بابت حقوق آن هم فقط از این صندوق دریافت کرده است؛ به عبارت دیگر در سال گذشته جمعاً حدود ۶۸۶ میلیون تومان بابت حقوق از صندوق توسعه ملی گرفته است ضمن اینکه برخی از این دست مدیران در بخش‌های دیگر خصوصی یا عمومی نیز به عنوان عضو یا رئیس هیأت‌مدیره فعالیت دارند.

البته در این بین دولت هم بیکار ننشست. رئیس‌جمهور دستور پیگیری قاطع و سریع داد. معاون اول رئیس‌جمهور کمیته‌ای تشکیل داد و وزیر رفاه در مورد بانک رفاه رأسأ وارد عمل شد که نتیجه آن کنار گذاشتن مدیرعامل این بانک از سمتش بود. حسن روحانی رئیس‌جمهور در دیدار کارگزاران نظام با رهبر معظم انقلاب، با اشاره به موضوع پرداخت‌های نامتعارف برخی مدیران، گفت «اگر در یک جایی فرد و یا افرادی، حقوق بالاتری برداشت کردند، آن را به عنوان یک مسأله ملی در جامعه تبدیل نکنیم. دولت به هیچ وجه نسبت به این موضوع کوتاه نخواهد آمد و در این راستا از دیوان محاسبات، سازمان بازرسی و دستگاه‌های اجرایی میزبان دریافتی مدیران ارشد را برای بررسی خواسته‌ایم.»

معاون اول رئیس‌جمهور هم با تأکید بر اینکه «دولت با تمام پرداخت‌های خارج از عرف برخورد جدی خواهد کرد»، اضافه کرد که پول‌های اضافی باید به خزانه بازگردد و افرادی که این کار را کردند برکنار خواهند شد. او خبر داد که بر

واکنش دولت

ریشه جریان فیش‌ها کجاست؟

اساس تصمیم دولت تمامی دستگاه‌های اجرایی موظف شده‌اند تا افزایش حقوق در دستگاه‌ها را تنها با هماهنگی و موافقت شورای حقوق و دستمزد انجام دهند. علی‌لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، جلسه‌ای با حضور رئیس بازرسی کل کشور، رئیس دیوان محاسبات، رئیس مرکز پژوهش‌ها و رئیس کمیسیون اصل ۹۰ برای بررسی ریشه‌های حقوق‌های غیرمعارف برخی مدیران تشکیل داد. در این جلسه، ابتدا رئیس سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات آخرین گزارش خود را ارائه کردند و رئیس مرکز پژوهش‌ها نیز برخی روش‌های سوءاستفاده را مطرح کرد. در این جلسه مطرح شد بعضی بانک‌ها و شرکت‌های دولتی، از برخی مفاهیم قانونی برنامه پنج ساله سوءاستفاده نموده‌اند و در مواردی نیز تخلفات آشکاری داشته‌اند؛ گرچه تعداد موارد تخلف هنوز دقیقاً مورد بازرسی قرار نگرفته که باید مشخص شود. ناصر سراج رئیس سازمان بازرسی کل کشور هم با اشاره به وضعیت رسیدگی به فیش‌های حقوقی نجومی برخی مسئولان گفت: با توجه به مسئولیتی که از سوی رئیس قوه قضاییه به سازمان بازرسی کل کشور داده شده است، سازمان گزارشی از وضعیت حقوق‌ها را آماده کرده است. سه معاونت عملی سازمان بازرسی گزارشی را آماده کرده است که تقدیم سران سه قوه می‌شود. البته این گزارش‌ها براساس خوداظهاری است که صحت آنها بررسی خواهد شد و در آن میزان و نام دریافتی افراد قید شده است، البته گزارش جامع‌تر و نهایی‌تر بزودی آماده می‌شود.

قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب سال ۸۶ و قانون برنامه پنجم توسعه مصوب سال ۸۹ مجوز پرداخت حقوق‌های کلان را صادر کرده‌اند. انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی هم جنبه نظارتی قوه مجریه را تا حد نابودی پیش برد و هم زمینه را برای انواع سوءاستفاده‌ها و از جمله پرداخت‌های کلان نامتعارف فراهم کرد. شاید بتوان اندکی عقب‌تر رفت و پیشینه پرداخت حقوق‌های کلان غیرمعارف را در سال ۱۳۸۲ یافت. در آن سال وزیر صنایع و معادن وقت، حقوق و مزایای کارکنان بانک صنعت و معدن را با حقوق و مزایای سازمان گسترش و نوسازی صنایع مطابقت داد. در بانک صنعت و معدن از آن تاریخ، پرداخت‌ها بر آن منوال انجام می‌شد. حقوق و مزایای چند صد میلیونی در حالی به مدیران پرداخت شده که به استناد به ماده ۷۶ قانون خدمات کشوری هیچ‌کس در دولت نباید بیش از هفت برابر حداقل حقوق یک کارمند عادی (یعنی حداکثر ۵۲ میلیون و ۵۰۰ هزار ریال) حقوق بگیرد.

نابرابری درآمد در ایران چه معنایی دارد؟

جواد صالحی اصفهانی



استاد اقتصاد در
دانشگاه ویرجینیاتک

در ایالات متحده آمریکا که بالاترین نابرابری دستمزدها در میان کشورهای توسعه یافته را دارد، بر اساس گزارش‌ها متوسط دستمزد یک مدیر برای بزرگترین شرکت ۱۶,۳ میلیون دلار بوده است. این رقم در واقع بیش از ۸۰۰ برابر حداقل دستمزد در ایالات متحده امریکاست و ۲۰۰ تا ۵۰۰ برابر دستمزد متوسط در این کشور است. در اروپا نسبت دستمزد یک مدیر عامل شرکت به میانگین دستمزدها بسیار کمتر است. در انگلستان ۲۲ برابر و در فرانسه ۱۵ برابر و آلمان ۱۲ برابر.

ایران در کجای این طیف ایستاده است؟ آخرین سالی که داده و آمار مزد و حقوق در دسترس ماست، سال ۹۳ است. دستمزدها در شرایط واقعی نسبت به یکی دو سال گذشته تغییر چندانی نکرده‌اند. به طوری که این داده‌ها می‌تواند برای سال جاری نیز قابل اعتماد باشد. با توجه به هزینه‌های و درآمدهای خانوار در سال ۱۳۹۳، دستمزد میانه ماهانه در حدود ۸ میلیون و ۲۰۶ ریال است. نسبت بالاترین حقوق و دستمزد مدیران شرکت گزارش شده در این سال حدود ۲۹۰ برابر است. بر این اساس ایران جایگاه بالایی در طیف نابرابری دستمزد دارد. البته، همانطور که قبلاً گفته شد، این تعداد بالاترین رقم گزارش شده است. احتمالاً (امیدوارم البته) نابرابری به‌طور متوسط کمتر باشد. اما حتی با این وجود، ما نسبت به میانگین اروپا در مورد نسبت پرداخت مدیران به پرداخت کارگر متوسط خیلی دور هستیم.

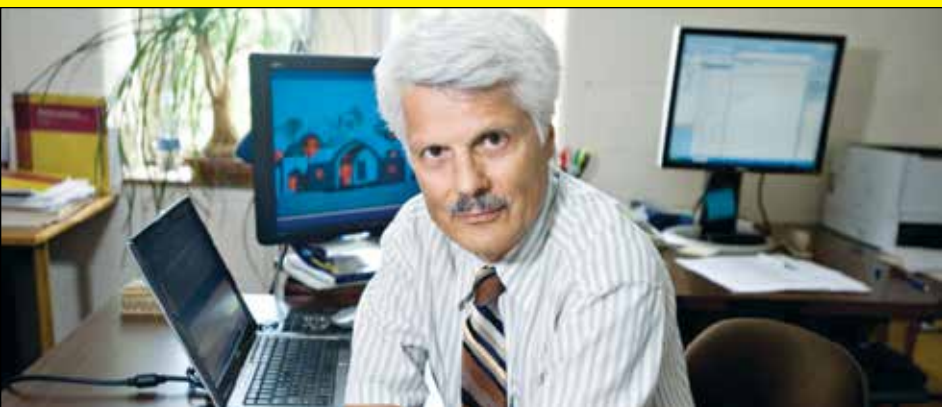
در صورتی که کنجکاوی، بدانید که نابرابری دستمزد کمتر از نابرابری کلی درآمد است. بر اساس آمارها، ضریب جینی برای همه درآمد در حدود ۰,۴۰ است، که این رقم در برای دستمزد ۰,۳۵ است. در پرتوی افشای پرداختی‌ها به مدیران هر دوی این اعداد کمتر از میزان واقعی هستند چون بالاترین دستمزد ماهانه در این بررسی ۲۱۵۲۵۰۰۰ ریال است که کمتر از ۱۰ درصد از بالاترین پرداخت گزارش شده به مدیران ۲,۴ میلیارد ریال است. چندی پیش من در مورد عدم گزارش دهی درآمد بالا هشدار داده بودم. افشاگری‌های جدید شواهد بیشتری را نشان می‌دهد که مرکز آمار ایران درآمد بسیار بالا را پوشش نمی‌دهد.

چگونه حقوق بالای مدیران را با حداقل دستمزد مقایسه کنیم؟ نکته جالب توجه آن است که حداقل دستمزد خیلی پایین‌تر از میانگین دستمزدها نیست. حداقل دستمزد مصوب برای سال ۱۳۹۵، ۸,۱۲۱,۶۴۰ ریال ماهیانه است. که فقط دو درصد کمتر از محاسبات من برای دستمزد متوسط برای این سال است. البته برای شما تعجب‌آور نیست اگر بدانید که اجرای قانون حداقل دستمزد در ایران چقدر ضعیف است. بر اساس داده‌های این بررسی حدود ۴۰ درصد مردم زیر حداقل دستمزد درآمد دارند که بیشتر آنان در مناطق روستایی هستند. البته احتمال عدم گزارش برخی از دستمزدها هم وجود دارد. قوانین حداقل دستمزد به‌طور عمده در شرکت‌های بزرگ اجرا می‌شود و در ایران اکثر کارگران در شرکت‌های کوچک و غیررسمی کار می‌کنند.

برخی رسانه‌ها با استناد به مصوبه‌ای در اواخر دولت دهم با امضای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور وقت، حقوق‌های نجومی مدیران دولتی را میراث دولت سابق دانستند. ماجرا از این قرار است که در اردیبهشت سال ۹۲ هیأت دولت به جای تصویب و ابلاغ دستورالعمل اجرایی فصل دهم قانون مدیریت خدمات کشوری به منظور روشن شدن وضعیت بانک‌ها و بیمه‌ها و شرکت‌های دولتی، مجوزی که سال ۱۳۸۲ برای بانک صنعت و معدن صادر شده بود را به سایر بانک‌های دولتی تسری داد و در تاریخ ۱۶ مهرماه ۹۲ تسری آن مصوبه به بیمه ایران را هم تصویب نمود. گرچه هر دوی این مصوبات به دلیل ایراد رئیس مجلس شورای اسلامی لغو شد. اما در نهایت مبنای قانونی پرداخت حقوق و مزایای خاص به مدیران دولتی و بنگاه‌های اقتصادی زیر مجموعه دولت در دو قانون مدیریت خدمات کشوری (مصوب سال ۱۳۸۶) و همچنین برخی گریزگاه‌های قانونی ایجاد شده در برنامه پنجم توسعه (مصوب سال ۱۳۸۹) شکل گرفته است. هر دو قانون مدیریت خدمات کشوری و برنامه پنجم توسعه که در دولت قبل تدوین شده و توسط مجلس هفتم و هشتم به تصویب رسیده‌اند، عملاً دست مدیران را برای در نظر گرفتن فوق‌العاده‌های خاص در حقوق و پرداختی‌های خود اعم از مستمری ثابت و فوق‌العاده حقوق و همچنین پاداش‌ها و کمک هزینه‌های مختلف باز گذاشته‌اند. به عقیده کارشناسان انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به عنوان نهاد برنامه‌ریز و همچنین ناظر عملکرد دستگاه‌های اجرایی و مدیران کشور به ایجاد بی‌انضباطی شدید اداری و اقتصادی در کشور منجر شد که هم جنبه نظارتی قوه مجری را تا حد نابودی پیش برد و هم زمینه را برای انواع سوءاستفاده‌ها و از جمله پرداخت‌های کلان نامتعارف فراهم کرد.

بعد از انتشار پشت سر هم فیش‌های حقوقی برخی مدیران دولتی و بانک‌ها و بازتاب گسترده آن در رسانه‌ها شبکه‌های اجتماعی به ابتکار برخی افراد چالشی راه افتاد که کاربران فیش‌های حقوقی خود را منتشر کنند. در این میان فیش‌های حقوقی اقشار مختلف مردم در نوع خود قابل تأمل بود. برخی از روزنامه‌نگاران فیش‌های حقوقی خود را منتشر کردند که پایه حقوق کمتر از ۸۰۰ هزار تومان و دریافتی نهایتاً یک میلیونی داشتند. محیط‌بانان زمان محافظت از محیط زیست دریافتی‌های کمتر از یک میلیون تومان داشتند. معلمان هم به همین شکل. شاید در این بین انتشار فیش حقوقی برخی از مدیران و معاونان وزیر دوران دولت اصلاحات در نوع خود بیش از همه بازتاب داشت. کسانی که با وجود رده بالای مدیریتی در حد معاون وزیر در دریافتی‌های بسیار کمی دارند.

چالش فیش



رویکرد وزارت رفاه؛ توسعه عدالت محور

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در گزارشی به نمایندگان جدید مجلس برنامه‌ها و مشکلات نظام رفاهی را توضیح داد

علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی صبح روز سه شنبه ۲۵ خردادماه در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی شرکت کرد و به ارائه گزارشی درباره وضعیت اشتغال، تأمین اجتماعی و اقتصاد مقاومتی به نمایندگان مجلس پرداخت. محور اصلی گزارش علی ربیعی بر روی سیاستگذاری‌های دولت خصوصاً وزارت رفاه برای فقرزدایی و توسعه متوازن کشور بود. ربیعی در گزارش خود با اشاره به این که در شرایط فعلی منابع کافی برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ وجود ندارد و با روش‌های گذشته و سنتی نمی‌توان مشکلات اقتصادی را حل کرد، معتقد بود باید با رویکردی جدید توسعه بنگاه‌های خرد را در دستور کار قرار داد. وی در گزارش خود به ضرورت طراحی و اجرای طرح جامع رفاهی اشاره کرد و راهکار برون‌رفت از چرخه فقر را یک نگاه جامع و کامل دانست. بخش دیگری از گزارش ربیعی در مورد وضعیت بحرانی صندوق‌های بازنشستگی بود که وزیر برای حل این معضل خواهان یک عزم جدی و ملی شد. در انتها وزیر در مورد حذف ۲۶ میلیون از یارانه‌بگیرها از مجلس خواست که یک کمیته مشترک تشکیل دهد.

■ ظرفیت زیرساختی به ثروت و فقرزدایی منجر نشده است، نکات مهمی برای برنامه‌های درازمدت اشتغال و فقرزدایی لازم است.

■ بررسی‌های ما نشان می‌دهد که ظرفیت‌های به شدت

گسترش یافته در آموزش نتوانسته فقر درآمدی را درمان کند. مطالعات همکاران ما نشان می‌دهد در برخی از مناطق نسبت بین فارغ‌التحصیلان و اشتغال منطقه حتی از ۴ درصد نیز فراتر رفته است.

■ برنامه‌های وزارتخانه برای نظام رفاهی، مبتنی بر رویکرد توانمندسازی است، شناسایی ۵ نوع فقر و برنامه‌ریزی برای تأویل آنها در شورای عالی رفاه مصداق برنامه توانمندسازی است

تلاش برای مهندسی اجتماعی

وزیر کشور برای نمایندگان مجلس از آسیب‌های اجتماعی گفت

این که دولت مدیریت حوزه اجتماعی را برعهده گرفته است. این نکته از آن جهت مهم بود که منتقدان دولت در این مدت این نهاد را بی‌توجه به مسائل اجتماعی نشان می‌دادند و سعی می‌کردند زمینه تشکیل نهادی فرافوقه‌ای شبیه شورای عالی انقلاب فرهنگی را فراهم و در عمل دست دولت را در برنامه‌ریزی در این حوزه کوتاه کنند. حضور فعال دولت در این حوزه، نشانه امیدبخشی است.

نکته سوم، تأکید وزیر کشور بر مسئله ضعف اعتماد اجتماعی در ایران بود. احتمالاً نتایج پیمایش اعتماد اجتماعی که سال گذشته اجرا شد در این زمینه مورد توجه وزیر کشور بوده است. وزیر کشور به درستی تأکید کرد که در صورت فقدان اعتماد اجتماعی، اثرگذاری برنامه‌ها و سیاست‌های دولت کاهش می‌یابد. وزیر در جمله‌ای مهم گفت: «بی‌توجهی به افزایش اعتماد اجتماعی، موجب ایجاد مسائل امنیتی و سیاسی می‌شود.»

حاشیه‌نشینی و بیکاری بمب‌های خنثی نشده

■ امروز حدود ۱۱ میلیون نفر حاشیه‌نشین در کشور وجود دارد که معادل با ۳ میلیون نفر حاشیه‌نشین در شهرهای تهران، مشهد و اهواز متمرکز هستند؛ در کشور نیز حدود ۲۷۰۰ محل حاشیه‌نشینی داریم که با توجه به ویژگی‌های آن نیاز است که خدمات بیشتری به آنها ارائه شود.

گزارش عبدالرضا رحمانی فضلی وزیر کشور به مجلس شورای اسلامی در مورد آسیب‌های اجتماعی چنان تکان‌دهنده بود که توجه بسیاری را به خود جلب کرد. بنا به گفته‌ی خود وزیر، موضوع آسیب‌های اجتماعی چنان اهمیت داشته که وی با مقام معظم رهبری در ۶ ماه گذشته، ۳ بار جلسه گذاشتند و هر بار حدود ۳ ساعت موضوع را با تمام ابعاد و جوانب آن و با حضور سران قوا و تمامی مسئولان حوزه اجتماعی مورد بررسی قرار دادند. این جلسات منجر به صدور دستوراتی از طرف مقام معظم رهبری شده است.

وزیر کشور در این سخنرانی روی ۳ نکته مهم تأکید کرد: اول این که رهبر انقلاب به شدت روی مسائل اجتماعی حساس شده‌اند و بر لزوم برنامه‌ریزی در این زمینه تأکید دارند. دوم

برنامه‌ای برای حذف پارانه‌گیران نروتمند

رئیس: تکلیف حذف ۲۶ میلیون نفر از دریافت پارانه با ظرفیت‌های فنی و اجتماعی کشور سازگاری ندارد، پیشنهاد می‌دهم که کمیسیون مشترک بین دولت و مجلس شکل بگیرد و ساماندهی نظام پارانه‌ها و از جمله حذف برخی پارانه‌گیران به صورت مشترک بررسی شود

اثر داشته است، برخی مشکلات نیز ناشی از سیاستگذاری‌ها، قوانین مجلس و دولت در سال‌های گذشته است.

■ از دیگر علل ناپایداری صندوق‌ها مصوبات متعدد بازنشستگی پیش از مؤید، افزایش ناگهانی حقوق و دستمزد و اعمال آن در حقوق دو سال آخر شاغلان که مبنای محاسبه مستمری می‌باشد است. مصوبات گسترده و افزایش تعهدات صندوق‌ها بدون تأمین مالی از عوامل مؤثر بر ناپایداری صندوق‌ها است.

■ عملکرد نامناسب بخش اقتصاد از پایدارسازی صندوق‌ها کاسته است. تعداد بازنشستگان تأمین اجتماعی از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۸۳ برابر با یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر بود و بر اثر بازنشستگی‌های پیش از موعد و انواع مداخلات در قواعد صندوق‌ها تعداد بازنشستگان صندوق‌ها از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۲ برابر با یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر شده، یعنی بازنشستگان ۸ سال برابر با تعداد بازنشستگان ۳۰ سال قبل از آن بوده است.

■ بدون پایان دادن به مداخلات قانونی و سیاسی فاقد ملاحظات کارشناسی وضعیت صندوق‌ها بحرانی‌تر خواهد شد، بدون اصلاح پارامتری نظیر سن بازنشستگی، بحران صندوق‌ها تعدیل نخواهد شد پایان دادن به مداخلات سیاسی در صندوق‌ها و اصلاحات پارامتریک از جمله همان تصمیمات راهبردی است که نیازمند رویکرد همه با هم و اجماع ملی است.

■ اگر رشد اقتصادی ۸ درصدی را می‌خواهیم، باید بدانیم که هر یک درصد رشد، یکصد هزار میلیارد تومان بودجه می‌خواهد و با هر یک درصد رشد نیز ۱۲۰ هزار شغل ایجاد می‌شود، اما وضعیت منابع کشور را می‌بینید و احساس می‌کنم با این شرایط عملکردها قابل دفاع بوده است.

■ سیاست این وزارتخانه مبنی بر توجه به بخش‌های کوچک و خرد و متوسط در سراسر کشور در زمینه امور حمایتی است. این مسئله در سیاست‌های ابلاغی مقام معظم رهبری در برنامه ششم توسعه نیز مورد تأکید قرار گرفته است.



و بدون ساماندهی نظام هدفمندی سامانه‌ها، نظام رفاهی کشور اثربخش نمی‌شود.

■ سیاست‌های گذشته بر رشد و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ اتکا داشتند. سرمایه‌گذاری در حوزه فولاد، صنایع و غیره ارزش قابل توجهی ندارند چراکه اشتغال کمی ایجاد می‌کنند و درمان مسئله اشتغال نیستند.

■ برخی علل نظیر بازنشستگی پیش از موعد بر بحران صندوق‌ها

■ امروز ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیکار در کشور داریم که توزیع آن در کشور نرمال نیست، به گونه‌ای که امروزه مناطقی وجود دارند که بیش از ۶۰ درصد بیکاری در آن متمرکز است.

آتش اعتیاد بر دامن جامعه

■ طبق آمارهای رسمی و برآوردهای مبتنی بر شاخص‌های سازمان ملل، در حال حاضر یک و نیم میلیون نفر معتاد در کشور زندگی می‌کنند که اعتیاد آنها از مواد سنتی به سمت مواد صنعتی و پرخطر رفته است.

■ آثار و تبعات استفاده از این گونه مواد در جامعه بسیار بوده و در حال حاضر ۶۰ درصد از تعداد زندانی‌های موجود در کشور به طور مستقیم و غیرمستقیم با اعتیاد و مواد مخدر در ارتباط هستند؛ همچنین عامل ۵۰ درصد از طلاق‌ها اعتیاد است.

■ به رغم تلاش‌های بسیار در حوزه مواد مخدر و روند کشفیات و دو برابر شدن این موضوع اما به دلایل سودآور بودن و قدرت ریسک بالای آن، استفاده از مواد مخدر در کل دنیا در حال افزایش است؛ البته در سال ۹۴، به میزان ۵۶۰ تن مواد مخدر در کشور کشف شد و در حوزه پیشگیری و درمان نیز در سال ۹۴ به میزان ۱۰ درصد موفقیت حاصل شده است.

یک سوم از دواچه‌ها منجر به طلاق می‌شود

■ در حال حاضر حدود ۵٫۲ میلیون نفر زن سرپرست خانوار در



کشور زندگی می‌کنند.

■ در سال ۹۳ و ۹۴ با کاهش طلاق مواجه بودیم؛ اما متأسفانه ۳۶ درصد از دواچه‌ها منجر به طلاق می‌شود که این تعداد در شهرهای بزرگ نیز گاه‌آ افزایش پیدا می‌کند.

زندان‌ها پر است

■ سالیانه ۶۰۰ هزار نفر عازم زندان‌ها می‌شوند که از این تعداد ۲۰۰ هزار نفر در زندان‌ها باقی می‌مانند که به طور حتم آثار اجتماعی غیرقابل قبول و مخربی در جامعه خواهد داشت؛ بنابراین آنچه که مهم است، رسیدگی به این معضلات از دو بعد انسانی و الهی همچنین امنیتی و سیاسی است.



آغاز زمستان

با رأی مردم بریتانیا به خروج این کشور از اتحادیه اروپا نیروهای راست گرا قدرت بالادست در این کشور و سایر کشورهای اروپا را به دست می آورند

هستند و تاکنون بیش از ۳ میلیون امضا جمع کرده اند. سؤال بسیاری از تحلیلگران این است که رأی به خروج، آغاز فروپاشی رویای اروپای متحد است یا فروپاشی بریتانیای کبیر؟ پس از این طوفان بزرگ، سرنوشت بریتانیا چه خواهد بود؟

رای عدم اعتماد

به هر حال، پیام مردم بریتانیا عدم اعتماد به رهبران سیاسی اش بود. شکافی سر برآورده است. به گفته کوربین، رهبر حزب کارگر، مناطقی که به خروج رأی قدرتمندتری دادند، همان مناطقی هستند که با سیاست های ریاضتی و تغییرات اقتصادی دولت محافظه کار طرد شده اند. شکاف سنی، مالی و تحصیلی زیادی میان طرفداران دو کمپین وجود دارد. ۷۳ درصد رأی دهندگان زیر ۲۵ سال طرفدار ماندن و ۶۰ درصد افراد بالای ۶۵ سال طرفدار خروج بودند. ۵۷ درصد افراد با درآمد بالا طرفدار ماندن و ۶۴ درصد دهک های درآمدی پایین طرفدار خروج بودند.

اما چرا چنین نتیجه ای به دست آمد؟ بنا بر نظر سنجی ها، رأی دهندگان به خروج مهم ترین دلیل را این امر می دانند که تصمیم برای بریتانیا باید در داخل بریتانیا گرفته شود. دومین دلیل اکثریت، به دست آوردن کنترل بر مهاجرت عنوان شده و سومین دلیل این بوده که ماندن به معنی نداشتن کنترل بر قدرت اتحادیه اروپا بوده است. در سوی دیگر رأی دهندگان به ماندن، مهم ترین دلیل خود را خطرات اقتصادی، شغلی و تورم ناشی از خروج دانسته اند.

حقیقت این است که کمپین خروج برنده شد، چون بسیاری از رأی دهندگان بریتانیایی اتحادیه اروپا را بی منطق، مستبد و ناسازگار با دموکراسی پارلمانی می دیدند. حقیقتی که بسیاری از گروه های چپ مخالف خروج هم با آن موافق بودند، اما با امید به امکان تغییر وضعیت، رأی به ماندن را به خروج ترجیح دادند. کمپین «ماندن» جز پیش بینی خطرات خروج چیزی در چنته نداشت و امیدوار بود با هشدار به خطرات پیش رو مردم را ترغیب به ماندن کند. اما برای کسانی که هم اکنون امید به آینده را از دست داده اند، این پیش بینی های بی معنا بود. اگر بانکداران و تجار لندن معنی این خطرات را به خوبی می فهمیدند، باید پذیرفت که برای مردمانی که در حاشیه بودند و امیدی به آینده نداشتند، این هشدارها نویدی برای تغییر نبود. به نظر می رسد برای بسیاری از طرفداران خروج، خروج به معنای تغییری در وضعیت نبود، اما آنان همچنان می خواستند که این اتفاق بیفتد. به همین دلیل است که اکنون گزارشاتی وجود دارد که بسیاری از رأی دهندگان به خروج، دلیل واضحی برای کار خود ندارند و آنچه در نتیجه رأی آنان به وجود آمده را درک نمی کنند. اما در برابر کمپین ماندن، کمپین خروج از واقعیت ها صحبت می کرد و هیچ واقعیتی مانند ادعای دروغین حق عضویت هفتگی ۳۵۰ میلیون پوندی بریتانیا

جورج اورول در سال ۱۹۴۱ نوشت که «انگلستان مانند خانواده ای است که افراد اشتباهی در آن کنترل اوضاع را در دست دارند». با رأی مردم بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا شکاف عمیقی نه تنها در بدنه اتحادیه، که در خود بریتانیای کبیر نمودار شده است. حالا سؤال بسیاری این است: چرا مردم چنین رأیی دادند؟ بعد از این چه می شود؟

ماندن یا نماندن؟ سؤالی که دیوید کامرون، نخست وزیر بریتانیا پاسخش را به مردم بریتانیا واگذار کرد و آن ها در referendum روز پنجشنبه، سوم تیرماه رأی به ترک اتحادیه اروپا دادند. بریتانیا ۴۳ سال عضو مردم اتحادیه بود، ۲۰ سال پس از تأسیس اتحادیه به آن پیوست، پول اروپایی و مرزهای اروپا را نپذیرفت، اما کجدار و مریز با آن کنار آمد تا زمانی که ۵۲ درصد مردم بریتانیا اعلام کردند که دیگر نمی خواهند عضوی از اتحادیه اروپا باشند؛ تصمیمی که گروه های راست افراطی را سر شوق آورد.

مارین لوپن، رهبر جبهه ملی فرانسه در حساب توییترش، این خروج را کسب پیروزی برای آزادی دانست و گفت که حالا زمان آن است که چنین رفتندومی در فرانسه نیز برگزار شود. دونالد ترامپ، کاندیدای جمهوریخواه ریاست جمهوری آمریکا نیز گفت که مردم بریتانیا کشور خود را باز پس گرفتند. خیرت ویلدرس، رهبر راست افراطی هلند نیز خروج بریتانیا را اتفاقی تاریخی دانست و خواستار رفتندومی مشابه در هلند شد. بئاتریکس فون اشتورخ، عضو حزب پوپولیست و دست راستی «جایگزین برای آلمان» ۲۳ ژوئن را روز استقلال بریتانیا نامید. رهبران احزاب راست افراطی دانمارک، یونان، اسلوواکی و ایتالیا هم واکنش های مشابهی داشتند.

کامرون قبل از رفتندوم هشدار داده بود که رأی به ترک اتحادیه، بریتانیا را برای همیشه فقیرتر می کند. شاید کسانی که رأی به ترک بریتانیا دادند، همان هایی که آمارها نشان می دهند افراد مسن و دارای تحصیلات پایین بیشتر در میان آن ها دیده می شوند، داعیه ملی گرایی داشتند، اما رأی به خروج حالا شکاف عمیقی در خود بریتانیا بر جای گذاشته است. اسکاتلند که دوسال پیش در رفتندومی رأی به باقی ماندن در بریتانیا داده بود، حالا که ۶۲ درصد مردمش رأی به ماندن در اتحادیه اروپا داده اند، صحبت از رفتندوم دوم برای ترک بریتانیا و باقی ماندن در اتحادیه اروپا را پیش کشیده است. در ایرلند شمالی هم که حدود ۵۶ درصد مردم رأی به ماندن داده بودند، حالا حرف استقلال از بریتانیا دوباره مطرح شده است. لندن، جایی که ۶۰ درصد مردم رأی به ماندن داده بودند، در خطر از دست دادن موقعیت خود به عنوان مرکز اقتصادی در اتحادیه اروپا است. طرفداران کمپین «ماندن» در تدارک جمع آوری امضا برای فراخوان رفتندوم مجدد

سحر کریمی



روزنامه نگار



در اتحادیه اروپا، مورد پذیرش عموم مردم قرار نگرفت. پولی که فراژ قول صرف آن در نظام سلامت ملی بریتانیا را داده بود (و بعد از پیروزی، آن را تکذیب کرد).

همیشه مسئله دیگری در میان است

ساده خواهد بود اگر رأی به خروج را به ملی گرایی و احساسات نژادپرستانه و ضد مهاجری بریتانیایی ها تقلیل دهیم. اما همیشه مسائل دیگری هم در عمق ماجرا مطرح هستند. مثلاً اینکه نقاطی از بریتانیا به خروج رأی قاطع تری دادند که در حاشیه قرار دارند و اساساً نقاط مهاجرپذیری در مقابل لندن و سایر شهرهای بزرگ به شمار نمی روند. از سوی دیگر برخی از مناطق مانند شمال شرقی بریتانیا یا جنوب ولز، به طور سنتی منطقه طرفداران حزب کارگر بوده اند. مناطقی که در پی رکود اقتصادی ناشی از تورم دهه ۷۰، با بسته شدن معادنی مواجه شدند که منبع اصلی درآمد این مناطق بود، در حالی که سیاست های دولت تاجر هیچ شغل جایگزینی در این مناطق ایجاد نکرد.

راه حل حزب کارگر در این مناطق توزیع ثروت و ایجاد مشاغل دفتری دولتی بود. درآمدی که باعث وابستگی این مناطق به حزب کارگر شد. از سوی دیگر مزارع این مناطق و البته سایر مزارع کل اروپا توانستند با دریافت یارانه از سوی اتحادیه اروپا، در بازار رقابت جهانی تولید غذای ارزان سرا باقی بمانند. مزرعه داران بریتانیایی در سال ۲۰۱۵، کمی بیش از ۳ میلیارد پوند یارانه دریافت کردند، مبلغی که با خروج از اتحادیه دولت باید آن را بپردازد، یا پرداخت آن را متوقف کند. بنابراین فارغ از این که ادعای پرداخت حق عضویت هفتگی ۳۵۰ میلیون دلار به اتحادیه اروپا دروغی بیش نبود، اتحادیه اروپا بخشی از مبلغ حق عضویت را در قالب یارانه کشاورزی مستقیم به بریتانیا برمی گرداند. آن هم در زمانی که موضع خزانهداری بریتانیا نه حمایت از کشاورزان، بلکه واردات غذای ارزان از بازارهای جهانی بوده است. اما چرا مردم این مناطق در برابر حزب کارگر و اتحادیه اروپا تا این حد قدرناشناس بودند؟

به نظر می رسد دانستن این امر که زندگی و مزرعه و منطقه این افراد وابسته به پول عده ای لیبرال پولدار است، عامل رضایت افراد نبوده است. مهم ترین شعار کمپین خروج را فراموش نکنیم: «کنترل رابازپس بگیریم». بخشش ماه به ماه اتحادیه اروپا نه تنها تأثیری در رأی این مردم نداشته، بلکه عاملی مهم در دشمنی آنان با اتحادیه است. هوشمندی کمپین خروج در همین شعار نهفته که احساس تحقیر و شرم ناشی از دریافت پول مستقیم یارانه ها را در آن ها نشان داده است. اینجا پای سیاست و اقتصاد در میان نیست، بلکه حس کرامت نفس چیزی است که برای این مردم از بین رفته است.

تصمیم به خروج از اتحادیه اروپا، تصمیمی منطقی برای بریتانیا نخواهد بود، اما تاریخ از منطق تبعیت نمی کند. در میان کشورهای اتحادیه اروپا، بریتانیا بیشترین سود را از عضویت در اتحادیه برده بود. با پذیرفتن واحد پولی اروپا، سیاست های پولی مدنظر خود را دنبال کرده بود و اگر این سیاست ها همواره سیاست های نفولیرال بوده اند، تقصیر آن بر گردن اتحادیه اروپا نیست. بودن در اتحادیه و نبودن در منطقه اروپا به نفع بریتانیا بود، اما این فرصتی بود که بریتانیا آن را از دست داد. خروج شاید راه حل خوبی برای کشورهایی مانند یونان بود که زیر بار ریاست مآبی های اتحادیه اروپا کمر خم کردند، اما برای بریتانیا معنایی نداشت. بهر حال اتفاق دهشتناک رخ داده است. در غفلت رهبران سیاسی، اولین بار نیست که مردم رأی به بی ثباتی و ناکارآمدی می دهند و راه را برای برآمدن راست گرایی افراطی و پوپولیسم باز می کنند.

چرا رأی به ماندن دادم؟

جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر بریتانیا در مصاحبه ای با امی گودمن در برنامه «اینک دموکراسی»، پیش از رفراندوم توضیح داد که چرا رأی به ماندن در اتحادیه اروپا می دهد

این پنجشنبه، انتخابات سراسری در بریتانیا برگزار می شود تا تصمیم به ماندن یا خروج از اتحادیه اروپا گرفته شود. تبلیغات در این انتخابات بسیار مسموم شده است. رهبران احزاب دست راستی کمپین «خروج» از ایده های وحشتناکی استفاده کرده اند. مثلاً، نایجل فراژ، رهبر حزب یوکیپ، از پوستر بسیار بزرگی رونمایی کرد که تصویری بود از پناهندگان سوری، که به نظرم در مرز یونان و ترکیه گرفته شده بود و این تصویر را طوری جلوه داد که انگار تهدیدی برای سبک زندگی ماست. آن ها مردمانی ناامید بودند که از جنگ گریخته بودند و به دنبال مکانی امن می گشتند و این ایده های ترسناک همواره بخشی از کمپین آن ها بوده است. من عضوی از کمپین ماندن در اتحادیه اروپا هستم، چون فکر می کنم ما بایستی با افرادی که ذهنیتی مشابه ما در تمامی اروپا دارند کار کنیم، کسانی که می خواهند با فرارهای مالیاتی مبارزه کنند، کسانی که در صدد حفظ محیط زیست هستند و همچنین کسانی که همبستگی با مردم را می خواهند، نه این که آنان را به چشم دشمن ببینند. من می خواهم عضوی از اتحادیه اروپا باشم تا کسانی که از زیر بار مالیات دادن فرار می کنند را دنبال کنم و جلوی آن ها را بگیرم. اما رأی من به ماندن، رأی بی قید و شرط نیست. رأی به ماندن است، به شرطی که تلاش کنیم و اتحادیه اروپا را اصلاح کنیم. در حال حاضر، ما مقررات کاری فراتر از قاره ها داریم، مثلاً چهار هفته مرخصی، یا مرخصی زایمان برای پدر یا مادر و مقررات ضد تبعیض که همگی بسیار مهم هستند. من معتقدم باید از این شرایط فراتر رویم، آن چه قرارداد کاری بدون ساعت نامیده می شود باید حذف شود، این قراردادی است که فردی به استخدام شرکتی درمی آید و هیچ ضمانتی برای دریافت حقوق از این هفته به آن هفته و تا زمانی که کارفرما به او احتیاج دارد، نخواهد داشت.

ممکن است برای هفته ای پول خوبی بگیرد و چند هفته بی حقوق باشد. این روشی وحشتناک است. بنابراین، من خواستار اصلاحات زیادی هستم، اما نگرانی من این است که افراد دست راستی کمپین خروج، کسانی هستند که مقررات موجود را هم از بین خواهند برد. در میان چپ گرایی هم افرادی طرفدار خروج هستند. آن ها فکر می کنند که شما اتحادیه اروپا را ترک می کنید و بعد خودتان به تنهایی اوضاع را سر و سامان می دهید و مبارزه می کنید. من این رویکرد را می فهمم. مسأله من این است که نیمی از اقتصاد ما به شدت با اتحادیه اروپا گره خورده است. به خاطر جنبش های کارگری در سراسر اروپا، ما به بهبود چشم گیری در شرایط کاری دست یافته ایم. اگر خارج شویم، در وضعیتی دشوار گیر می افتیم. کالاهایمان را به کجا بفروشیم؟ روابط تجاری ما با اتحادیه اروپا چگونه خواهد بود؟ من به شدت منتقد اتحادیه اروپا هستم، اما هدفی که پیش رو دارم بهبود شرایط کار در تمام اروپاست.

در حال حاضر، قوانین مهاجرتی بریتانیا محدودیت های سختی برای ملیت های غیراروپایی دارد. اما در اروپا ما حرکت آزادانه کار داریم که نتیجه بازار مشترک است. بحث هایی وجود دارد که کارگران اروپایی که در بریتانیا کار می کنند، عامل کاهش دستمزدها هستند. اما حقیقت کاملاً متفاوت است. ۴۸ هزار اروپایی در بخش خدمات سلامت و بیمارستان های ما کار می کنند و بسیاری دیگری در بخش حمل و نقل. بخشی از این اروپاییان، به طور خاص مهاجران اروپای شرقی نیز هستند که توسط کارفرمایان ظالم به نحو عجیبی مورد ستم قرار می گیرند. این کارفرمایان آنان را استخدام می کنند و کمترین حقوق ممکن را به آنها می دهند تا از حداقل دستمزد مطابق توافقات محلی در صنایع خاصی

تخطی کنند. بنابراین من، همراه با بسیاری دیگر در صدد هستیم این با این شرایط مبارزه کنیم. باید از متهم کردن افرادی که مورد ستم هستند، دست برداریم. باید انگشت اتهام را به سوی ستمگران نشانه برویم. همبستگی کارگران در مرزهای ملی چیزی است که من یقیناً به آن باور دارم و مطمئناً تعداد زیادی به آن باور دارند. من می خواهم جنبش ضدسیاست های ریاضتی در اروپا را ببینم، جنبش سیاسی رادیکالی که اروپایی متفاوت می خواهد و با ریاضت (مانند آن چه در ایتالیا و اسپانیا رخ داد) مخالف است. تولد دوباره سیاست رادیکال در دوسوی آتلانتیک در جریان است. خواست ما، فشار ما و فعالیت ماست که اوضاع را تغییر می دهد.



عصر پساسنדרز

سناتور چپ‌گرا که به تازگی در رقابت‌های انتخاباتی حزب دموکرات در برابر هیلاری کلینتون شکست را پذیرا شده است، در سخنرانی برای طرفدارانش در نیویورک به این موضوع پرداخته است که پس از این چه باید کرد؟

سناتور ورمونت، برنی سندرز، پنج‌شنبه سوم تیر، دوهفته بعد از این که هیلاری کلینتون نامزد حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا شد، در سخنرانی خود خطاب به نیویورکی‌ها گفت: «انقلاب سیاسی تازه دارد شروع می‌شود». عنوان سخنرانی ۷۵ دقیقه‌ای او این بود: «از اینجا به کجای می‌رویم؟» و طی آن تلاش کرد تا طرفدارانش را تشویق کند تا راهی که او سال گذشته آغاز کرده بود را ادامه دهند. هفته‌ها بود که سندرز اصرار به باقی ماندن در انتخابات حزب داشت، اگرچه کلینتون آرای لازم برای اعلام نامزدی را در آغاز ماه میلادی به دست آورده بود. پس از این که کلینتون در انتخابات کالیفرنیا برنده شد، بسیاری از رهبران دموکرات، من جمله باراک اوباما و معاون او جو بایدن انتخاب او را

تأیید کردند.

چهارشنبه، دوم تیر، سندرز اعلام کرد که «به نظر نمی‌آید» که او امسال نامزد حزب دموکرات باشد، هر چند که در برابر فشار حزب برای خروج از رقابت و تأیید کلینتون ایستادگی کرد. تأیید او در حقیقت مرهمی خواهد بود بر شکاف عمیقی که در حزب دموکرات ایجاد شده است و رهبران حزب نگران هستند که تازمانی که سندرز کوتاه نیاید، رقیب جمهوری خواه، دونالد ترامپ آرای بیشتری را به سوی خود جذب کند. ترامپ در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود نظر به طرفداران سندرز داشت و خود را پادزهری ضد سیستم موجود برای کلینتون معرفی کرد.

اما سندرز در سخنرانی خود هرگز به نام کلینتون اشاره نکرد و ساعتی هم طول کشید تا به ترامپ بپردازد، اما گفت که هرآنچه در توان دارد می‌گذارد تا مانع ورود ترامپ به کاخ سفید شود. نزدیک به پایان سخنرانی، سندرز به موضوعی پرداخت که سوالی در ذهن همه بود: «از اینجا به کجای می‌رویم؟» سناتور دموکرات گفت که آراء او به او کمک خواهد کرد تا در پیش‌نویس مسائل مطرح در مجمع آتی حزب دموکرات در ماه ژوئیه موثر باشد و از مسائلی که او قصد مطرح کردن در این مجمع دارد به اصلاح روند انتخابات مقدماتی، اطمینان از حذف قرارداد ترانس‌پاسیفیک، ممنوعیت فروش و توزیع اسلحه و حذف فروش اسلحه در فروشگاه‌های خصوصی اشاره کرد.

آیا برنی سندرز سیاست آمریکا را تغییر داد؟

حالا که سندرز از صحنه رقابت کنار رفته، سوال اصلی تحلیل‌گران این است حضور او و انقلاب سیاسی که او وعده داد چه تأثیری در صحنه سیاست آمریکا و آینده این کشور داشته است

اعتراض و جنبش‌های مردمی کلید تغییر است
جفری دلیو، رابین | استاد تاریخ در دانشگاه بوستون



رقابت کلینتون و سندرز حواس دموکرات‌های پیشرو را پرت کرده است، حقیقت این است که سندرز به عنوان رئیس‌جمهور به تنهایی راه به جایی نمی‌برد و کلینتون به عنوان رئیس‌جمهور به دنبال تغییر نخواهد بود، مگر این که فکر کند گزینه دیگری دارد. ایجاد تغییرات بنیادین در اقتصاد آمریکا، همان‌طور که سندرز هم گفته، بیش از دموکراتی پیشرو در کاخ سفید را می‌طلبد. وجود رفاه و برابری در دموکراسی ما، نیازمند جنبش‌های اجتماعی مردمی است، ترکیبی از تغییر دیدگاه‌ها و تصرف خیابان‌ها و از گفتگو و اعتراض همگانی می‌تواند معتدل‌های کنار کشیده در کنگره را مجبور کند تا از اصلاحات بنیادینی حمایت کنند که در شرایط عادی با آن مخالفت می‌کردند. حالا که جمعیت ما کمتر سفیدپوست است، حالا که جنبش ۹۹ درصدی‌ها، جنبش «زندگی سیاهان مهم است» و حداقل حقوق ۱۵ دلاری در ادبیات روزمره و آگاهی ما جای گرفته‌اند، آگاهی ما به اکنون و قدرت اعتراض ما افزایش یافته است. کسانی که با حرارت از سندرز پشتیبانی کردند باید نیرویی که در رقابت‌های مقدماتی شکل گرفت را در نهادها و در خیابان‌ها نگاه دارند.

رهبران پیشرو تأثیرات بلندمدت را نول ام، گر بجلو | نماینده بخش سوم ایالت آریزونا در کنگره



کمپینی که برنی سندرز به راه انداخت، به حق او را در کنار تد کندی، هوارد دین و دیگر رهبران پیشرویی قرار می‌دهد که جنبش‌ها و کمپین‌هایشان کشور ما

را برای همیشه تغییر دادند. مثلاً هوارد دین باعث شد کمپین اصلاحات مالی و بیمه سلامت فراگیر وارد گفتگوی سیاسی ملی ما شوند و باقی بمانند.

سرنوشت آینده حزب دموکرات و آمریکا، بیش از آن‌چه کارشناسان مایل به اعتراف به آن هستند، به دیدگاه‌های سندرز شباهت خواهد داشت. نسل رأی‌دهندگان جوان که با بدبینی‌های دولت بوش در کاخ سفید و منازعات اقتصادی رکود بزرگ رشد یافتند، به سادگی می‌توانستند سیاست را کنار بگذارند.

کمپین برنی به آنان و میلیون‌ها آمریکایی دیگر در هر سن و سالی قدرت داد تا سیستم سیاسی پاسخگو و اقتصادی را مطالبه کنند که به جای حساب‌های بانکی پر پول، کار سخت را ارج می‌نهد.

ایده‌های سیاسی حذف شده، زنده می‌مانند

کیم فیلیپز-فین | استاد تاریخ آمریکا در دانشگاه نیویورک



کمپین سندرز به ما نشان داد که مجموعه ایده‌هایی که مدت‌ها از ادبیات سیاسی انتخاباتی حذف شده بودند، زنده می‌مانند، این که چگونه استفاده دموکراتیک از قدرت دولت می‌تواند جامعه‌ای عادلانه و برابر را ایجاد کند. او دوست داشت که به نابرابری اقتصادی و تمامی جلوه‌هایش در شکل فقر، نابرابری نژادی و نابودی محیط زیست، حمله کند. او توجه ما به این مسائل را به عنوان مساله مرکزی اخلاقی و سیاسی امروز ما جلب کرد و این به ما کمک کرد تا دیدی نسبت به واقعیات‌های پیچیده زندگی در آمریکای امروز را در رقابت‌های انتخاباتی ببینیم. کمپین سندرز امید را به فصل غم‌زده انتخابات باز آورد.



او گفت: «برنامه‌ای که از مجمع حزب دموکرات بیرون خواهد آمد، تا به امروز، مترقی‌ترین برنامه تاریخ این حزب خواهد بود». برنی سندرز هنوز رسماً از انتخابات کناره‌گیری نکرده است، اما چهارم تیرماه گفت که احتمالاً در ماه نوامبر به کلینتون رای خواهد داد. او در پاسخ به خبرنگار سی‌ان‌ان حاضر نشد که بگوید که کلینتون این رقابت را منصفانه برنده شده است. او پذیرفت که

کمپین او در نامزدی انتخابات پیروز نشده است، اما گفت که اگر بتواند حزیش را وادار کند که شهریه دانشگاه‌های دولتی را حذف کند، حداقل حقوق ۱۵ دلاری را بپذیرد و مبارزه با تغییرات آب و هوایی را آغاز کند، به نظرش کمپین او برنده است. وعده سندرز به طرفدارانش، آینده‌ای بود که بایستی به آن ایمان داشت. ظهور سندرز در سیاست امریکا شوکی بود که سیاست امریکارا تکان داد.

مردم به سیستم اعتماد ندارند مت‌لازلو | خبرنگار و استاد دانشگاه جانز هاپکینز



دموکرات‌های کنگره خیلی زود تاج را بر سر کلینتون قرار دادند، اما رأی‌دهندگان دموکرات به تاج‌گذاری باور ندارند. برای همین، زمانی که پیام مترقی سندرز به وسیله سناتورهای همکار و رسانه‌های بزرگ مسخره می‌شد، در مردم ریشه دواند و در میان رأی‌دهندگانی که سال‌ها و حتی دهه‌ها در واشنگتن نشانی از آن‌ها نبود، به بار نشست. واشنگتن، در نظر نگرفت که رأی‌دهندگان دموکرات در پی چه چیزی هستند. زمانی که صاحب‌نظران واشنگتن سندرز را آدمی بد اخلاق، با کت چروک و موی شانه‌نشده می‌دیدند، رأی‌دهندگان خشم به حق او را پاسخی برای سیستم سیاسی که همواره آن‌ها را بیرون از واشنگتن نگاه داشته، می‌دانستند. وقتی سندرز به سر کارش بازمی‌گردد، سیستم در هردو حزب باید توجه کند: او حالا در سطح ملی طرفدار دارد و یک ایمیل او کافی است تا زندگی آن‌ها را جهنم کند.

زنان هنوز راه درازی در پیش دارند باربارا لی | تحلیل‌گر بازنمایی زنان و برابری در سیاست آمریکا



کمپین برنی سندرز به ما نشان داد که رأی‌دهندگان هنوز در مورد زنان استانداردهای متفاوتی دارند. دوست‌داشتنی بودن برای سندرز مسأله نبود، در حالی که برای زنان مسأله‌ای بزرگ است. حدود ۹۰ درصد رأی‌دهندگان معتقدند که برای این که به زنی رأی بدهند برایشان مهم است که از او خوششان بیاید. همین استاندارد دوگانه است که باعث

می‌شد، رک‌گویی بد اخلاقانه سندرز به نظر جذاب برسد، در حالی که کارشناسان مشغول بحث بودند که آیا صدای هیلاری کلینتون زیادی بلند است یا نه؟ تمرکز سندرز روی انقلاب، هیجان و انرژی زیادی ایجاد کرد. ولی آیا اوضاع بر همین منوال بود اگر او زن بود؟ دستاوردها و ویژگی‌های زنان بسیار بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرند. جسارت‌های سیاسی آنان همواره باید با جزئیات و مدلل باشد. حتی با تمامی این استانداردهای دوگانه، تغییرات مثبتی نیز به چشم می‌خورند. ۷۰ سال از نخستین کنفرانس حقوق زنان در سنسافالز تا اولین حق رأی زنان در ۱۹۲۰، طول کشید و تا سال ۲۰۱۴ طول کشید تا ما توانستیم ۱۰۰ زن در کنگره داشته باشیم. پیشرفت، کند ولی همیشگی است.

رقابت احزاب را قوی‌تر می‌کند ماریا کاردون | استراتژیست دموکرات و سرپاز جنگ



ما همواره می‌دانستیم که کلینتون از سوی بخش پیشروی حزب دموکرات مورد چالش قرار می‌گیرد. بسیاری فکر می‌کردند رقیب او سناتور وارن باشد، اما در نهایت برنی سندرز رقیب او بود. جنبش او برای حزب و برای کشور بسیار مهم بود و در نهایت هیلاری کلینتون را تبدیل به کاندیدای بهتری کرد. او دموکرات‌ها را وادار کرد که مسائل مهمی که برای هوادارانش کلیدی بودند را در نظر بگیرند. چیزی که الان اتفاق افتاده این است که ما می‌بینیم که اکثریت ملت معتقد است ما باید در باره درآمدهای نابرابر، تغییرات آب و هوایی و بیرون بردن پول‌های کلان از سیاست کاری کنیم. هیلاری کلینتون هم مانند بسیاری از آمریکایی‌ها به این امر باور دارد. به خاطر برنی سندرز و هواداران پر شور او، این آرمان‌ها بیش از از هر زمان دیگری به واقعیت نزدیک هستند.

آینده سیاسی اولاند

عرصه سیاسی فرانسه برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌شود. اگر چه فرانسوا اولاند نامحسوب‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ جمهوری فرانسه است، اما همچنان برگ‌های برنده زیادی دارد. چرا؟ چون هیچ آلترناتیو ندارد

الی آریه

تحلیلگر سیاسی و
وبلاگ‌نویس مجله
ماریان



ترجمه:
آریتا قوامی پور

ناکام ماندن در مبارزه با تروریسم، ایجاد مخالفت‌های گسترده در جناح چپ در مورد قانون سلب تابعیت از تروریست‌های فرانسوی دارای تابعیت دوگانه که به انجام نرسید، لایحه تغییر قانون کار که با مخالفت سراسری اصناف و تظاهرات‌های وسیع در سطح کشور فرانسه روبرو شد، و عدول از مبانی بنیادین سوسیالیستی به قیمت توجه زیاد به خواسته‌های بازارهای مالی سبب شد تا اولاند غیرمحبوب‌ترین رئیس‌جمهور فرانسه شناخته شود. از سوی دیگر تمایل روزافزون رأی‌دهندگان به حزب راست افراطی جبهه ملی به ریاست مارین لوپن و افزایش بی‌سابقه میزان آرای این حزب نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آینده فرانسه را که در بهار ۲۰۱۷ برگزار خواهد شد، در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. آیا اولاند می‌تواند از سوی حزب سوسیالیست کاندیدای ریاست جمهوری شود؟ اگر بتواند میزان شانس پیروزی او در میان سایر کاندیداهای چپ چه قدر خواهد بود؟ الی آریه تحلیل‌گر سیاسی و وبلاگ‌نویس مجله ماریان (مجله‌ای با گرایش چپ سوسیالیست) این موضوع را مورد بحث قرار داده است.

چه توانایی سیاسی او را قبول داشته باشیم یا نه، نمی‌توان منکر

توانایی استراتژیک و تاکتیکی اولاند شد. از وقتی اعلام شد که در انتخابات مقدماتی حزب سوسیالیست، فقط اعضای حزب سوسیالیست مکاتب سوسیالیستی معتبر و رادیکال‌های چپ (ولی نه حزب چپ، نه حزب کمونیست، و نه احزاب سبز و طرفداران محیط‌زیست «لو»^۱ یا آنچه از آن باقی مانده است و نه احزاب تروتسکیست) با هم رقابت خواهند کرد، یک نظرسنجی نشان می‌دهد که اولاند از نظر طرفداران گروه‌های چپ در رأس قرار خواهد داشت. این آغاز تحولاتی چشم‌گیر خواهد بود.

این تاکتیک نشانگر قدرت بالای مانور اولاند است: البته او بهترین کاندیدای سوسیالیست است (یا کمتر از بقیه بد است) در مبارزه با حزب جمهوری - چه سارکوزی^۲ باشد چه ژوپه. و در چند سال اخیر (از آغار سال ۲۰۰۶: صرفاً به همین دلیل بود که سوسیالیست‌ها سگولن رویال را انتخاب کردند) و این ملاک مشخص‌کننده همه انتخاب‌های مقدماتی شد. و به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که نظرسنجی در انتخابات مقدماتی و انتخاب کاندیداها بسیار تأثیرگذار است. و نمی‌شود به سادگی آن را نادیده گرفت. ادامه اتفاقاتی که اولاند به وقوع‌شان امیدوار است به این ترتیب‌اند:

۱. کاندیداهای چپ سوسیالیست که به تعدادشان اضافه می‌شود یکی از دیگری نامناسب‌تر و ناشناخته‌تر خواهند بود و آرای کم و غیرتأثیرگذاری به دست خواهند آورد. زیرا اکثریت رأی‌دهندگان چپ حزب سوسیالیست رأی نخواهند داد چون از هم اکنون به ملانشون^۳ پیوسته‌اند (به این صورت به‌طور ناخواسته و زودتر از آنچه باید وارد رقابت شده و لطف بزرگی در حق اولاند کرده‌اند).
۲. پس از این انتخابات مقدماتی است که چپ سوسیالیست به دام می‌افتد. همه کسانی که در این انتخابات شرکت خواهند کرد

الضمان گنگالاجتماعی

لا گنگالاجتماعی گنگاله *

از تامین اجتماعی در کرانه باختری چه خبر؟

لادن احمدیان هروی



کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی از
دانشگاه تهران

برای سومین بار در سال جاری رام‌الله شاهد تظاهراتی در مخالفت با اقدامات دولت خودگردان فلسطین بود؛ این بار تصویب لایحه‌ای تحت عنوان «تأمین اجتماعی» بود که مردم را به خیابان‌ها کشاند. دو سال پیش از این تاریخ، هیأتی از سوی دولت محمود عباس مأمور شد تا با همکاری سازمان بین‌المللی کار طرح اولیه‌ی این قانون را تدوین کند. هدف از این همکاری تصویب قانونی برای حمایت از کارگران بخش خصوصی اعلام شده بود؛ کارگرانی که تا پیش از این از حمایت قانونی برخوردار نبودند.

حاصل کار اما آن چیزی نبود که بسیاری بدان امید بسته بودند. فعالان مدنی و اتحادیه‌های کارگری اگر چه از به رسمیت شناخته شدن حقوق کارگران بخش خصوصی در قانون جدید خوشنود بودند، اما از کم‌رنگ شدن نقش دولت در زمینه‌ی خدمات رفاهی ابراز نگرانی کردند. قانون جدید قرار است به تشکیل صندوقی تحت نظارت «شورای حمایتی» بینجامد؛ شورایی که از لحاظ حقوقی از جایگاه یک شرکت خصوصی

برخوردار بوده و مسئولیت مدیریت بودجه‌ی صندوق فوق‌الذکر را تماماً بر عهده دارد.

مخالفین قانون جدید چنین استدلال می‌کنند: با تفویض چنین اختیاری به شورای حمایتی، صندوق بازنشستگی خصوصی می‌تواند با استناد به «پرخطر» بودن سرمایه‌گذاری در کرانه‌ی باختری، موجودی صندوق را در خارج از کشور سرمایه‌گذاری کند. بدین ترتیب، غیاب الزامات قانونی در خصوص نحوه‌ی سرمایه‌گذاری مانع از آن می‌شود که این صندوق‌ها خود را به ایجاد سازوکاری متعهد بدانند که منجر به اشتغال‌زایی درون مرزهای کرانه‌ی باختری و جذب بیکاران به بازار کار شود.

افزون بر این، دولت هیچ‌گونه ضمانتی در قبال سرنوشت این سرمایه‌گذاری‌ها تقبل نمی‌کند. بدین معنی که اگر موجودی صندوق‌ها به دلیل «انتخاب بد» صندوق برای سرمایه‌گذاری از دست برود، تمامی مزایای دوران بازنشستگی مردم بر باد رفته است. به همین دلیل بود که معترضین با در دست داشتن پلاکاردهای «الضمان الاجتماعي لا ضمان له» - تأمین اجتماعی بدون پشتوانه - قانون جدید را به سخره گرفته و سستی و بی‌پشتوانه بودن چنین ساختاری را محکوم کردند. به علاوه، این قانون جدید نه تنها برای حمایت از بیکاران و معلولین تدبیری نیندیشیده است، بلکه موارد بسیاری از جمله مسئله‌ی بازنشستگی زودهنگام را مسکوت می‌گذارد. طبق این قانون، حقوق بازنشستگی چنان محاسبه می‌شود که حتی اندکی هم از خط فقر بالاتر نمی‌آید. از این‌ها هراس‌آور تر

از جمله مونته بورگ^۴ مجبور به حمایت از اولاند می‌شوند و وضع منتقدین حزب سوسیالیست نیز به همین شکل خواهد بود.

۳. مناظره‌های انتخاباتی بعد از آن موقعیتی بسیار خوب برای اولاند به وجود خواهند آورد تا بتواند سیاست دوران ریاست جمهوری‌اش را توجیه کند. در آن موقعیت مردم سخنان اولاند را دنبال می‌کنند. در صورتی که در حال حاضر کسی به گفته‌های او به عنوان رییس جمهور اعتنایی ندارد. این انتخابات، رشته سخن را به دست اولاند خواهد سپرد.

۴. این مرحله‌ی بعد از انتخابات مقدماتی تا زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به اولاند کمک خواهد کرد تا سیاست‌های خود را توجیه کند. هر شخصیت سیاسی با هر نقطه نظری می‌داند که کاهش نرخ بی‌کاری تا ماه‌های متوالی ادامه پیدا خواهد کرد. پیش‌بینی‌های سیاسی اغلب اشتباه از آب درمی‌آیند ولی پیش‌بینی فوق‌عقلانی به نظر می‌رسد مگر احتمالات غیرمنتظره‌ای پیش بیاید.

۵. زمان تعیین شده برای این انتخابات [مقدماتی] بسیار ماهرانه تعیین شده: چند هفته پس از انتخابات راست‌گرایان. به این ترتیب پس از یک ماه و نیم، یعنی زمان شروع انتخابات چپ، کاندیدای منتخب راست در رسانه‌ها تحت الشعاع انتخابات چپ قرار خواهد گرفت.

پس از آن گرفتاری‌ها شروع می‌شود... به‌طور قطع ملانشون نخواهد توانست از اولاند پیشی بگیرد. به همان دلیل نظرسنجی‌ها که به ملانشون شانس برای شرکت در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری را نخواهد داد چون «چپ‌چپ» در فرانسه همواره در اقلیت قرار داشته است. باقی می‌ماند که نظرسنجی‌ها به اولاند این امکان را بدهد که بتواند میزانی از آرای

حزب میانه‌رو را (به خصوص اگر بایرو^۵ کاندیدا نباشد) به دست بیاورد. همچنین آرای طرفداران نه چندان مطمئن ملانشون و در راست آرای طرفداران ناراضی سارکوزی و ژوپه را به خصوص اگر از طرف حزب جمهوری انتخاب نشوند. هم چنین آرای کسانی که اولاند را به شکل «فرمزی (کمونیستی) چاقو» در دست نیندارند! البته نباید فراموش کرد که مسئله انتخابات ریاست جمهوری در سه ماه آخر به اوج می‌رسد و تا آن زمان فاصله زیاد است... تا به امروز در فرانسه هیچ رییس جمهوری به میزان اولاند غیر محبوب نبوده است ولی به آدم رو به موت هم امیدی هست...

II

پی‌نوشت‌ها

۱. EELV
۲. نیکولای سارکوزی رئیس حزب جمهوری خواهان (راست) است و آلن ژوپه از اعضای بلندپایه همین حزب به‌شمار می‌رود.
۳. ژان لسوک ملانشون بنیانگذار حزب چپ که از حزب سوسیالیست انشعاب کرده و با چند حزب کوچک چپ دیگر و حزب کمونیست، جبهه چپ را تشکیل داده است.
۴. مونته بورگ از اعضا بلندپایه چپ حزب سوسیالیست است.
۵. فرانسوا بایرو رئیس حزب میانه راست است.



اینکه قانون جدید دست کارفرما را برای تبعیض علیه زنان باز گذاشته است. مثلاً در متن قانون آمده است در صورت مرگ کارگر، تمامی مزایای مربوط به سال‌ها خدمت او باید به خانواده‌ی متوفی انتقال می‌یابد، البته اگر متوفی مرد باشد. بدین معنی اگر کارگر زنی از دنیا رود، کارفرما می‌تواند از پرداخت مزایا به خانواده‌ی او سر باز زند. یا در جای دیگر شرایط را بر زنان سخت می‌کند: کارمندان زن باید حداقل شش ماه قبل از تاریخ احتمالی تولد فرزند تقاضای «مرخصی زایمان» خود را ثبت کنند و گرنه مرخصی بدان‌ها تعلق نمی‌گیرد.

به دنبال تظاهرات و اعتراضات گسترده، دولت محمود عباس قانون «تأمین اجتماعی» جدید را به حالت تعلیق درآورد. اما چندان طول نکشید که دولت خودگردان تصمیم گرفت احزابی را که در کنار مردم ایستاده و از تظاهرات‌شان حمایت کرده بودند تنبیه کند. «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین» در ۱۱ آپریل اعلام کرد: دولت خودگردان سهمیه‌ی ماهانه‌ی این گروه از صندوق ملی فلسطین را قطع کرده است. لازم به یادآوری است از دهه ۱۹۷۰ به بعد تمامی گروه‌های زیرمجموعه‌ی سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) سهمی مقرر از صندوق مذکور داشته‌اند که بتوانند ضمن حفظ استقلال‌شان هزینه‌های جاری سازمان خود را تأمین کنند.

اندکی بعد محمود عباس گامی بسیار بلندتر برمی‌دارد و دستور تشکیل اولین دادگاه عالی قانون اساسی فلسطین را صادر می‌کند؛ اقدامی که انتقادات گسترده‌ی داخلی و

بین‌المللی را در پی داشت. رویترز می‌نویسد: «بیم آن می‌رود که این اقدام دو دستگی بین گروه‌های فلسطینی را تشدید کند». ظن و بدگمانی زمانی فزونی می‌یابد که مشخص می‌شود تمامی نه عضو این دادگاه عالی به دور از سر و صدای رسانه‌ها و در «اندرونی دولت» سوگند یاد کرده‌اند. ناگفته پیداست که تمامی ۹ قاضی جملگی از اعضاء فتح و از نزدیکان محمود عباس هستند. ناظران بر این باورند که تشکیل دادگاه عالی قانون اساسی نشان می‌دهد محمود عباس می‌خواهد قدرت را هر چه بیشتر در دستان خود و حزبش متمرکز کرده و از نقش دیگر بازیگران اجتماعی - سیاسی بکاهد. این دادگاه که قرار است بر رأی تمامی دادگاه‌ها نظارت داشته باشد می‌تواند ابزاری برای اعمال قدرت از بالا باشد. به علاوه، این دادگاه زمانی که دوباره مسئله جانشینی به میان آید می‌تواند نقش حساس و سرنوشت‌سازی ایفا کند. هم‌اینک بین فتح و حماس بر سر تعیین فرآیند جانشینی اختلاف است.

پی‌نوشت:

حماس معتقد است «عزیز دویک» رئیس قانونی مجلس قانونگذاری است، بنابراین چنانچه خلایی در پست ریاست تشکیلات خودگردان به وجود آید، عزیز دویک، به عنوان رئیس مجلس، باید ۶۰ روز پست ریاست را در اختیار داشته باشد تا انتخابات جدید برگزار شود. اما فتح از آن جایی که مجلس قانونگذاری برای مدت‌ها تشکیل جلسه نداده است آن را فاقد اعتبار می‌داند.

منابع:

- واکند، علی (۱۷ آپریل ۲۰۱۶)
قانون الضمان الاجتماعي فی السلطة
پیش‌جسدا و اتهامات بفساد مالی،
فی المصدر
- Nofal, Aziza
(18 January 2016)
Does draft Palestinian
social security law really
protect workers? In
Al-monitor

II

پی‌نوشت

۱. «الضمان الاجتماعي لا ضمان له»
یکی از شعارهای مردم در کرانه
باختری است که ترجمه روان فارسی
آن «تأمین اجتماعی بدون پشتوانه»
می‌شود اما به نظر من رسید که عربی
عبارت گویاتر و بسیار زیباتر از ترجمه
فارسی آن هست.



باید کفایت کند

در جست‌وجوی درکی نو از مفهوم کفایت مزایا

اهداف مشخصی دارد. بنابراین می‌توان توفیق این نظام‌ها در تحقق اهداف‌شان را مورد ارزیابی قرار داد. در این چارچوب و برای ارزیابی، پیش و بیش از هر بحثی، توجه به «معیار و شاخص» ارزیابی بسیار تعیین‌کننده و کلیدی محسوب می‌شود. بر این اساس، می‌توان از معیار یا شاخص «تربخشی» یاد کرد که مراد از آن «سنجش میزان تحقق اهداف» است.

به نظر می‌رسد مفهوم کفایت ظرفیت و قابلیت آن را دارد که به عنوان شاخص سنجش اثربخشی نظام‌های تأمین اجتماعی مدنظر قرار گیرد. به بیان دیگر می‌توان ادعا کرد که مفهوم کفایت، ترجمان

مرور اسناد و گزارش‌های منتشر شده توسط نهادهای تأمین اجتماعی (و نه فقط صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی)، نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا؛ حکایت از یک چالش فراگیر دارد: کسری منابع برای ایفای تعهدات. تقریباً کشوری نیست که حداقل یکی از نهادها یا یکی از اجزای نظام تأمین اجتماعی اش دچار چالش و یا بحران کسری منابع نباشد. با وجود تفاوت‌های گسترده و عمیق میان کشورها و تمایز میان نظام‌های تأمین اجتماعی، دو عامل در بروز چنین چالش جهانی و فراگیری، نقش دارند: تغییر ساختار جمعیتی و محدودیت‌های مالی برای فراهم کردن منابع لازم به منظور ارائه خدمات و تعهدات نظام تأمین اجتماعی.

این دو عامل -تغییرات جمعیتی و محدودیت‌های مالی- سبب شده‌اند تا برخی از کشورها ناگزیر به کاهش سطح خدمات و مزایا روی بیاورند. برخی از کشورها هم راه‌حل و سیاست انتقال از طرح‌های فراگیر به سمت طرح‌های هدفمند را انتخاب کرده‌اند. هر چه هست، به نظر می‌رسد در مواجهه با چالش یاد شده، و در شرایطی که افزودن بر منابع و تقویت جریان ورودی صندوق‌ها با دشواری‌های تودرتویی مواجهه است، کاستن از مزایا و فشردن جریان خروجی‌ها در دستور کار بیشتر مدیران نظام تأمین اجتماعی (نظام رفاهی) کشورها قرار گرفته است. چنین تدابیری و اتخاذ و اعمال چنین سیاست‌هایی ممکن است حمایت عمومی از اصول بنیادین تأمین اجتماعی را تهدید کرده و بدین ترتیب پایداری این نظام را به چالش کشد. یکی از راه‌حل‌هایی که طرفداران نظام‌های تأمین اجتماعی برای مقابله با این وضعیت مطرح می‌کنند -حداقل در طرح‌های بیمه‌ای یا مشارکتی- تغییر گسترش پوشش است. توجه به این مسئله، تقریباً یکی از رایج‌ترین گزینه‌ها برای مقابله با چالش کسری منابع و یا کاستن از آثار مخرب آن، مطرح شده است. اما به نظر می‌رسد مقدم بر مسئله گستره پوشش، باید به مسئله کفایت مزایا پرداخت. اما کفایت به چه معنا است و چرا بر دیگر راه‌حل‌های مقابله با بحران نظام تأمین اولویت دارد؟

یادآوری شاهین ترازو

در بیانی ساده، منظور از کفایت این است که مزایا یا خدمات تأمین شده توسط نهادهای تأمین اجتماعی چه میزان از نیازهای مشترکان (ذی‌نفعان) را برآورده می‌کنند. به بیان دیگر آیا مزایا و خدمات ارائه شده توسط این نهادها برای برآورده شدن نیاز مشترکان کفایت می‌کند یا خیر.

اما چرا توجه به این مفهوم مهم و ای‌بسا ضروری است؟ در کنار پاسخ‌های مطرح شده به این پرسش، شاید تأکید بر «ارزیابی و معیار ارزیابی» نقطه عزیمتی باشد که کمتر بدان توجه شده است. به عبارت دیگر، استقرار نظام‌های تأمین اجتماعی، سیاستی است که

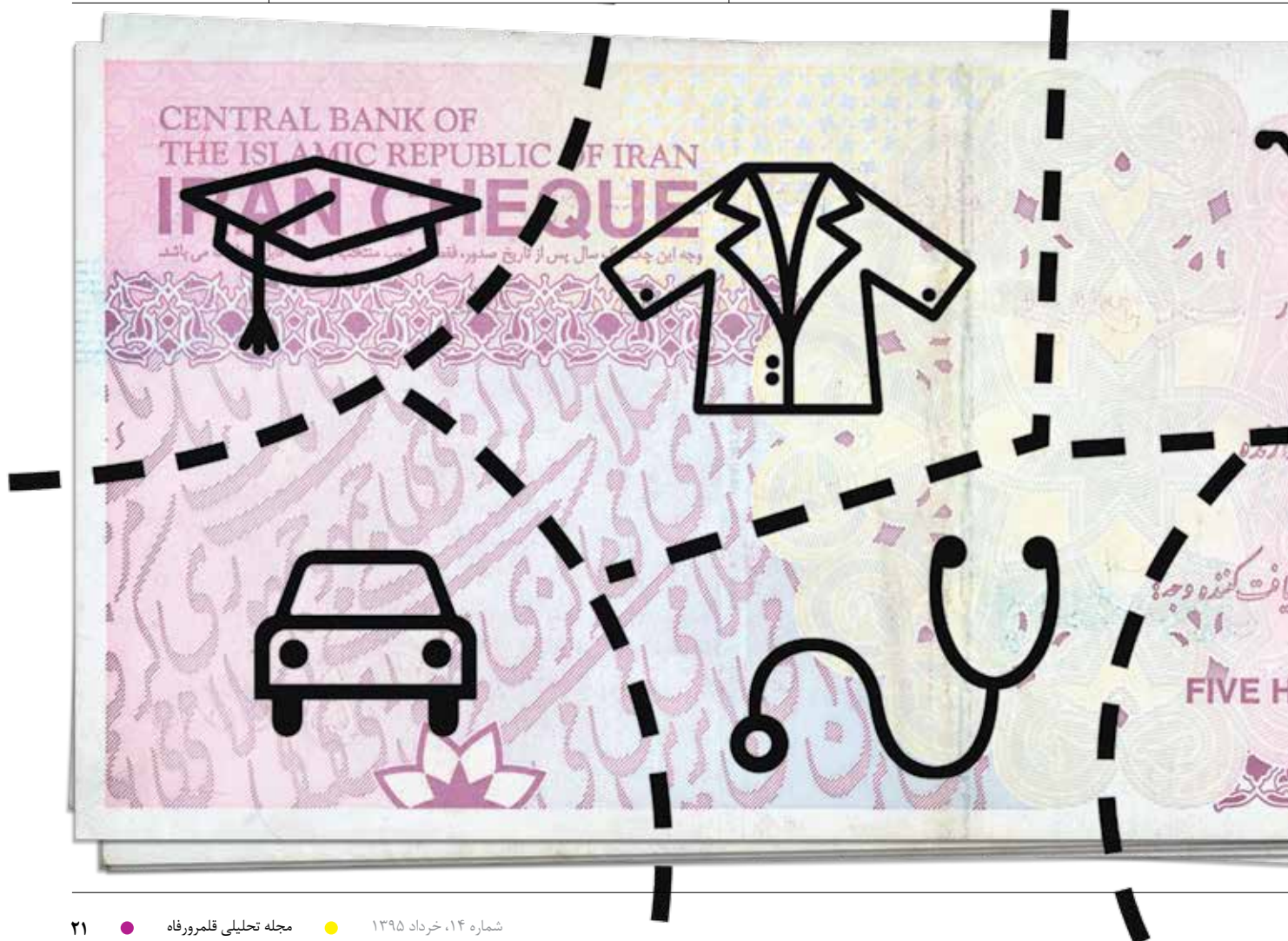
میزانی برای فهم اینکه چقدر به هدف نزدیک شده‌ایم

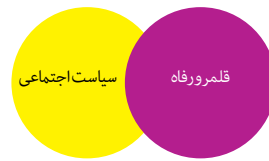
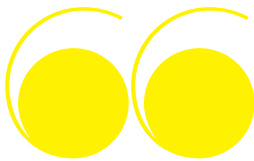
استقرار نظام تأمین اجتماعی، سیاستی است که اهداف مشخصی دارد. بنابراین می‌توان توفیق این نظام‌ها در تحقق اهداف‌شان را مورد ارزیابی قرار داد. در این چارچوب و برای ارزیابی، پیش و بیش از هر بحثی، توجه به «معیار و شاخص» ارزیابی بسیار تعیین‌کننده و کلیدی محسوب می‌شود. بر این اساس، می‌توان از معیار یا شاخص «تربخشی» یاد کرد که مراد از آن «سنجش میزان تحقق اهداف» است.

• طرح: بهرام غروی



	تأمین اجتماعی قابل توجه است، اما موارد دیگری را نیز می توان مطرح کرد که بیانگر اهمیت و ضرورت توجه به این مفهوم بنیادین هستند: مزایای کافی نیازهای جمعیت تحت پوشش را بهتر برآورده کرده و در نتیجه یاریگر نهادهای تأمین اجتماعی در دستیابی به اهداف هستند. تأمین مزایای کافی (و نه فقط فراهم کردن حداقلی از مزایا)، اعتماد عمومی به نظام و نهادهای تأمین اجتماعی را افزایش می دهد. این امر تأثیر مثبتی بر حمایت های سیاسی و اجتماعی از نظام تأمین اجتماعی داشته و در نتیجه زمینه را برای پذیرش برنامه های مشارکتی مساعدتر و مهیاتر می کند.	معیار اثربخشی است. در این راستا لازم است تأکید کنیم که هدف از استقرار نظام های تأمین اجتماعی، به استناد تعریف رایج و تقریباً استاندارد شده آن، «جبران یا کاهش از دست دادن درآمد است به گاه بروز برخی از رخدادهای مانند پیری، بیماری، زایمان و نظایر آن». بنابراین می توان با سنجش توفیق نظام های تأمین اجتماعی در تحقق این هدف، اثربخشی آن ها را ارزیابی کرد؛ اینجاست که مفهوم کفایت مهم می شود. اهمیت و ضرورت مفهوم کفایت اگرچه توجه به مفهوم کفایت، از منظر اثربخشی نظام های
--	---	--





منظور از کفایت این است که مزایای نهادهای تأمین اجتماعی چه میزان از نیازهای مشترکان را برآورده می کنند؟ آیا خدمات ارائه شده توسط این نهادها برای برآورده شدن نیاز مشترکان کفایت می کند یا خیر؟

کفایت مزایا؛ گامی فرابیش

اگر چه بسط پوشش تأمین اجتماعی برای اطمینان از این که نیاز مردم به حمایت های اجتماعی برآورده شده، لازم است، به همان میزان مهم است که مزایای فراهم شده برای برآوردن نیازها «کفایت» کند. اما خدمات کافی کدامند؟ چگونه اندازه گیری می شوند و چگونه باید فراهم شوند؟

در بحث کفایت «باید» به این پرسش ها پاسخ داد. چرا که با پاسخ به این پرسش ها می توان اطمینان یافت که آیا نظام تأمین اجتماعی به اهداف چندگانه خویش نائل آمده است یا نه و از کارایی مخارج صرف شده برای خدمات، اطمینان حاصل کرد.

به طور سنتی کفایت مزایا در بیانی پولی بحث شده و بیشتر میزان پول نقدی که برای تأمین درآمد مورد نیاز و حفظ استاندارد زندگی لازم است، مدنظر قرار می گیرد. این امر نیز معمولاً با نرخ جایگزینی اندازه گیری می شود. اما نه تنها این اقدام همیشه آسان نیست بلکه بیانگر این نکته نیست که جایگزینی در آمد تنها یکی از نقش های تأمین اجتماعی است. نظام های تأمین اجتماعی نقش های مختلفی دارند که عبارتند از: کاهش فقر، کمک به افراد برای بازگشت به کار، بهبود شاخص های سلامت، حمایت از انسجام خانواده و تأمین خدماتی که پشتیبان سیاست های بازار کار هستند. بنابراین در بحث کفایت باید به این نقش ها نیز توجه کرد؛ حداقل، به نظر می رسد، لازم است به طور مجزا و جداگانه، اثر بخشی این نقش ها را نیز اندازه گیری کرد.

بنابراین کفایت: تنها دارای بعد مالی (نرخ جایگزینی) نبوده و مفهومی چندبعدی است. رویکردهای متعددی برای اندازه گیری مفهوم کفایت مطرح است که این رویکردها بیش از هر عاملی به نوع نظام تأمین اجتماعی (حمایت های اجتماعی) بستگی دارند. نکته دیگری که منجر به بروز رویکردهای مختلف به اندازه گیری کفایت شده، قابلیت و ظرفیت پایگاه های آماری است. به بیان دیگر سطح دسترسی به اطلاعات مورد نیاز منجر به شکل گیری رویکردهای مختلف شده است. از مهم ترین مباحث در اندازه گیری کفایت، توزیع آن است؛ توزیع بر حسب جنسیت، حرفه (شغل)، سن و حتی محل سکونت.

الگوی ایسا برای اندازه گیری کفایت

در سال ۲۰۱۵، ایسا مدلی را ارائه کرد که کفایت را به صورت چندمتغیره تعریف می کند. این الگو شامل ۷ مؤلفه است که بیانگر جنبه ها و اهداف مختلف مفهوم کفایت است، هم در سطح فردی و هم در سطح جامعه. این مؤلفه ها عبارتند از:

- سطوح مزایا
- خروج از بازار کار در سن مناسب
- مدیریت (که بتواند افزایش کفایت را تسهیل کند)
- تعامل با دیگر انواع باز نشستگی

تأمین مزایای کافی دارای اثر انگیزشی است. در کشورهایی که دارای طرح های مشارکتی و غیرمشارکتی هستند، مزایا ناکافی عرضه شده توسط طرح های مشارکتی، موجب شکل گیری انگیزه برای خروج از این طرح ها خواهد شده و این امر منجر به کاهش منابع (حق بیمه ها) خواهد شد. مزایای کافی با دیگر سیاست های مالی و سیاست های اشتغال هم افزایی داشته و در جلوگیری از بروز ناکارایی در اقتصادی سهیم هستند. تأمین مزایا کافی اثرات مثبتی بر دیگر اهداف دارند؛ اهدافی مانند سلامت، ثبات خانواده و حتی کاهش تنش های اجتماعی.

درک و برداشتی نواز مفهوم کفایت

وقتی سخن از کفایت مزایا مطرح می شود، انتظار بر آن است تا میزان مزایای فراهم شده توسط نظام تأمین اجتماعی (نظام رفاهی کشور) با نیاز افراد تحت پوشش مقایسه شود. اما در مسیری که تحلیل آن مجال دیگری می طلبد، مفهوم سستبر و سترگ کفایت، نزد صاحب نظران این حوزه به «نرخ جایگزینی» تقلیل یافته است. این نرخ که با تقسیم مستمری پرداخت شده به آخرین حقوق (در زمان اشتغال) محاسبه می شود، نشان می دهد که مستمری پرداخت شده معادل چند درصد از حقوق فرد در زمان کار و فعالیت است. در این چارچوب، نرخ های بالاتر جایگزینی مطلوب تلقی شده و هر چه نرخ جایگزینی در نظام تأمین اجتماعی بالاتر باشد، نشان از توفیق در کفایت ارزیابی می شود.

اما در نقد چنین دیدگاهی لازم است یادآوری شود که ۱. طراحی، ۲. تأمین مالی و ۳. اداره نظام های تأمین اجتماعی؛ باید اهداف مختلف و در مواردی حتی اهداف متضادی را مدنظر داشته باشد. در میان این اهداف می توان به تأمین درآمد کافی، حمایت از اشتغال، پایداری مالی بین نسل ها، تعامل با دیگر اجزای نظام رفاهی و اطمینان از در دسترس بودن مزایا اشاره کرد. بنابراین این اهداف چندگانه سبب می شوند تا مفهوم کفایت، چندبعدی شده و در نتیجه باید شاخص اندازه گیری آن نیز چندبعدی باشد.

با استناد به موارد یاد شده، به نظر می رسد می توان ادعا کرد که مفهوم کفایت فراتر از نرخ جایگزینی بوده و تقسیم ساده مستمری به آخرین حقوق فرد در زمان کار، نمی تواند مفهوم چندبعدی کفایت را منعکس کند. البته شایان توضیح است که این بحث از منظری، تازه و نو نیست. چرا که طی ۱۵ سال گذشته این نکته توسط افرادی چون گیلیون و چی بالسکی و حتی سازمان جهانی کار (ILO) بارها یادآوری شده است.

کوتاه سخن آن که اگر چه محاسبه و مقایسه نرخ جایگزینی طی سال های مختلف و یا میان کشور ها، بسیار مهم و کلیدی، اما لازم به توجه است که این نرخ تعیین کننده برای شناخت «وضعیت کفایت مزایا» کافی نبوده و نیازمند آن است تا با شاخص های دیگری تکمیل شود.



**فهم اجتماعی
مکمل محاسبه مالی**

کفایت تنها دارای بعد مالی (نرخ جایگزینی) نبوده و مفهومی چندبعدی است. رویکردهای متعددی برای اندازه گیری مفهوم کفایت مطرح است که این رویکردها بیش از هر عاملی به نوع نظام تأمین اجتماعی (حمایت های اجتماعی) بستگی دارند.

چرا کفایت نمی‌کند؟

با متوسط مستمری بازنشستگی چقدر از هزینه‌های زندگی قابل پوشش است؟

مسعود کسرائی نژاد

کارشناس ارشد اقتصاد
از دانشگاه علامه
طباطبایی

یکی از مهم‌ترین بخش‌های هزینه هر خانوار که نمی‌توان حذف‌اش کرد و حداقل‌های آن جزو هزینه‌های ضروری زندگی محسوب می‌شود، هزینه خوراک است. این هزینه به ۹ دسته کلی شامل نوشابه، غذای آماده و دخانیات؛ انواع ادویه؛ شیرینی‌ها و چای و قهوه؛ خشکبار و حبوبات؛ میوه و سبزیجات؛ روغن و چربی؛ شیر و فرآورده‌های آن؛ گوشت؛ و آرد و غلات است.

آمارها نشان‌دهنده رشد ۱۶۲۷۰ درصدی برای خانوار شهری و ۲۰۸۸۰ درصدی برای خانوار روستایی در بخش هزینه‌های خوراکی در خلال سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۹۳ است (نمودار شماره ۲). به‌طوری‌که در این مدت، این هزینه برای خانوار شهری از ۳۵۵ به ۵۸۱۲۶ ریال و برای خانوار روستایی از ۲۷۲ به ۵۷۰۳۳ ریال رسیده است. نکته دیگری که از مقایسه آمار مذکور می‌شود فهمید، انطباق هزینه خوراکی برای دو گروه خانوار شهری و روستایی در گذر زمان است. به بیان روشن‌تر آنچه باعث افزایش اختلاف هزینه کل خانوار شهری و روستایی شده، بخش هزینه‌های غیر خوراکی است.

شاید برخی انتظار داشته باشند با دسته‌بندی هزینه‌های یک خانوار به دو گروه خوراکی و غیر خوراکی، هر گروه نیمی از «هزینه» را به خود اختصاص دهد و حتی به واسطه ضرورت خوراک، سهم این گروه بیش از دیگری باشد اما برخلاف تصور عمومی بررسی آمارها نشان می‌دهد به جز سال‌های دفاع مقدس آن‌هم فقط برای گروه خانوار روستایی - در سایر سال‌ها سهم هزینه‌های خوراکی کمتر از ۵۰ درصد کل هزینه‌های خانوارها بوده است. نکته جالب اینکه این سهم برای خانوار شهری به جز حوالی سال ۱۳۶۷ در طول سه دهه گذشته همواره کمتر از ۴۰ و در سال‌های بعد از ۱۳۷۷ حتی کمتر از ۳۰ درصد متوسط هزینه کل را به خود اختصاص داده است. در این مقایسه نباید فراموش کنیم که هزینه کل خانوار شهری همواره حدود ۱,۷ برابر هزینه کل خانوار روستایی بوده است.

اما خوراک چقدر از «درآمد» خانواده را به خود اختصاص می‌دهد؟ هزینه‌های خوراکی در طول سال‌های بعد از انقلاب، جایگاه متزلزلی در درآمد خانوارها داشته‌اند. تا سال‌های دفاع مقدس این سهم برای خانوار روستای حدود ۷۰ درصد و برای خانوار شهری حدود ۵۴ درصد بوده که طی روند نزولی برای خانوار روستایی در کمترین حالت به زیر ۳۰ درصد و برای خانوار شهری به حدود ۲۰ درصد رسیده است. این کاهش می‌تواند ناشی از عواملی چون افزایش درآمد، کاهش هزینه‌های خوراکی، تمایل افراد به جایگزینی هزینه‌های غیر خوراکی به جای خوراک که عمدتاً ناشی از تجمل‌گرایی است، باشد (نمودار شماره ۴). فراموش نکنیم که افزایش یا کاهش سهم هزینه خوراکی لزوماً به معنای افزایش یا کاهش مقدار مطلق هزینه نیست. برای مثال، آن‌طور که در نمودار شماره ۲ دیده شد در طول سال‌های ۹۲-۱۳۸۴ متوسط هزینه خوراکی خانوار بشدت افزایش یافته اما با توجه به افزایش کل هزینه‌های خانوار سهم هزینه خوراکی تنها حدود

کفایت درآمدها برای تأمین هزینه‌های زندگی یک فرد و ایجاد یک جریان - حتی کوچک - پس‌اندازی همواره از مهم‌ترین دغدغه‌های افراد جامعه است. به‌طور معمول، افراد در دوران جوانی به واسطه توانایی‌ها، می‌توانند با تلاش بیشتر رسیدن به این هدف را محتمل‌تر کنند، اما آن‌ها هر چه به سنین بالاتر نزدیک می‌شوند، از این هدف دور تر می‌شوند. با ورود به مرحله بازنشستگی، بروز آثار روحی و روانی ناشی از خانه‌نشینی به همراه مشکلات جسمی طبیعی در سنین بالا مانع از اشتغال مجدد می‌شود و همزمان، با کاهش حقوق ناشی از بازنشستگی نه تنها هدف پس‌انداز به فراموشی سپرده می‌شود بلکه اصل تأمین هزینه‌های زندگی هم برای فرد تبدیل به معضل می‌شود. حال سؤال این است که چگونه می‌توان کفایت درآمدهای یک خانواده را محاسبه کرد؟ نقطه شروع برای این کار، مقایسه متوسط درآمدها و هزینه‌های خانوار ایرانی است.

مبنای تعیین متوسط هزینه و درآمد خانوارهای ایرانی گزارش‌هایی است که هر ساله توسط بانک مرکزی و مرکز آمار منتشر می‌شود. در این زمینه، ما یک سابقه طولانی داریم که می‌تواند به فهم روندها کمک کند. بررسی هزینه و درآمد خانوارها نخستین بار ۹۱ سال پیش توسط بانک ملی ایران انجام شد. ۱۴ سال بعد در سال ۱۳۳۸ اداره بررسی‌های اقتصادی بانک ملی ایران مجدداً به مطالعه در خصوص این موضوع پرداخت و از سال ۱۳۴۴ بانک مرکزی و از سال ۱۳۴۷ مرکز آمار ایران عهده‌دار بررسی مرتب این شاخص شده‌اند. به‌طور کلی، انتظار می‌رود سبب دریافتی - یا همان درآمد - هر فرد که شامل مواردی چون پس‌انداز، بیمه، مستمری و غیره می‌شود، توانایی تحت پوشش قرار دادن کلیه هزینه‌های او را داشته باشد. حالا ببینیم که هزینه‌ها و درآمدهای یک خانواده در ایران چه تحولاتی را از سر گذارنده‌اند. در نهایت این موضوع را مورد بررسی می‌کنیم که در سبب دریافتی افراد، درآمدهای بیمه‌ای و تأمین چقدر نقش دارند.

مقدمه اول: هزینه‌ها در ایران چگونه است؟

منظور از هزینه، ارزش پولی کالای تهیه شده یا خدمت انجام شده توسط اعضای خانوار است. این کالا یا خدمت را اغلب می‌شود خرید یا حتی می‌توان آن را به‌صورت خانگی تأمین کرد. معادل پولی این کالا یا خدمت، هزینه تلقی می‌شود.

در بررسی هزینه و درآمد، خانوارها به دو دسته شهری و روستایی تقسیم می‌شوند. متوسط هزینه کل یک خانوار شهری در سال‌های بعد از انقلاب همواره حدود ۱,۷ برابر متوسط هزینه کل یک خانوار روستایی بوده است. اختلاف عددی این نسبت از حوالی سال ۱۳۷۳ که هزینه‌های ضروری زندگی افزایش یافت سال به سال بیشتر شد، به‌طوری‌که از اختلاف ۳۷۸ هزار ریالی (فاصله ۸۸۳ هزار ریال برای خانوار شهری و ۵۰۵ هزار ریال برای خانوار روستایی) به ۹۶۳۳۷ هزار ریال در سال ۱۳۹۳ (فاصله ۲۳۴۸۶۵ هزار ریال برای خانوار شهری و ۱۲۸۵۲۸ هزار ریال برای خانوار روستایی) رسید.

۳ درصد افزایش یافته است.

مقدمه دوم: سهم هزینه‌های تأمین اجتماعی چقدر است؟

سهم مخارج تأمین اجتماعی از تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۶۹ شمسی) کمتر از ۵ درصد بوده، به مرور زمان روندی فزاینده داشته و در بیشترین مقدار در سال ۲۰۰۹ (یک سال بعد از بحران مالی اروپا که همه جهان را تحت تأثیر قرار داد) به حدود ۱۳.۵ درصد رسیده است (نمودار شماره ۵).

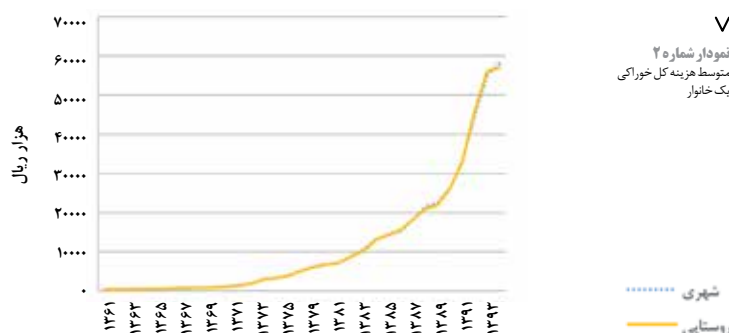
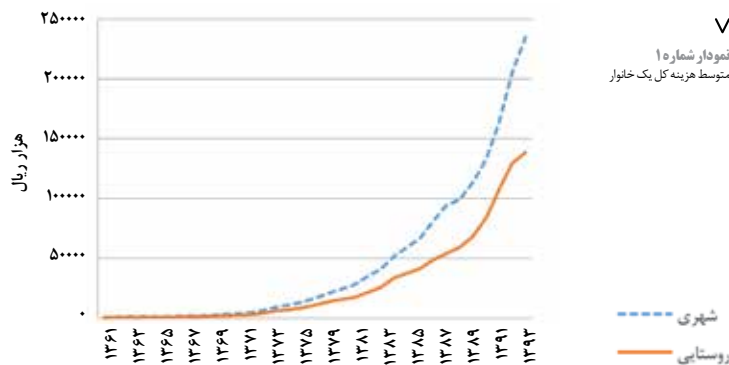
در سال ۲۰۱۰ سهم مذکور در ایران ۱۲.۵۳ درصد بوده است. سهم مخارج تأمین اجتماعی از تولید ناخالص داخلی در ژاپن حدود دو برابر ایران و معادل ۲۳.۵۶ درصد بوده، و کمترین سهم در میان کشورهای آسیایی به لبنان با ۱.۱۲ درصد و پاکستان با ۱.۶۸ درصد اختصاص دارد. در میان کشورهای اروپایی که آمار مربوط به آنان تا سال ۲۰۱۳ منتشر شده، فرانسه با ۳۳.۰۲ و دانمارک با ۳۰.۷۹ درصد بیشترین سهم و ایسلند با ۱۷.۲۲ و استونی با ۱۷.۷۴ درصد کمترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. در میان کشورهای جهان بیشترین سهم متعلق به فرانسه و کمترین سهم متعلق به میانمار با ۰.۹۶ درصد است. سرانه مخارج تأمین اجتماعی افراد در ایران در طول همین دو دهه (۱۳۶۹-۱۳۹۹) از ۳۱۵۱۷۸ تومان به ۲۳۳۹۸۹۵ تومان افزایش یافته است (نمودار ۶).

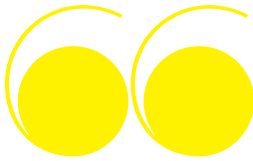
در بررسی سرانه یک شاخص مانند مخارج تأمین اجتماعی، ۲ عامل تأثیرگذار وجود دارد، اول مقدار مطلق شاخص مورد نظر و دوم تعداد افراد یا خانوار. بررسی آمار مخارج تأمین اجتماعی، روند فزاینده آن تا سال ۲۰۱۰ را تأیید می‌کند، با این وجود، برخلاف روند صعودی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۹ در سال ۲۰۱۰ سرانه خانوار کاهش بیش از ۹۲۰ هزار تومانی را تجربه می‌کند (همان‌طور که در جدول ۲ و نمودار ۷ پیداست). دلیل اصلی این مسئله این است که با وجود افزایش ۱۵۳۰۰ میلیارد تومانی در مخارج تأمین اجتماعی در سال ۲۰۱۰، به گزارش مرکز آمار، در ایران شاهد رشد چشمگیر خانوارهای ۱ تا ۳ نفری و کاهش خانوارهای ۵ نفر به بالا بوده‌ایم.

مقدمه سوم: درآمدها چه وضعیتی دارد؟

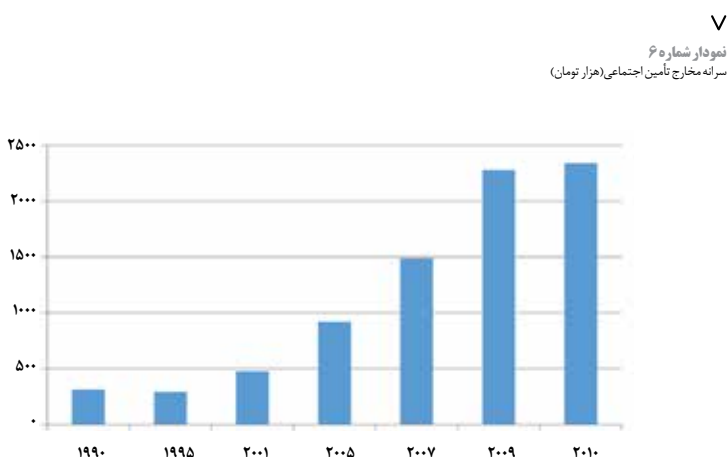
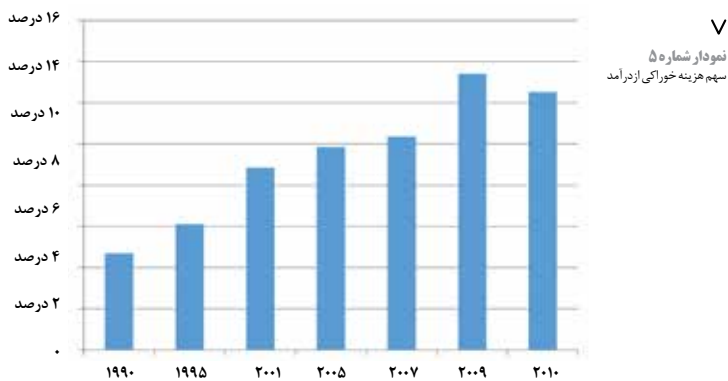
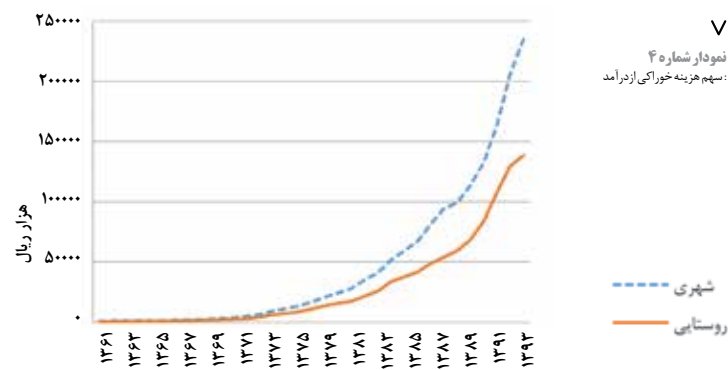
متوسط درآمد یک خانوار شهری به استثنای سال ۱۳۹۱ همواره در فاصله ۱.۴ تا ۱.۹ برابر متوسط درآمد یک خانوار روستایی بوده است. همان‌طور که گفتیم یکی از اولین دغدغه‌های خانوارها درآمد کافی برای پوشش هزینه‌هاست که در مراحل بعد این دغدغه به پس‌انداز و افزایش رفاه خانوار ارتقا می‌یابد. متوسط درآمد یک خانوار شهری و روستایی در سال‌های مورد بررسی برای خانوار شهری ۳۴۰ و برای خانوار روستایی ۳۵۴ برابر شده است (نمودار شماره ۸). نکته بارز، افزایش شکاف درآمدی میان خانوار شهری و روستایی است. این مسئله در مورد متوسط هزینه کل هم صادق است.

مسئله دیگر آن است که همواره متوسط هزینه کل یک خانوار شهری و روستایی بیش از متوسط درآمد آنان بوده است، به استثنای سال





آمارها نشان می‌دهد تا حوالی سال ۱۳۸۰ به جز مقطع انتخاباتی سال ۱۳۷۲ مستمری برقراری توانایی پوشش کامل هزینه خوراکی یک خانوار شهری رانیز نداشته است



۱۳۹۳ که درآمد برای خانوار شهری ۶۴۵۳ و برای خانوار روستایی ۵۲۳ هزار ریال بیشتر از هزینه بوده است. همچنین در سال ۱۳۹۱ خانوار روستایی متوسط ۵۹۰۵۴ هزار ریال مازاد درآمد را تجربه می‌کند (جدول شماره ۳).

درآمد یک خانوار به‌طور کلی به سه دسته شامل حقوق، مشاغل آزاد و درآمدهای متفرقه تقسیم می‌شود. درآمد حقوقی شامل بخش عمومی، بخش تعاونی و بخش خصوصی بوده و درآمد مشاغل آزاد به دو دسته کلی کشاورزی و غیر کشاورزی تقسیم‌بندی می‌شود. بررسی آمار خانوار روستایی نشان می‌دهد سبد درآمدی تغییر کرده و وزن درآمدهای متفرقه نسبت به دو گروه دیگر سنگین‌تر شده است. ضمن اینکه هر سه گروه روندی صعودی داشته‌اند.

برای خانوار شهری تا سال ۱۳۹۰ مهم‌ترین بخش درآمدی، درآمدهای متفرقه بود اما افزایش ۳۳۷ درصدی درآمد از حقوق بگیری در سال ۹۱ باعث شد تا با وجود افزایش درآمدهای متفرقه در این سال نسبت به سال گذشته کفه ترازوی درآمدی خانوار شهری به نفع درآمد حقوق بگیری سنگین شود.

مقایسه درآمد خانوار شهری و روستایی در سال ۱۳۹۲ به خوبی بیانگر چیدمان و سهم منابع درآمدی در دو گروه مذکور است. ۴۳،۳ درصد از درآمد خانوار روستایی توسط منابع متفرقه تأمین می‌شود و

جدول ۱

جایگاه هزینه خوراکی در بعد اقتصادی خانوار

جدول ۱ از دو ستون اصلی تشکیل شده و آمارهای آن در مقاطع ۴ ساله برای سه دهه گذشته می‌باشد، ستون اول نشان می‌دهد چقدر از کل هزینه‌های یک خانوار صرف خوراک آن می‌شود و ستون دوم نشان می‌دهد چقدر از کل درآمد خانوار برای خوراک به عنوان یک نیاز ضروری زندگی هزینه می‌شود. پیداست که این سهم برای هر دو خانوار روستایی و شهری سال به سال کاهش یافته، طبیعتاً در مقابل سهم هزینه‌های غیر خوراکی افزایش داشته است. ضمن اینکه این جنس هزینه برای روستائیان سهم بیشتری نسبت به شهرنشینان داشته است. چه سهم از درآمد و چه سهم از کل هزینه‌های زندگی.

سال	شهری	روستایی	سهم هزینه خوراکی از هزینه کل خانوار (درصد)	سهم هزینه خوراکی از درآمد خانوار (درصد)
۱۳۸۳	۴۰،۱۹	۵۳،۷۹	۶۹،۳۸	۵۰،۰۴
۱۳۸۴	۳۹،۰۶	۵۱،۲۲	۶۵،۳۵	۴۸،۲۱
۱۳۸۵	۴۲،۹۲	۵۱،۷۹	۶۶،۸۸	۶۲،۴۳
۱۳۸۶	۳۱،۲۳	۴۸،۳۵	۵۷،۹۳	۳۲،۵۵
۱۳۸۷	۲۹،۶۸	۴۵،۸۳	۵۲،۶۵	۳۳،۳۱
۱۳۸۸	۲۵،۵۸	۴۱،۰۳	۴۲،۵۴	۲۷،۱۵
۱۳۸۹	۲۴،۰۶	۳۸،۱۷	۳۸،۶۴	۲۳،۳۴
۱۳۹۰	۲۲،۶۹	۳۷،۰۱	۴۱،۸۳	۲۴،۰۵
۱۳۹۱	۲۶،۶۸	۴۳،۲۷	۴۶،۳	۲۶،۸۷
۱۳۹۲	۲۴،۷۵	۴۱،۱۷	۴۱،۰۲	۲۴،۰۹

مشاغل آزاد و حقوق بگیری به ترتیب با ۲۹,۴ و ۲۷,۳ درصد جایگاه دوم و سوم را به خود اختصاص داده‌اند. در خانوار شهری اما ۵۸,۸ درصد از درآمد به بخش حقوق بگیری و ۳۱,۴ درصد به بخش متفرقه تعلق یافته و درآمد از مشاغل آزاد تنها ۹,۸ درصد است.

نتیجه اول: مستمری و بازنشستگان

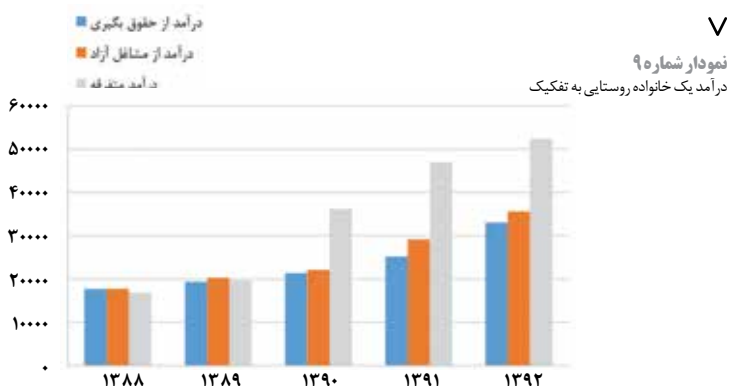
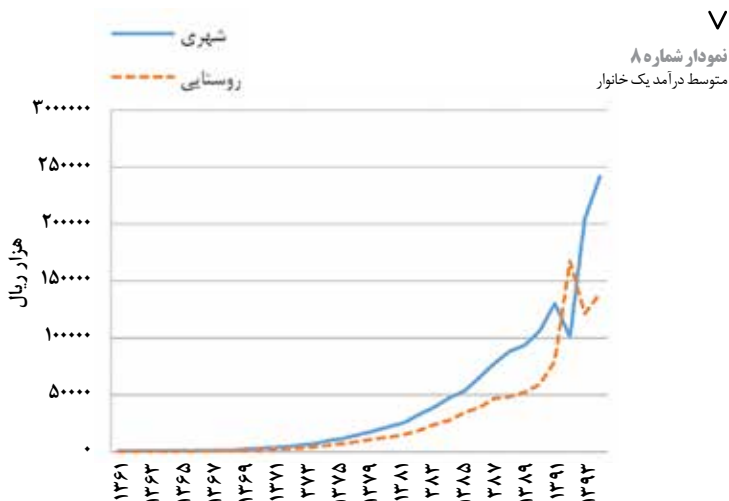
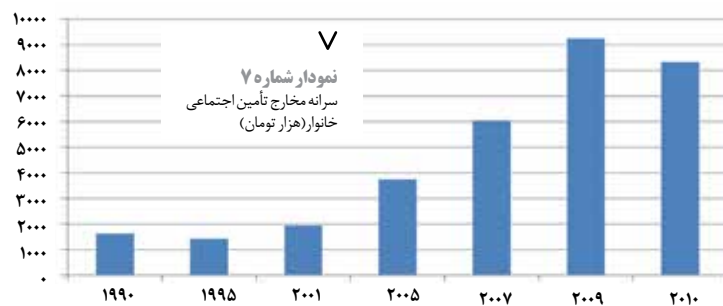
مستمری برقراری بازنشستگان از مهم‌ترین مواد تشکیل دهنده درآمدهای متفرقه، است. این مستمری که همواره برای اقشار مختلف، مهم بوده است، بر اساس سابقه کار، رتبه و شغل فرد، طبق محاسبات خاص خود (مانند میانگین حقوق سال‌های پایانی خدمت و...) مشخص می‌شود. در ادامه، به آمار مرتبط با بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی تکیه می‌شود که با توجه به حجم بالای مخاطبان آن، به نوعی می‌توان آن را نمادی از وضعیت کلی کشور در نظر گرفت. متوسط سابقه، در سال‌های اخیر در حدود ۱۸,۷ تا ۲۵,۵ سال در تغییر بوده است. این سابقه با توجه به سایر عوامل مؤثر در برقراری بازنشستگی منجر به رقم میانگین مستمری در حدود ۳۷ هزار ریال برای سال‌های ۶۲-۱۳۶۰ شده که تا سال ۱۳۹۰ به حدود ۷ میلیون ریال افزایش یافته است. حداقل مستمری اما از ۱۹۰۵۰ ریال در سال ۱۳۶۱ به ۳۳۰۰ هزار ریال در سال ۹۰ افزایش یافته است که با توجه به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و هزینه‌های زندگی، هشدار جدی محسوب می‌شود.

اگر روند حداقل و میانگین مستمری طی سال‌های گذشته را بررسی کنیم، مشاهده می‌شود تا حوالی سال ۱۳۸۰ میانگین و حداقل تقریباً یکسان بوده‌اند اما بعد از آن سال، با افزایش حقوق در سال‌های پایانی خدمت بازنشستگان و عدم افزایش حداقل متناسب با آن، شکاف بین حداقل و میانگین مستمری آغاز شد. در سال‌های بعد با تصویب قوانین متفاوت از جمله دخالت دادن پاداش و مزایای سال‌های آخر خدمت در تعیین مستمری دوران بازنشستگی این شکاف سال به سال افزایش یافت، به طوری که در سال ۱۳۹۰ به بیش از ۳۷۵ هزار تومان رسید. میانگین مستمری بازنشستگان از سال ۱۳۹۰ روند صعودی خود را حفظ کرده، به طوری که در سال ۱۳۹۳ به بیش از ۸۵۰ هزار تومان افزایش یافته است (نمودار شماره ۱۴).

نتیجه دوم: قدرت خرید مستمری بازنشستگی

قدرت خرید و ارزش کالایی پول برای خانوار بدون شک اهمیت بیشتری نسبت به مقدار پول دریافتی دارد. کارمندان به امید تأمین بودن در دوران بازنشستگی، در دوران خدمت کسوری را پرداخت می‌کنند، اما در موارد بی‌شماری فرد بازنشسته در صورت اعتماد به حقوق بازنشستگی و عدم تلاش برای درآمدهای دیگر، در تأمین هزینه‌های زندگی ناکام مانده و سطح زندگی و رفاه خانوار او نسبت به دوران اشتغال افت می‌کند.

از تقسیم میانگین مستمری برقراری به متوسط هزینه خوراکی یک خانوار شهری، قدرت مستمری در تأمین هزینه‌های خوراکی،

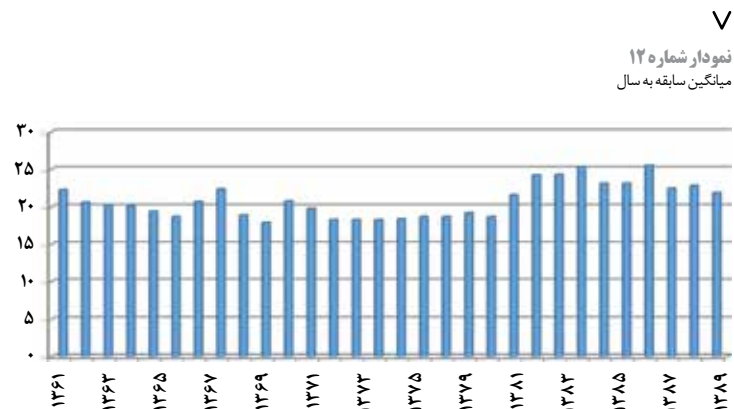
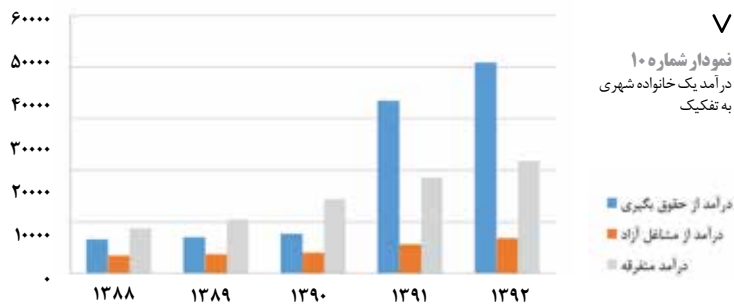


سال	قیمت سکه	سال	قیمت سکه	سال	قیمت سکه
۱۳۶۱	۳۵۰۰	۱۳۷۱	۱۲۴۰۹	۱۳۸۱	۶۹۹۶۰
۱۳۶۲	۳۵۰۰	۱۳۷۲	۱۶۴۸۸	۱۳۸۲	۸۶۱۵۰
۱۳۶۳	۳۹۰۰	۱۳۷۳	۳۰۳۵۲	۱۳۸۳	۱۰۴۵۳۷
۱۳۶۴	۴۴۱۸	۱۳۷۴	۴۴۱۶۹	۱۳۸۴	۱۲۲۸۹۰
۱۳۶۵	۶۵۰۰	۱۳۷۵	۴۱۲۷۳	۱۳۸۵	۱۶۷۹۶۷
۱۳۶۶	۱۱۲۵۷	۱۳۷۶	۳۸۸۲۳	۱۳۸۶	۱۹۰۶۷۸
۱۳۶۷	۹۹۳۹	۱۳۷۷	۴۵۰۹۲	۱۳۸۷	۲۳۱۶۴۹
۱۳۶۸	۱۰۹۲۲	۱۳۷۸	۵۸۷۴۱	۱۳۸۸	۲۸۸۰۰۰
۱۳۶۹	۱۲۷۰۷	۱۳۷۹	۶۰۵۱۲	۱۳۸۹	۴۳۵۰۰۰
۱۳۷۰	۱۲۴۴۷	۱۳۸۰	۶۰۸۲۰	۱۳۹۰	۶۰۰۰۰۰

<

جدول ۳ قیمت سکه (تومان)

جدول ۳ میانگین قیمت سکه در طول یک سال برای سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۹۰ را نشان می‌دهد. قیمت سکه در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۷۳، ۸۵،۷۸،۷۴، ۱۳۷۳ و ۱۳۸۷ افزایش شدیدی‌تری نسبت به سایر سال‌ها داشته، به طور کلی با گذشت ۳۰ سال با وجود همه افت و خیزها در نهایت قیمت سکه بیش از ۱۷۱ برابر شده است.



جدول ۲

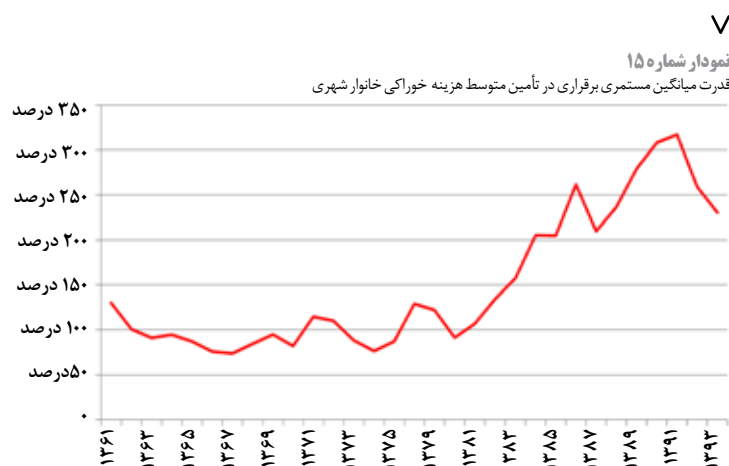
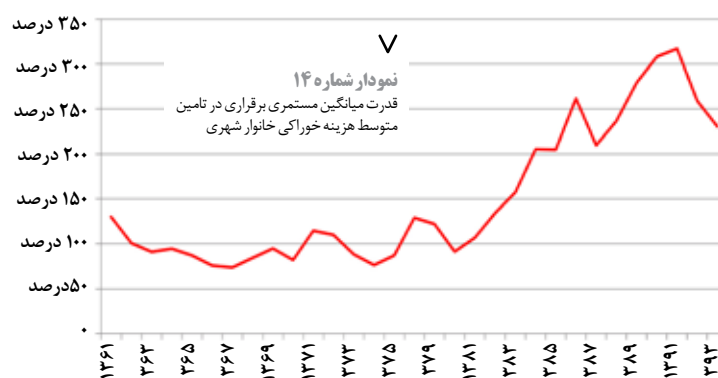
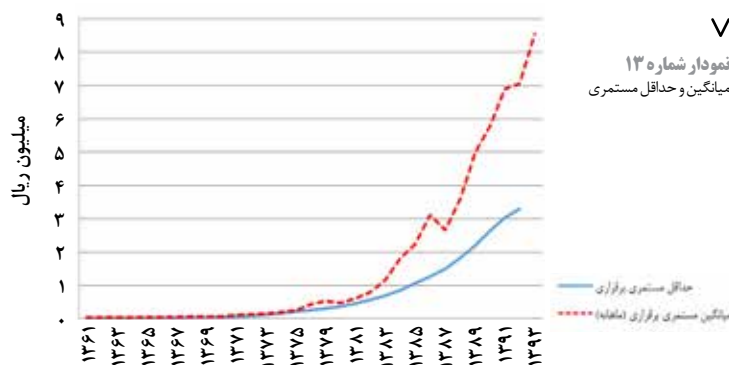
متوسط هزینه و درآمد خانوار شهری و روستایی (هزار ریال)
جدول ۲ روند درآمد و هزینه خانوارها در سه دهه گذشته را نشان می‌دهد. در طول این سال‌ها به طور کلی هزینه یک خانوار شهری و روستایی از درآمد آنان کمتر بوده، با این وجود به استثنای سال‌های ۶۸ تا ۶۱ و ۷۴ تا ۷۸ یک خانوار شهری هزینه‌های زندگی‌اش را راحت‌تر از یک خانوار روستایی تأمین کرده است.

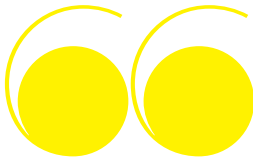
سال	شهری		روستایی	
	هزینه	درآمد	هزینه	درآمد
۱۳۶۱	۸۸۳	۷۱۰	۵۰۵	۳۹۲
۱۳۶۲	۱۱۱۳	۹۱۸	۶۱۳	۴۷۲
۱۳۶۳	۱۲۴۰	۱۰۳۴	۶۷۱	۵۲۵
۱۳۶۴	۱۲۸۰	۱۰۳۷	۶۷۸	۵۳۱
۱۳۶۵	۱۳۱۵	۱۱۲۷	۷۶۲	۵۶۹
۱۳۶۶	۱۴۸۹	۱۱۴۹	۹۰۸	۷۲۳
۱۳۶۷	۱۸۰۰	۱۳۴۰	۱۰۵۸	۹۰۹
۱۳۶۸	۲۰۸۶	۱۴۶۷	۱۳۰۷	۱۰۱۲
۱۳۶۹	۲۲۹۴	۲۰۱۱	۱۶۲۷	۱۲۵۱
۱۳۷۰	۳۰۵۹	۲۸۴۱	۱۹۳۱	۱۵۶۳
۱۳۷۱	۳۷۹۶	۳۵۴۱	۲۳۱۰	۱۹۷۴
۱۳۷۲	۴۶۱۳	۴۴۲۶	۲۷۳۲	۲۲۸۰
۱۳۷۳	۶۲۴۲	۵۷۳۰	۳۸۹۰	۳۲۹۳
۱۳۷۴	۸۸۸۰	۷۲۶۸	۵۹۵۵	۴۵۶۱
۱۳۷۵	۱۱۰۶۱	۹۸۷۹	۶۹۸۷	۵۸۶۵
۱۳۷۶	۱۲۳۴۶	۱۲۱۱۶	۸۵۰۵	۷۴۴۵
۱۳۷۷	۱۶۶۷۰	۱۵۱۵۲	۱۰۸۰۴	۹۳۶۸
۱۳۷۸	۲۰۷۰۲	۱۸۵۶۵	۱۳۶۳۷	۱۳۶۳۷
۱۳۷۹	۲۴۱۷۵	۲۲۳۸۸	۱۵۶۷۳	۱۵۶۷۳
۱۳۸۰	۲۸۰۲۰	۲۵۸۳۲	۱۷۲۳۳	۱۷۲۳۳
۱۳۸۱	۳۴۹۷۱	۳۳۱۰۵	۲۱۳۹۵	۲۱۳۹۵
۱۳۸۲	۴۰۹۸۹	۳۹۲۰۲	۲۵۶۷۶	۲۵۶۷۶
۱۳۸۳	۵۱۴۷۹	۴۷۲۶۸	۳۳۵۴۴	۳۳۵۴۴
۱۳۸۴	۵۹۲۴۲	۵۳۶۷۸	۳۷۵۰۳	۳۴۴۷۵
۱۳۸۵	۶۷۲۸۶	۶۵۵۰۹	۴۱۵۷۰	۳۹۱۱۲۹
۱۳۸۶	۸۱۲۸۹	۷۷۹۹۴	۴۸۸۴۶	۴۷۱۰۷
۱۳۸۷	۹۴۲۱۴	۸۸۲۱۹	۵۳۹۹۵	۴۸۴۲۴
۱۳۸۸	۹۹۱۹۱	۹۳۶۰۳	۵۹۲۶۴	۵۲۴۳۸
۱۳۸۹	۱۱۳۶۷۸	۱۰۶۱۵۶	۶۸۴۷۷	۵۹۳۳۷
۱۳۹۰	۱۳۳۷۱۶	۱۳۰۳۰۱	۸۳۹۷۳	۷۹۷۲۷
۱۳۹۱	۱۶۴۴۸۱	۱۰۱۲۸۱	۱۰۸۱۸۸	۱۶۷۲۴۱
۱۳۹۲	۲۰۵۸۸۲	۲۰۴۵۴۹	۱۲۹۵۶۰	۱۲۱۰۹۱
۱۳۹۳	۲۴۴۸۶۵	۲۴۱۳۱۸	۱۳۸۵۲۸	۱۳۹۰۵۱

مورد بررسی قرار گرفته است. آمارها نشان می‌دهد تا حوالی ۱۳۸۰ مستمری به جز مقطع انتخاباتی سال ۱۳۷۲ حتی توانایی پوشش کامل متوسط هزینه خوراکی یک خانوار شهری را نیز نداشته است. این روند بعد از ۱۳۸۰ صعودی شده و تا ۳۱۶ درصد افزایش می‌یابد که عوامل مؤثر بر آن را پیش‌تر توضیح دادیم. این روند بعد از سال ۱۳۸۹ مجدداً کاهش یافته و تا سال ۱۳۹۳ به ۲۳۰ درصد می‌رسد (نمودار شماره ۱۵).

متوسط هزینه کل خانوار، وضعیت بحرانی را نشان می‌دهد. میانگین مستمری برقراری از تحت پوشش قرار دادن ۵۲٫۲۹ درصد هزینه کل خانوار شهری در سال ۱۳۶۱ آغاز شده و با روند نزولی (و در برخی سال‌ها صعودی) خود در سال ۱۳۷۸ به ۲۷٫۲۸ درصد می‌رسد. با افزایش مستمری‌ها این روند صعودی شده و در بیشینه خود در سال ۱۳۸۹ معادل ۷۲٫۸۹ درصد از هزینه کل خانوار شهری را تحت پوشش قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد بحرانی‌ترین سال زندگی بازنشستگان ۱۳۷۰ بوده که مستمری برقراری آن‌ها تنها ۲۵ درصد از هزینه کل را پوشش می‌داده است، به طوری که اگر بازنشسته تمام مستمری خود را صرف هزینه‌های خوراکی کرده باشد تنها ۸۱ درصد این هزینه‌ها پوشش داده شده و تأمین باقی آن بدهکاری به بار داشته است.

کفایت مستمری برای هزینه‌های کل خانوار شهری از سال ۱۳۹۰ بعد از کاهش نسبت به سال گذشته‌اش به ثباتی نسبی چند سال رسیده است. این شاخص در ۴ سال اخیر از ۶۳٫۸۷ درصد به ۶۲٫۴۲ درصد برای سال ۱۳۹۳ رسیده است. برای بررسی قدرت خرید مستمری، با استفاده از قیمت سکه تمام طرح قدیم (بر اساس آمار اعلام شده توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)، تعداد سکه قابل خرید با مستمری را محاسبه کردیم (نمودار شماره ۱۷). باید توجه کرد در این محاسبه افزایش یا کاهش قیمت سکه نیز مؤثر بوده و همه تغییرات به توان خرید مستمری مرتبط نمی‌شود. در سال ۱۳۶۱ مستمری برقراری ماهانه معادل ۱٫۱ یک عدد تمام سکه بود، در گذر زمان تا سال ۱۳۶۶ یک بازنشسته با مستمری خود تنها می‌توانست ۰٫۳۵ یک عدد تمام سکه را بخرد. بعد از آن نیز تغییرات با روندی نوسانی در مجموع افزایش یافت تا در سال ۱۳۷۶ مجدداً به بیش از یک سکه رسید. بیشترین تعداد سکه قابل خرید در سال ۱۳۸۴ رخ داد که یک بازنشسته می‌توانست ۲٫۵ سکه تمام را با مستمری خود بخرد. بعد از آن مجدداً روند نزولی شد تا در سال ۱۳۹۰ به ۱٫۱۷ سکه رسید. در سال‌های بعد از آن همان‌طور که به خاطر داریم قیمت سکه با جهشی شدید به بیش از یک میلیون تومان افزایش یافت که این مسأله در ادامه روند کاهشی قدرت خرید مستمری مؤثر بود، به طوری که در سال ۱۳۹۳ با متوسط قیمت یک میلیون تومان برای سکه، تعداد سکه قابل خرید با میانگین مستمری معادل ۰٫۸ یعنی کمتر از یک عدد سکه رسید و دوباره به خانه اول باز گشتیم.





در سال ۱۳۶۱ مستمری
برقراری ماهانه معادل ۱,۱ یک
عدد تمام سکه بود. این رقم در
سال ۱۳۹۳ تنها توانایی خرید
۰,۸ یک سکه را داشت

جمع‌بندی

در این نوشتار به بررسی هزینه و درآمدهای زندگی یک خانوار به تفکیک شهری و روستایی در دوران اشتغال و بازنشستگی طی سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۹۳ (تا سالی که آمار رسمی اعلام شده است) پرداختیم. متوسط هزینه کل یک خانوار شهری و روستایی بیش از متوسط درآمد آنان بوده و خانوارها در تأمین هزینه‌های زندگی با کسری مواجه هستند. این کسری تا سال ۱۳۷۸ برای خانوارهای روستایی بر جسته‌تر بوده و بعد از آن دچار نوسانات شدید و تغییرات سالانه می‌شود. در بخش بعدی مخارج تأمین اجتماعی را به عنوان یکی از عوامل مبارزه با فقر و شوک‌های اقتصادی بررسی کردیم. سهم مخارج تأمین اجتماعی از تولید ناخالص داخلی کشور در بازه ۵ تا ۱۳ درصد متغیر بوده و سهم هر فرد از آن از حدود ۳۱۵ تا ۲۳۴۰ هزار تومان بوده است. سهم مخارج تأمین اجتماعی در سال ۲۰۱۰ در ایران ۱۲,۵۳ درصد بوده که در میان کشورهای جهان، فرانسه با ۳۳,۰۲ درصد بیشترین و میانمار با ۰,۹۶ درصد کمترین سهم از تولید ناخالص داخلی خود را به مخارج تأمین اجتماعی اختصاص داده‌اند. به‌طور کلی منابع درآمدی خانوار به سه دسته حقوق‌بگیری، مشاغل آزاد و درآمدهای متفرقه تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین بخش درآمد خانوار روستایی درآمدهای متفرقه و مهم‌ترین بخش درآمد خانوار شهری تا سال ۱۳۹۰ درآمد متفرقه و پس از آن درآمد حقوق‌بگیری بود. به‌طوری که در سال ۱۳۹۲، معادل ۴۳,۳ درصد از درآمد خانوار روستایی توسط منابع متفرقه و ۵۸,۸ درصد از درآمد خانوار شهری توسط درآمد حقوق‌بگیری تأمین می‌شود.

دوران بازنشستگی با میانگین سابقه ۲۲ سال آغاز می‌شود. میانگین مستمری حدود ۳۷ هزار ریال برای سال‌های ۶۲-۱۳۶۰ شده که تا سال ۱۳۹۰ به حدود ۷۰۰ هزار تومان افزایش یافته است و حداقل آن از ۱۹۰۵ تومان در سال ۱۳۶۱ به ۳۳۰ هزار تومان در سال ۹۰ افزایش یافته است. در بررسی قدرت خرید مستمری بازنشستگان، آمارها نشان می‌دهد تا حوالی ۱۳۸۰ به جز مقطع انتخاباتی سال ۱۳۷۲ مستمری برقراری حتی توانایی پوشش کامل هزینه خوراکی یک خانوار شهری را نیز نداشته است. در بررسی متوسط هزینه کل خانوار نیز با وضعیتی بحرانی روبرو می‌شویم. میانگین مستمری برقراری از تحت پوشش قرار دادن ۵۲,۲۹ درصد هزینه کل خانوار شهری در سال ۱۳۶۱ آغاز شده و با روند نزولی (و در برخی سال‌ها صعودی) خود در سال ۱۳۷۸ به ۲۷,۲۸ درصد می‌رسد. با افزایش مستمری‌ها این روند صعودی شده و در بیشینه خود در سال ۱۳۸۹ معادل ۷۲,۸۹ درصد از هزینه کل خانوار شهری را تحت پوشش قرار می‌دهد. متأسفانه در سال‌های بعد از آن میانگین مستمری برقراری دوباره کاهش یافته و با بیش از ۱۰ درصد کاهش در سال ۱۳۹۳ به ۶۲,۴۲ درصد می‌رسد، به عبارتی یک مستمری‌بگیر حتی توانایی تأمین هزینه‌های ۲۰ روز از یک ماه ۳۰ روزه خانواده خود را نیز ندارد.

۱۶

نمودار شماره ۱۶

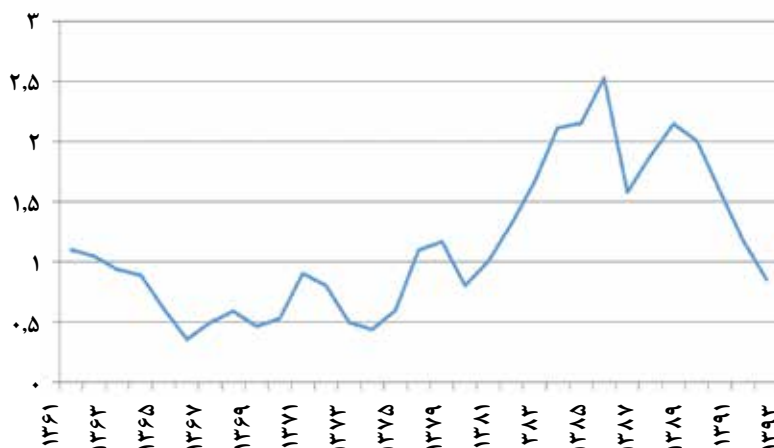
قدرت میانگین مستمری برقراری در تأمین متوسط هزینه خوراکی خانوار شهری



۱۷

نمودار شماره ۱۷

تعداد سکه قابل خرید با میانگین مستمری



مفهوم جدید کفایت

پژوهش جدید سازمان بین‌المللی تأمین اجتماعی (ISSA) تعریف جدیدی از مفهوم کفایت ارائه می‌کند که در آن پارامترهای اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند

زاهداسدی

معاون محاسبات
اقتصادی و اجتماعی
دفتر آمار سازمان
تأمین اجتماعی و
دانشجوی دکتری
جامعه‌شناسی

تاکنون تعریف کفایت مزایای بازنشستگی صرفاً بر مبنای شاخص نرخ جایگزینی صورت می‌گرفت. منظور از نرخ جایگزینی این است که نسبت اولین مستمری که فرد دریافت می‌کند به متوسط آخرین دستمزد مشمول کسر بیمه‌اش چقدر می‌شود. اگر اهداف چندگانه نظام‌های تأمین اجتماعی را در نظر بگیریم معلوم است که این تعریف کلاسیک چقدر تنگ‌نظرانه به نظر می‌رسد. بر همین اساس، ایسا (سازمان بین‌المللی تأمین اجتماعی) از سال ۲۰۱۵ میلادی اقدام به انجام پژوهش جدیدی در این خصوص کرده تا بتوان بر مبنای آن دامنه تعریف کفایت مزایای تأمین اجتماعی را گسترش داد.

بر اساس یافته‌های این پژوهش، کفایت صرفاً معادل افزایش نرخ جایگزینی نیست و شاخص‌های دیگری از جمله نوع و شکل مزایا، قابلیت دسترسی افراد به آن‌ها، نحوه ارائه آن‌ها و همچنین ارزش افزوده مزایای قابل ارائه نیز باید مدنظر قرار گیرد.

از آن سو، فشارهای جمعیتی و محدودیت‌های مالی موجب شده که برخی کشورها به جای تأمین مزایای مکفی به سوی کاهش سطح مزایا روی بیاورند و در برخی برنامه‌ها به جای ملی کردن مزایا، به کوچک کردن دامنه شمول مزایا اقدام کنند. همچنین تغییرات در شکل و اجرا و ارائه مزایا در برخی از کشورها باعث تأثیر منفی بر توزیع مزایا شده و نتیجه‌ای جز عدم تأمین مالی مزایای مقرر دربر نداشته است. چنین روندهایی، حمایت‌های عمومی از اصول اساسی تأمین اجتماعی را تضعیف کرده و در واقع پایداری نظام‌های تأمین اجتماعی را مورد تهدید قرار داده است. به همین دلیل، در این مقطع زمانی تلاش برای حمایت از طراحی و ارائه مزایای مکفی در اغلب کشورها بسیار مهم و ضروری به نظر می‌رسد.

در پژوهش ایسا مفهوم کفایت فراتر از ملاحظات مالی تعریف شده و سعی شده که عوامل مؤثر بر این مفهوم به صورت کمی تعریف شوند و در نهایت، یک مدل کمی جهت تعریف چارچوب مفهوم کفایت در ارائه مزایا به دست آید. پیش‌فرض این پژوهش این است که مفهوم کفایت -از یک سو- چگونه می‌تواند تحت تأثیر درآمد و دارایی‌های ذی‌نفعان قرار بگیرد و -از سوی دیگر- معیارهایی همچون جنسیت و وضعیت اشتغال چه تأثیری بر مفهوم کفایت مزایا می‌تواند داشته باشد. لذا یکی از پرسش‌های اصلی این پژوهش، «تاب‌آوری در کفایت مزایا» به عنوان یکی از مقوله‌های مهم، است که در واقع به نوعی نشان‌دهنده سایر نابرابری‌های اغلب ساختاری در بازار کار و به طور کلی در اجتماع است که مستقیماً بر سطح مزایای ارائه شده تأثیر گذار هستند. این پژوهش در مقیاسی گسترده‌تر می‌تواند واقعیات اهداف چندگانه نظام‌های تأمین اجتماعی را منعکس کند.

گسترش پوشش به نسبت بیشتری از جمعیت یک کشور و حمایت

در برابر تعداد بیشتری از ریسک‌ها، هدف اساسی بسیاری از سازمان‌های تأمین اجتماعی است و در این گسترش پوشش یکی از مهمترین موارد، تأمین مزایای مکفی است که از جمله دلایل آن می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- حمایت‌های نهادهای تأمین اجتماعی باید پاسخگوی سبک زندگی و ریسک‌های بازار کار باشد که متنوع و شامل فقر، بیکاری، بیماری و دیگر ریسک‌های اقتصادی است. اگر مزایای ارائه شده مکفی نباشد آنگاه اهداف چندگانه تأمین اجتماعی به طور کامل برآورده نمی‌شود.

۲- با ارائه مکفی و نه حداقل سطح مزایا، اعتماد عمومی به تأمین اجتماعی افزایش می‌یابد و اثرات مثبتی بر حمایت سیاسی از نظام تأمین اجتماعی خواهد داشت.

۳- ارائه مزایای مکفی تأثیرات مهم انگیزشی ایجاد می‌کند. اگر حداقل مزایای نقدی که برای برنامه‌های مبتنی بر حق بیمه و غیر مبتنی بر حق بیمه (حمایتی) ارائه می‌شود یکسان باشد، انگیزه قوی برای اجتناب از عضویت در برنامه‌های مبتنی بر حق بیمه ایجاد می‌کند. در کشورهایی که برنامه‌های بازنشستگی مبتنی بر حق بیمه و غیر حق بیمه وجود دارد نامکفی بودن مزایای طرح‌های مبتنی بر حق بیمه نسبت به مزایای غیر مبتنی بر حق بیمه ممکن است منجر به افزایش در عدم مشارکت و عضویت و فرار از پرداخت حق بیمه و در نتیجه کاهش میزان حق بیمه‌های دریافتی شود.

۴- مزایای مکفی تأثیرات بازخوردی مثبتی بر توسعه اقتصاد دارد. ۵- ارائه مزایای مکفی به اهداف سیاسی دیگری همچون برآورده کردن اهداف سلامت، حمایت از خانواده و کاهش تضاد و نابرابری‌های اجتماعی کمک می‌کند.

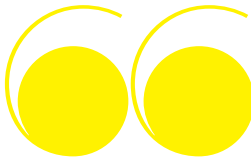
طراحی، تأمین مالی، ارائه و مدیریت نظام مزایای بازنشستگی باید به اهداف مختلف و گاه متناقض حساس باشد. این اهداف شامل حصول اطمینان از درآمد مکفی در زمان بازنشستگی، حمایت از اهداف اشتغال، پایداری نظام در عین توزیع منصفانه مزایا بین نسل‌های مختلف، اطمینان از تعامل با دیگر طرح‌های مزایا برای جلوگیری از دوباره کاری و اقدامات ضد‌انگیزشی و پوشش هر تعداد از افراد که امکان‌پذیر است می‌باشد. این اهداف چندگانه نشان می‌دهد که تعریف و اندازه‌گیری کفایت باید چند متغیره باشد. در این راستا با توجه به اهمیت پارامترهای مختلف کفایت در کشورهای مختلف و تغییر آنها در طول زمان، ایسا پاسخ به پنج پرسش زیر را ضروری می‌داند:

■ چه پارامترهایی را باید در تعیین مصداق کفایت مورد بررسی قرار داد؟

■ چگونه باید پارامترهای منتخب را مورد ارزیابی قرار داد؟

■ شاخص‌های مناسب برای ارزیابی سطح کفایت بدست آمده از هر یک از پارامتر کدامند؟

حسابیت به اهداف متعدد
طراحی، تأمین مالی، ارائه و مدیریت نظام مزایای بازنشستگی باید به اهداف مختلف و گاه متناقض حساس باشد. این اهداف شامل حصول اطمینان از درآمد مکفی در زمان بازنشستگی، حمایت از اهداف اشتغال، پایداری نظام در عین توزیع منصفانه مزایا بین نسل‌های مختلف، اطمینان از تعامل با دیگر طرح‌های مزایا برای جلوگیری از دوباره کاری و اقدامات ضد‌انگیزشی و پوشش هر تعداد از افراد که امکان‌پذیر است می‌باشد.



حمایت‌های نهادهای تأمین اجتماعی باید پاسخگوی سبک زندگی و ریسک‌های بازار کار باشد. اگر مزایای ارائه شده مکفی نباشد آنگاه اهداف چندگانه تأمین اجتماعی به طور کامل برآورده نمی‌شود

۱۱

منبع: www.issa.int/-/measuring-the-multivariable-adequacy-of-retirement-benefit-provision

پارامتر	هزینه
سطح مزایا	• نرخ جایگزینی آینده‌نگر • نرخ جایگزینی فعلی • نرخ مالکیت مسکن • نرخ جایگزینی گذشته
خروج از بازار کار در سن مناسب	• حمایت از بازنشستگی دیر هنگام: آیا یک بازنشسته می‌تواند حقوق بازنشستگی‌اش را دریافت کند و به کارش ادامه دهد؟ • آیا سنین بازنشستگی پیش از موعد و عادی با سن خروج از بازار کار سازگار هستند؟ • آیا نظام بازنشستگی از بازنشستگی دیر هنگام حمایت می‌کند: به عبارت دیگر توانایی یک بازنشسته جهت تعویق بازنشستگی و شرایطی که این کار را شدنی می‌کند چقدر است؟ • آیا نظام بازنشستگی از جمعیت مشغول به کار نزدیک به سن بازنشستگی حمایت می‌کند؟
کفایت اداری	• آیا پرداخت مزایا به طور منظم صورت می‌گیرد؟ • آیا نظام بازنشستگی توانایی پرداخت مزایای مازاد را دارد؟ • آیا اطلاعات ارائه شده به فرد اجازه می‌دهد تا برای دوران سالمندی‌اش برنامه ریزی کند؟ • آیا فرد به تأمین مزایا و سازمان‌های حمایتی دسترسی دارد؟ • تعداد مدارک مورد نیاز جهت ادعای حقوق بازنشستگی چقدر است؟
تعامل پادیکر مزایای بازنشستگی	• مزایای بازنشستگی تأمین اجتماعی و بازنشستگی تکمیلی • مزایای ارائه شده برای همسر و وجود مزایای مستقل برای همسر • وجود پشتیبان سوم (صندوق‌های ذخیره انفرادی)
انصاف بین نسلی (پایداری کفایت مزایا)	• افزایش در نرخ وابستگی طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ • افزایش در هزینه‌های بازنشستگی عمومی طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ • سن بازنشستگی عادی متناسب با امید به زندگی شود. • نرخ (مطلق) وابستگی در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۵۰
امنیت کفایت	• تعریف مقررات مزایا • تغییر متوسط حقوق بازنشستگی در طول زمان • اگر دینفع ۱۰ سال سابقه خدمت خود را از دست بدهد مزایا چه تغییری می‌کند؟ • میزان حقوق بازنشستگی قابل پرداخت به افراد کم درآمد چقدر است؟ • پرداخت حقوق بازنشستگی به صورت یکجا یا مستمر صورت می‌گیرد؟ • آیا مزایا را می‌توان با توجه به عوامل بیرونی (مانند مکانیزم‌های تعدیل خودکار) کاهش داد؟ • تسهیم بار تأمین مالی
پوشش	• سطح پوشش قانونی کارگران فعال • تعداد بیمه‌شدگان فعال تأمین اجتماعی که از مزایای سالمندی استفاده می‌کنند (سطح پوشش اثربخش) • سطح پوشش مؤثر جمعیت بازنشسته • پوشش کارگران مستقل و مهاجر • سایر شرایط برای استحقاق

اجرا می‌شود را نشان می‌دهد. با این وجود نباید همه این پارامترها را به عنوان شاخص‌های مثبت در نظر گرفت و امتیازهای بدست آمده از شاخص‌های هر کدام از پارامترها را به عنوان یک قضاوت ارزشی از نظام محسوب نمود. برای هر پارامتر، تعدادی شاخص بر مبنای داده‌های قابل دسترس و سهولت مقایسه برای ارزیابی سطح کفایت مشخص شده‌اند. امتیازها در دامنه صفر تا ۱۰۰ تعریف شده‌اند اما امتیاز بیشتر همیشه به معنای بهتر بودن از امتیاز کمتر در این امتیازبندی نمی‌باشد. در جدول زیر خلاصه شاخص‌های ایسا برای مزایای بازنشستگی متناظر با ۷ پارامترها آورده شده‌اند.

■ چه منابع اطلاعاتی می‌توانند بر ارزش‌گذاری شاخص‌ها تأثیرگذار باشند؟
 ■ چه وزن نسبی باید برای هر یک از پارامترهای اندازه‌گیری لحاظ نمود و اولویت‌بندی هر یک به چه نحو خواهد بود؟
 پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند بیانگر هفت پارامتر باشد: ۱- سطح مزایا ۲- خروج از بازار کار در سن مناسب ۳- کفایت اداری ۴- تعامل با سایر مزایای بازنشستگی ۵- انصاف بین نسلی ۶- امنیت کفایت و ۷- میزان پوشش مزایا.
 همه ۷ پارامتر فوق ابزارهایی را فراهم می‌سازد که جنبه‌های مختلف سیاست بازنشستگی و اینکه چگونه این سیاست در عمل

هزینه‌های اجتماعی در اقتص

بررسی مورد سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۲ نشان می‌دهد این سهم به شدت کاهش پیدا کرده و به چیزی حدود یک درصد رسیده است

طوبی سرمدی



پژوهشگر اقتصاد

منظور از مخارج اجتماعی مجموع هزینه‌های چهار کد - ۱. تأمین اجتماعی اجباری، ۲. بهداشت و درمان دولتی، ۳. بهداشت و درمان خصوصی و ۴. مددکاری اجتماعی - از حساب‌های ملی است. این مخارج می‌توانند با فراهم آوردن زیرساخت‌های اقتصادی و ارتقای کارایی و بهره‌وری، منجر به افزایش رشد اقتصادی گردند. اگرچه کشورهای در حال توسعه، راهکارهای افزایش رشد اقتصادی را دنبال می‌کنند اما با توجه به پایین بودن سطح درآمد افراد در کشورهای در حال توسعه، تخصیص مخارج اجتماعی برای حمایت از قشر ضعیف در این جوامع از اهمیت خاصی برخوردار است. لازم به یادآوری است یکی از روش‌های حسابداری ملی و محاسبه GDP، روش هزینه است. در این روش مجموع هزینه‌های پرداخت شده در یک اقتصاد محاسبه می‌شود که برای این منظور فعالیت‌ها یا اقلام هزینه‌ای را در طبقات (کدهای) مختلف گروه‌بندی کرده و با استفاده از این کدها، GDP محاسبه می‌شود. روشن است کدبندی (تعریف طبقات) بر اساس استاندارد جهانی انجام می‌شود که توسط اداره آمار سازمان ملل تعریف شده و رعایت آن برای کشورها الزامی محسوب می‌شود.

مسئله محوری و غرض اصلی از این مطالعه، شناسایی سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی (GDP) است. اگرچه برخی مطالعات نشان داده‌اند افزایش مخارج اجتماعی سبب کاهش رشد و توسعه اقتصادی می‌شود اما مطالعات بسیاری در سال‌های اخیر نشان از رابطه مثبت و

معنادار این دسته از مخارج و رشد اقتصادی دارند. بنابراین شناخت بهتر نسبت این مخارج و شاخص‌های مهمی همچون رشد نکته‌ای است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد و به نوعی شناخت این روند الزامات تصمیم‌گیری در زمینه سیاست‌های تخصیص منابع به شمار می‌رود. بدین منظور دو شیوه مدنظر قرار گرفت، به بیان دیگر مخارج اجتماعی به دو شیوه محاسبه شدند. نخست با احتساب بهداشت و درمان خصوصی و دیگری بدون احتساب بهداشت و درمان خصوصی. تمامی اطلاعات مربوط به مخارج اجتماعی و سایر متغیرها از حساب‌های ملی منتشر شده در مرکز آمار ایران استخراج شده‌اند. همچنین اگرچه مقدار متغیرهای اقتصادی بر اساس مقدار ثابت و جاری، هر دو در دسترس هستند اما به دلیل هدف مورد نظر (سهم مخارج اجتماعی در اقتصاد ایران)، از قیمت‌های ثابت استفاده شده است. این انتخاب موجب می‌شود تا بدون دخالت نوسان قیمت‌ها، میزان بهره‌مندی از خدمات اجتماعی به دست آید. اگرچه این مقادیر با واحد پولی بیان می‌شوند اما در باطن به معنای مقدار یا میزان مخارج اجتماعی در اقتصاد ایران خواهند بود.

طبق آمار، سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۹۲ روندی به شدت نزولی طی کرده و از مقدار ۱۲ درصد به نزدیک ۱ درصد رسیده است (نمودار شماره ۱). این کاهش نشان از آن دارد که فارغ از آنکه سهم بهداشت و درمان خصوصی در کل مخارج

V

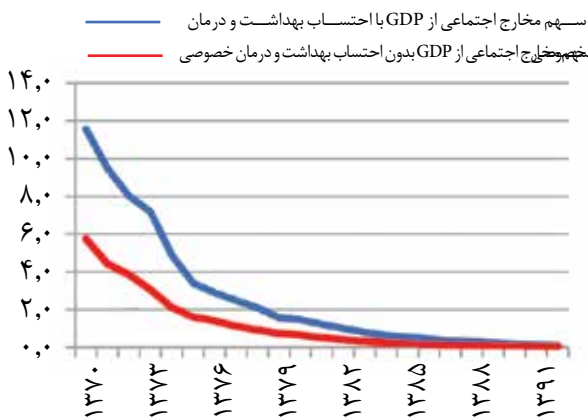
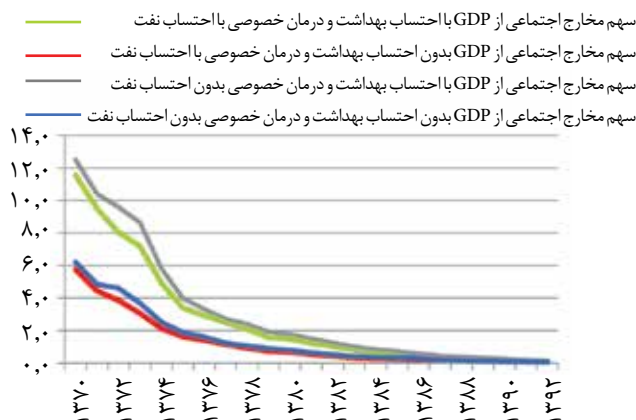
نمودار شماره ۲

سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی

V

نمودار شماره ۱

سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی



صدا ایران چقدر سهم دارند؟

اجتماعی به حساب آورده شود یا خیر، در طی این دوره دولت به شدت بودجه خود را به ضرر مخارج اجتماعی به سمت سایر اقلام برده است. به علاوه در سال‌های اخیر شتاب این کاهش به شدت کاهش یافته است. با توجه به تخمینی ساده از مقادیر آینده سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی، این کاهش نمایی و چرایی آن، بسیار قابل تأمل و تفکر است. علاوه بر این، بررسی‌ها نشان می‌دهد حضور نفت در تولید ناخالص داخلی تأثیری در سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی ندارد (نمودار شماره ۲).

همچنین وقتی فراز و فرود سرانه این مخارج (با احتساب بهداشت و درمان خصوصی) را که به معنای سهم هر فرد در کل کشور از این مخارج است، بررسی می‌کنیم مشاهده می‌شود سرانه مخارج اجتماعی در سال ۱۳۸۶ با ۰٫۱۹ هزار ریال بیشترین مقدار و پس از آن تا سال ۱۳۹۲ سیر نزولی پیدا کرده است، در حالی که این سرانه بدون احتساب بهداشت و درمان خصوصی دارای سیری تقریباً ثابت و در حدود ۰٫۰۷ هزار ریال برای هر فرد را به خود اختصاص داده است (نمودار شماره ۳). در واقع اگر چه سهم مخارج اجتماعی از GDP در این بازه زمانی با احتساب و بدون احتساب بهداشت و درمان خصوصی دارای یک روند مشابه در این دوره بوده‌اند اما شباهت روندها در سرانه این مخارج صدق نمی‌کند. در واقع بخش خصوصی همواره میزان ثابتی را به مخارج اجتماعی تخصیص داده اما دولت با اتخاذ سیاست‌های متفاوت هر ساله سرانه مخارج اجتماعی را

تغییر داده است.

با توجه به آنکه سبب بهداشت و درمان هم به صورت خصوصی و هم به صورت دولتی عرضه می‌شود، سهم بهداشت و درمان خصوصی را از کل مخارج اجتماعی و از کل بهداشت و درمان محاسبه شده‌اند. ملاحظه می‌شود این سهم از مخارج اجتماعی همواره در طی سال‌های مطالعه شده بین ۵۰ تا ۶۰ درصد در نوسان بوده است. این رقم در سال ۱۳۸۶ دارای بیشترین سهم در حدود ۶۰ درصد و در سال ۱۳۷۰ دارای کمترین مقدار در حدود ۵۰ درصد بوده است.

همچنین سهم بهداشت و درمان خصوصی از کل بهداشت و درمان (یعنی از سر جمع بهداشت و درمان خصوصی و بهداشت و درمان دولتی) دارای روندی بسیار مشابه با سهم این مخارج از کل مخارج اجتماعی است و دارای بیشترین و کمترین مقداری در حدود ۶۰ و ۵۰ درصد است (نمودار شماره ۴).

آنچه در پایان قابل ذکر است عدم حضور داده‌ها و اطلاعات سال‌های ۹۳ و ۹۴ است. نکته‌ای که سبب می‌شود در تعمیم یافته‌های بالا به سال‌های پس از ۱۳۹۳ جانب احتیاط حفظ شود، اجرای «طرح تحول نظام سلامت» در دولت یازدهم بوده است. این طرح نظام و ساختار هزینه‌های نظام سلامت و درمان در نتیجه مخارج اجتماعی را بسیار متحول کرده است. بنابراین با داشتن اطلاعات دو سال اخیر تأثیر اجرای این طرح بر مخارج اجتماعی نیز قابل مطالعه خواهد بود.

کاهش شدید

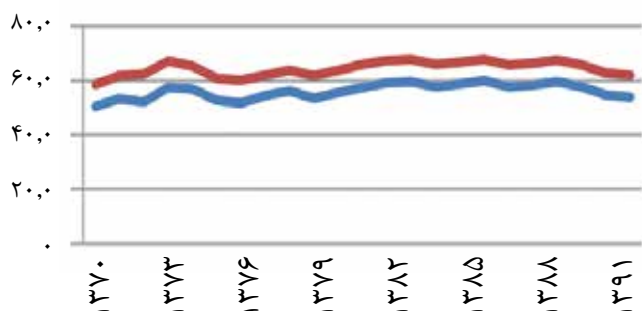
طبق آمار، سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۹۲ روندی به شدت نزولی طی کرده و از مقدار ۱۲ درصد به نزدیک به ۱ درصد رسیده است. این کاهش نشان از آن دارد که فارغ از آنکه سهم بهداشت و درمان خصوصی در کل مخارج اجتماعی به حساب آورده شود یا خیر، در طی این دوره دولت به شدت بودجه خود را به ضرر مخارج اجتماعی به سمت سایر اقلام برده است.

▽

نمودار شماره ۴

سهم بهداشت و درمان خصوصی از کل مخارج اجتماعی و از کل بهداشت و درمان

— سهم بهداشت و درمان خصوصی از کل مخارج اجتماعی
— سهم بهداشت و درمان خصوصی از کل بهداشت و درمان

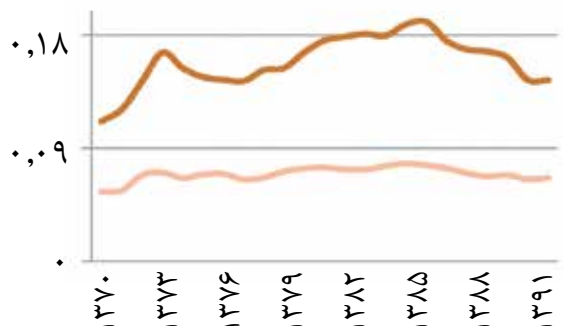


▽

نمودار شماره ۳

سهم مخارج اجتماعی

— سهم مخارج اجتماعی با احتساب بهداشت و درمان خصوصی
— سهم مخارج اجتماعی بدون احتساب بهداشت و درمان خصوصی



قلمرو رفاه

محیط زیست

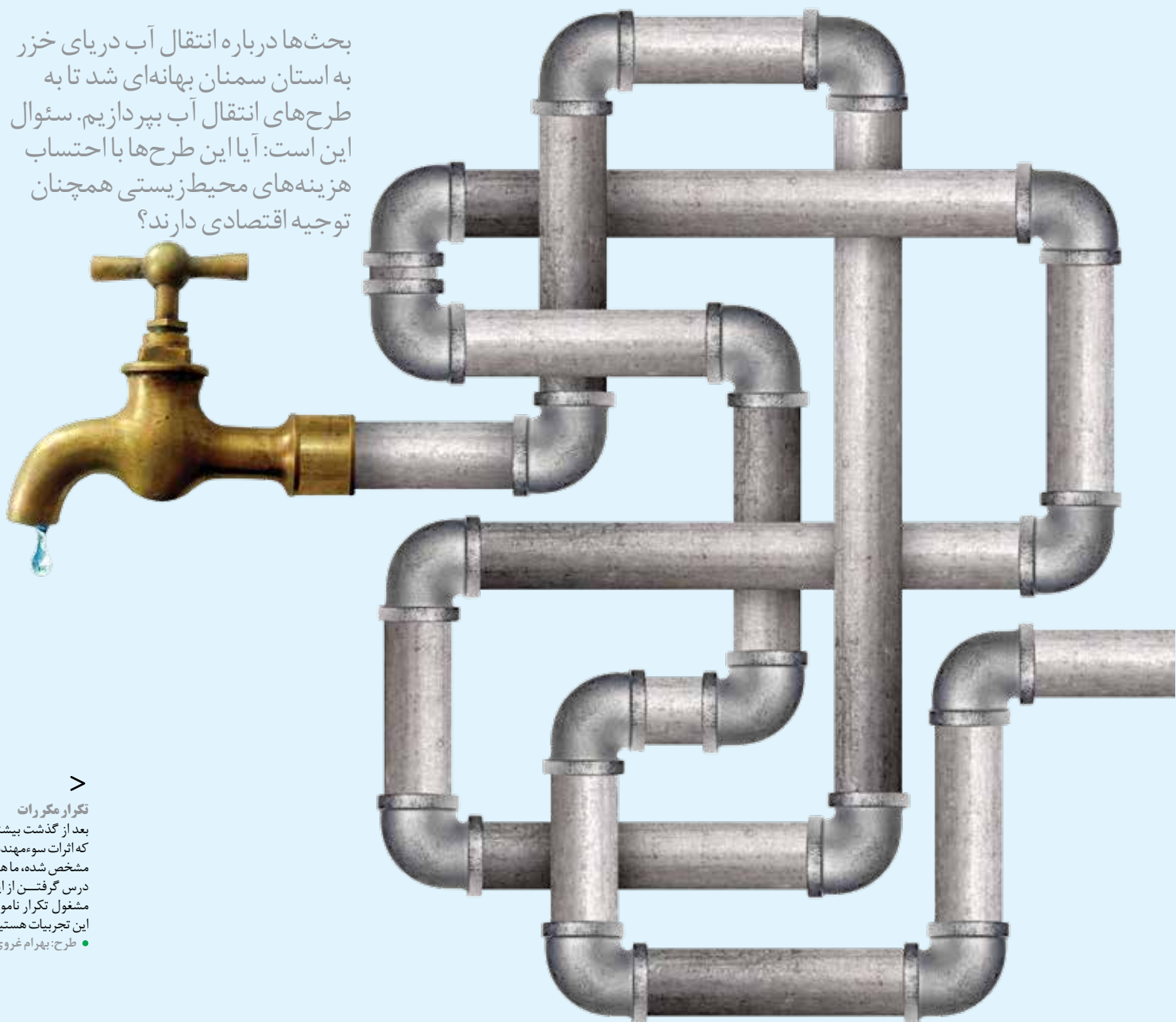
علی
رنجبران



روزنامه نگار

سراب انتقال آب

بحث‌ها درباره انتقال آب دریای خزر
به استان سمنان بهانه‌ای شد تا به
طرح‌های انتقال آب پردازیم. سؤال
این است: آیا این طرح‌ها با احتساب
هزینه‌های محیط‌زیستی همچنان
توجیه اقتصادی دارند؟

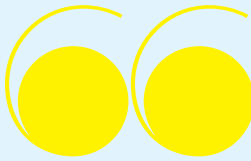


>

تکرار مکررات

بعد از گذشت بیشتر از نیم قرن
که اثرات سوء مهندسی سرزمین
مشخص شده، ما همچنان بدون
درس گرفتن از این تجربیات،
مشغول تکرار ناموفق و معیوب
این تجربیات هستیم.

• طرح: بهرام غروی



سابقه انتقال آب از دریای خزر و دریای عمان به کویر مرکزی ایران را می توان در طرح قدیمی «ایران رود» جستجو کرد. این طرح که سودای اتصال دریای عمان و خزر را در سر می پروراند به دلیل عدم امکان اجرا، به تاریخ سپرده شد

وزارت نیرو، این انتقال برای تأمین آب شرب و صنعت، توجیه اقتصادی دارد، اما تاکنون سازمان محیط زیست با اجرای این طرح مخالفت کرده است و در صورت پیداشدن راهکارهایی برای به حداقل رساندن آثار سوء زیست محیطی، این طرح اجرا می شود. «در همان زمان معصومه ابتکار - رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست - گفت: «در مورد انتقال آب دریای خزر به فلات مرکزی ایران موافقتی نشده و مانیز موافق انتقال آب نیستیم. زیرا هنوز مجریان پروژه ارزیابی زیستی طرح را انجام نداده اند». با این همه مقدمات اجرای طرح علی رغم مخالفت سازمان حفاظت از محیط زیست به پیش رفت. هر چند حتی مرکز پژوهش های مجلس هم اجرای این طرح را هم از نظر محیط زیستی و هم از نظر اقتصادی قابل اجرا ندانست. در گزارش این نهاد که در ۲۲ آذرماه ۱۳۹۳ منتشر شد دلایل متعددی برای عدم اجرای این طرح بر شمرده شده است. در بخشی از گزارش مرکز پژوهش های مجلس در این باره، آمده است: «طرح انتقال آب از دریای خزر به استان سمنان با هدف تأمین کمبود نیاز بخش های شرب و صنعت این استان در آفاق سال ۱۴۲۵ مصوب شده است. جدا از چالش های مربوط به مسائل زیست محیطی طرح، مهم ترین چالش این طرح مربوط به بهره وری اقتصادی آن است.» برای شناخت دقیق تر از مشکلات ناشی از این طرح لازم است در ابتدا بدانیم مشخصات این طرح چیست.

بر اساس این طرح قرار است سالانه ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب در ساحل دریای خزر شیرین سازی شده و از طریق پمپاژ به استان سمنان منتقل شود. بر این اساس طرح، محل آبیگر و تصفیه خانه و شیرین سازی در حد فاصل روستاهای فرح آباد تا نیر و گاه نکا در ۶ کیلومتری غرب نیر و گاه و در محل گهر باران واقع شده است. در حقیقت آب به میزان ۷ متر مکعب بر ثانیه برداشت شده و پس از شیرین سازی به روش اسمز معکوس با احداث دو خط لوله به قطر ۱۴۰۰ میلی متر در کنار خط موجود منتقل خواهد شد. آب تصفیه شده با در نظر گرفتن ارتفاع پمپاژ معادل ۲۸۰۰ متر توسط ۸ ایستگاه تلمبه خانه تا ارتفاع ۲۳۱۲ متر پمپاژ شده و پس از عبور از سلسله جبال البرز به طور ثقیلی به استان سمنان منتقل می شود. طول این خط تا خروجی چشمه روزیه، ۱۵۵ کیلومتر بوده و ۵ کیلومتر پس از آن در قالب دوانشعاب شرقی (۱۷۲ کیلومتر) و غربی (۱۳۳ کیلومتر) تا شهرهای دامغان و گرمسار ادامه می یابد و طول کل مسیر ۶۲۴ کیلومتر خواهد بود. در این مسیر ۸ ایستگاه پمپاژ، ۵ واحد نیر و گاه برقایی با ظرفیت تولید مجموعه ۴۲ مگاوات، ۳۳ واحد مخزن مکش و متعادل کننده با ظرفیت مجموع ۳۹۷ هزار متر مکعب پیش بینی شده است. کل برق مصرفی - با احتساب برق مصرفی تأسیسات آب شیرین کن - حدود ۳۰۰۰ گیگاوات در سال خواهد بود که از این میزان معادل ۳۱۰ گیگاوات در سال در نیر و گاه های برقایی طرح تولید شده و بقیه باید از شبکه سراسری برق تأمین شود. هزینه کل اجرای این طرح ۶۰۰۰ میلیارد ریال برآورد شده است.

در بیشتر گزارش های منتشر شده درباره این طرح، مسئله اقتصاد و

انتقال آب بین حوضه های آبریز مختلف و ساخت سد یکی از بارز ترین جلوه های مهندسی سرزمین هستند که از مفاهیم توسعه ای اواسط قرن بیستم میلادی برگرفته شده اند. حالا که بعد از گذشت بیشتر از نیم قرن، اثرات سوء این نوع تعامل با طبیعت مشخص شده، ما همچنان بدون درس گرفتن از این تجربیات، مشغول تکرار ناموفق و معیوب این تجربیات هستیم. پرونده پیش رو به طرح های جاری انتقال آب در ایران به عنوان یکی از مخرب ترین شیوه های برخورد با محیط زیست می پردازد.

از خزر به سمنان

انتقال آب از دریای خزر به سمنان یکی از مشهور ترین و جنجالی ترین طرح های انتقال آب در ایران است. سابقه انتقال آب از دریای خزر و دریای عمان به کویر مرکزی ایران را می توان در طرح قدیمی «ایران رود» جستجو کرد. این طرح که سودای اتصال دریای عمان و خزر را در سر می پروراند به دلیل عدم امکان اجرا، به تاریخ سپرده شد اما زمینه ساز شکل گیری طرح هایی برای انتقال آب از خزر، خلیج فارس و دریای عمان به کویر مرکزی ایران شد. طرح هایی که هر کدام معضلات فراوانی دارند و در صورت اجرا، صدمات جبران ناپذیری به محیط زیست کشور وارد خواهند کرد.

انتقال آب به صورت جدی برای نخستین بار در روزهای پایانی دولت محمد خاتمی مطرح شد. مطالعات مرتبط با طرح انتقال آب خزر به سمنان در کار گروه «بررسی تأمین آب استان سمنان» در تاریخ هشتم تیرماه سال ۸۴ با حضور معاون اول رئیس جمهور وقت یعنی محمدرضا عارف و وزیر نیرو - حبیب الله بیطرف - به تصویب رسید. این طرح اما تا مدت ها معلق ماند تا اینکه در پی مصوبه هیأت دولت در سفر استانی سمنان در چهاردهم دی ماه سال ۸۹ و در دولت محمود احمدی نژاد به وزارت نیرو و سرانجام در تاریخ سی ام خردادماه ۹۱ به شرکت «توسعه منابع آب و نیروی ایران» به عنوان مجری ابلاغ شد. در همان زمان، عده ای این طرح را بر خلاف ادعای مسئولان، مخرب محیط زیست دانستند و خواستار توقف آن شدند و عده ای هم بهره وری اقتصادی آن را نشانه گرفتند. برخی از نمایندگان مجلس این طرح را از لحاظ اقتصادی توجیه پذیر ندانستند، اما در ادامه سریال نادیده گرفتن مجلس توسط دولت قبلی، این طرح در یک نمایش پرسرو صدا با حضور لودرها و بیل های مکانیکی رسماً آغاز شد، اما به دلایلی هرگز به صورت واقعی به مرحله اجرا نرسید و در حد همان برافراشتن بیل لودرها باقی ماند.

با تعویض دولت و روی کار آمدن دولت یازدهم که خود را «محیط زیستی ترین دولت تاریخ ایران» می خواند امیدواری های زیادی برای فراموشی همیشگی طرح های اینچنینی و کاهش روند سدسازی های بی رویه در ایران به وجود آمد. مخالفان طرح که مهم ترین دلیل دولت قبلی برای این انتقال آب را عرق رئیس جمهور به زادگاهش می دانستند، رئیس جمهور جدید هم یک سمنانی یافتند، بنابراین در انتظار نشستند تا پیشداوری نکرده باشند. نخستین جرعه ها درباره اجرای این طرح را حمید چیت چیان وزیر نیروی دولت زد: «از دید

۷

غیر اقتصادی است

بنابر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس طرح انتقال آب از خزر به سمنان غیر اقتصادی است: «بر اساس محاسبات انجام شده توسط مشاور طرح، قیمت تمام شده یک متر مکعب آب در این طرح پس از شیرین‌سازی و انتقال، برابر با ۴۲۸۷۳ ریال و نسبت فایده به هزینه در این طرح برابر با ۰.۵۳ است که حاکی از عدم توجیه‌پذیری اقتصادی آن است.»

محیط زیست به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این در حالی است که در اجرای طرح‌های اینجینی این دو مسئله به صورت کامل از هم قابل تفکیک نیستند. برای مثال در هزینه‌های تمام شده طرح به هیچ عنوان مبالغ ناشی از خسارت به محیط زیست محاسبه نشده است. برای مثال، اگر اجرای طرح منجر به قطع درختان جنگل ارزشمند هیر کانی شود، مطابق روال معمول تنها قیمت چوب این درختان در ضرر و زیان محیط زیست محاسبه می‌شود در حالی که ضرر ناشی از عبور لوله و قطع درختان و چند پاره شدن یکی از ارزشمندترین مناطق زیستگاهی کشور، بسیار فراتر از قیمت چوب درختان قطع شده است. با این همه، حتی این روال معمول هم درباره این طرح در نظر گرفته شده است. اما همین محاسبات هم بنابر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس حکایت از غیر اقتصادی بودن این طرح دارند: «بر اساس محاسبات انجام شده توسط مشاور طرح، قیمت تمام شده یک متر مکعب آب در این طرح پس از شیرین‌سازی و انتقال، برابر با ۴۲۸۷۳ ریال و نسبت فایده به هزینه در این طرح برابر با ۰.۵۳ است که حاکی از عدم توجیه‌پذیری اقتصادی آن است.» در ادامه این گزارش هم آمده است: «با توجه به هزینه بالای تمام شده آب در این طرح و عدم برگشت آن در بخش صنعت، مشخص می‌شود که صنایع هدف در این استان با توجه به میزان مصرف آب آنها سودده نیستند تا بتوانند هزینه‌های ناشی از شیرین‌سازی و انتقال آب را جبران کنند.» اما همان‌طور که گفته شد این هزینه‌ها بدون محاسبه ضررهایی است که اجرای این طرح به محیط زیست وارد خواهد کرد، ضررهایی که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

چه بر سر محیط زیست می‌آید؟

بر خلاف رویه معمول، در این طرح برای بهره‌برداری از برق نیروگاه نکا، تاسیسات آب شیرین کن در مبداء طرح مستقر می‌شوند و نه در

مقصد، این کار علاوه بر پائین آوردن راندمان کار به دلیل هدر رفت آب در طی انتقال، باعث معضلات محیط زیستی برای دریای خزر شده و به گونه‌های گیاهی و جانوری منطقه آسیب فراوان می‌زند. غلظت خروجی آب شیرین کن‌ها ۲۵ گرم بر لیتر یعنی بیش از ۲ برابر شوری معمولی خزر است. در اینجا باید حساسیت منطقه دریایی طرح و وجود گونه‌های بومی (۲۴ درصد گونه‌های موجود در محدوده طرح، بومی منطقه هستند)، از گونه‌های متعدد فیتوپلانکتون و زئوپلانکتون در منطقه که حلقه اول زنجیره غذایی هستند، تا فک خزری که گونه‌ای در معرض خطر انقراض است، همچنین شیرین و یال‌شور پسند بودن آب‌زیان منطقه را در نظر گرفت. این میزان غلظت نمک موجب نابودی کامل گونه‌های منطقه، حیات جانوری و گیاهی منطقه خواهد شد و آسیب‌های جدی به محیط زیست فیزیکی و زیستگاه‌های دریایی و ساحلی وارد می‌کند. مسیر خط لوله با رودخانه‌هایی که محل تخم‌ریزی ماهیان رودخانه‌زی است، تداخل داشته و اجرای طرح باعث قطع شدن زنجیره زیستی این گونه‌ها خواهد شد. در طول مسیر بیش از ۱۲۰ هکتار اراضی کشاورزی آبی، ۲۱ هکتار باغات، ۱۰ هکتار دیم و ۹۴ هکتار منابع طبیعی و جنگل از بین خواهد رفت که گونه‌های راش، بلوط، آزاد، انجیلی، شمشاد، ارس و زربین (گونه‌های ممنوع‌القطع) در بین آن‌ها وجود دارد. علاوه بر این‌ها مراحل اجرای کار و ایجاد ایستگاه‌های پمپاژ و خط لوله باعث چند پاره شدن زیستگاه گونه‌های مهم جانوری همچون مارال، پلنگ و خرس خواهد شد و آسیب‌های فراوانی به این زیستگاه ارزشمند وارد خواهد کرد.

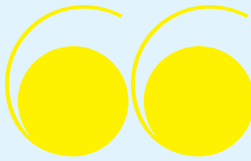
علاوه بر این‌ها، همین امسال خبر عقب‌نشینی خزر در محل خلیج میانکاله منتشر شد. شور شدن بیشتر آب و برداشت ایران از دریاچه‌ای که تقریباً قسمت بیشتر آب آن از رود ولگا را تأمین می‌کند، می‌تواند مناسبات

فریظلمهممخلفتم آئممائمیشم مفمکککککفینم

شناسایی مزیت‌های نسبی در هر منطقه از کشور، مارا از طرح‌های انتقال آب بی‌نیاز خواهد کرد

شاید بسیاری با خواندن دلایل مخالفت‌ها با طرح‌های انتقال آب این سوال برای‌شان مطرح شود که اگر جلوی این طرح‌ها گرفته شود بخش مهمی از کشاورزی و صنعت استان‌های کویری از بین خواهد رفت و شاید به همین دلیل است که علیرغم مخالفت سازمان محیط زیست دستور اجرای طرح انتقال آب خزر به سمنان با رعایت ضوابط محیط زیستی صادر کرده است، همان ضوابطی که می‌گویند این طرح اصلاً نباید اجرا شود. اما این پاسخ پرسش بالا نیست، جواب پرسش بالا در اجرای طرحی است به نام آمایش سرزمین که اگر به درستی اجرا شود مشخص خواهد کرد که مزیت‌های نسبی هر نقطه از سرزمین ما چیست و طرح‌های توسعه بر مبنای این مزیت‌ها برنامه‌ریزی خواهد شد، آن وقت دیگر توسعه بدون قاعده کشاورزی در استان‌هایی که دارای ظرفیت توسعه کشاورزی نیستند اتفاق نخواهد افتاد، صنعتی که در حال حاضر حدود ۹۰ درصد آب مصرفی در ایران را باران‌دمان پائین می‌بلعد. به همین دلیل است که بسیاری از طرح‌های

انتقال آب با بهانه تأمین آب شرب استان‌های کویری کلید می‌خورد در حالی که اگر توسعه در این استان‌ها متناسب با ظرفیت زیستی خود استان اتفاق افتاده بود امروز دیگر شاهد نیاز به طرح‌های انتقال آب به بهانه تأمین آب شرب نبود. اما واقعیت این است که امروز مدل توسعه استانی در کشور ما الگو گرفته از مدل توسعه ملی است و هر استان و هر استاندار می‌خواهد همه امکانات را در استانش داشته باشد و در همه زمینه‌ها نظیر صنعت و کشاورزی خود کفا باشد و تنها راه حل معضل اشتغال در توسعه این دو بخش دیده می‌شود. این همان آفتی است که به نوعی گریبان کشور را هم گرفته است. شعار خودکفایی در بخش کشاورزی و تولید گندم که اتفاقاً از دوران دولت اصلاحات آغاز شد در اثر همین نوع نگاه رایج شده بدون در نظر گرفتن این که آیا کشور ما اساساً توانایی و ظرفیت و استعداد لازم برای خودکفایی در بخش کشاورزی را دارد یا نه؟ نگاهی کلی به ظرفیت‌های لازم برای توسعه بخش کشاورزی در کشور نشان می‌دهد که چنین نیست و ما



استفاده از آب دریا برای مصارف شرب و صنعتی حداقل پیشینه‌ای ۲۰ ساله در کشورهای حاشیه خلیج فارس دارد. طرح انتقال آب از خلیج فارس به کویر ایران هم از حدود ۲ سال پیش آغاز شده است

حقوقی این دریاچه را به خطر انداخته و باعث اقدامات مشابه از سوی دیگر کشورها شود. در این صورت دیری نخواهد پایید که خزر هم به سرنوشت ارومیه دچار خواهد شد و طرح‌های انتقال آب دیگری برای نجات خزر اجرا خواهند شد و این دور باطل ادامه خواهد یافت.

از خلیج به کویر

استفاده از آب دریا برای مصارف شرب و صنعتی حداقل پیشینه‌ای ۲۰ ساله در کشورهای حاشیه خلیج فارس دارد و بیش از دو دهه است که آب شور خلیج فارس توسط واحدهای بزرگ آب شیرین کن، قابل استفاده شده و به مصارف شرب و صنعتی می‌رسد. طرح انتقال آب از خلیج فارس به کویر ایران هم از حدود ۲ سال پیش آغاز شده است. عملیات طرح شیرین‌سازی آب خلیج فارس با استقبال بخش خصوصی و تأمین مالی از طرف کنسرسیومی متشکل از شرکت‌های گل‌گهر، مس سرچشمه، چادرملو و شرکت صالح‌نگام انجام می‌شود. هدف از انجام این پروژه که از بندرعباس تا یزد در سه مرحله انجام خواهد شد، تأمین آب شرب مورد نیاز واحدهای صنعتی نامبرده در استان‌های مقصد خواهد بود. به این ترتیب آب مصرفی این واحدهای صنعتی آزاد شده و می‌تواند به مصرف آب شرب این مناطق و تقویت سفره‌های آب زیرزمینی برسد. مدیرعامل شرکت تأمین و انتقال آب خلیج فارس می‌گوید: «این پروژه از بندرعباس تا یزد و در ۳ فاز اجرایی می‌شود که فاز اول آن خط انتقال آب به طول ۲۹۲ کیلومتر از بندرعباس تا گل‌گهر سیرجان، فاز دوم از گل‌گهر تا مس سرچشمه در فسنجان به طول ۱۳۶ کیلومتر و فاز سوم از مس سرچشمه تا معدن سنگ آهن چادرملو یزد به طول ۳۰۷ کیلومتر است.» در مجموع این طرح قرار است سالانه ۱۵۰ میلیون متر مکعب از آب خلیج فارس را در طی سه فاز شیرین کرده و به صرف تأمین آب واحدهای صنعتی و آب شرب استان‌های هرمزگان، کرمان و یزد برساند.

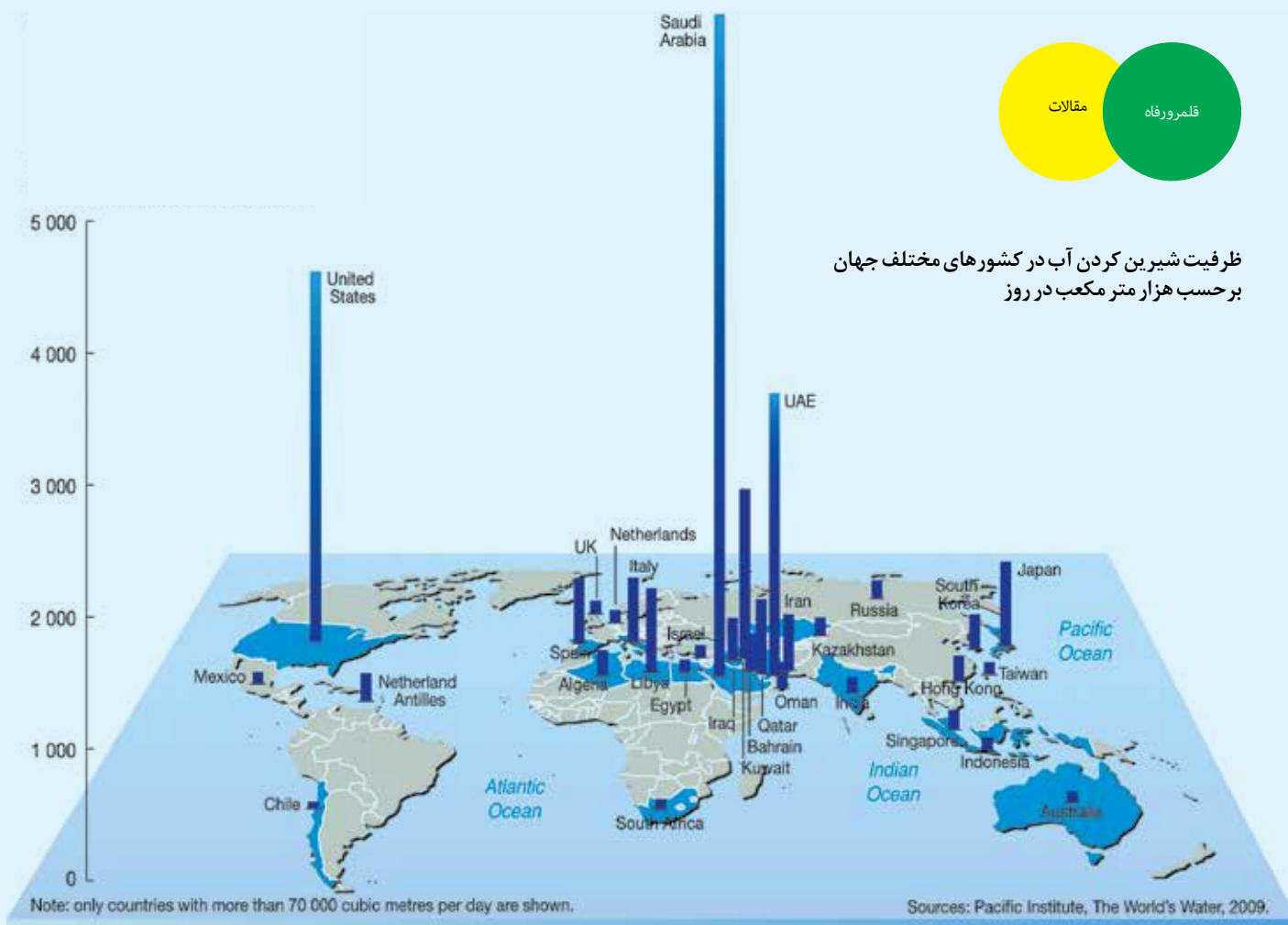
خط لوله انتقال آب از قسمت غرب بندرعباس آغاز شده و با امتداد مسیر در راستای شمال پس از عبور از ارتفاعات شهرهای فین و حاجی‌آباد وارد دشت شده و به سمت مجتمع صنعتی و معدنی گل‌گهر در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی سیرجان ادامه می‌یابد. برخلاف پروژه انتقال آب خزر به سمنان، چون قرار است آب منتقل شده به مصرف واحدهای صنعتی برسد این طرح دارای توجیه اقتصادی مناسبی است اما این تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه تأثیری است که این پروژه انتقال آب بر محیط زیست مبداء می‌گذارد. یکی از مهم‌ترین تأثیرات توسعه‌ی این آب شیرین کن‌ها افزایش شوری آب خلیج فارس است. خلیج فارس به دلیل ارتباطی که از راه تنگه هرمز با دریاهای آزاد دارد نمی‌تواند آب شور ناشی از پساب این آب شیرین کن‌ها را تعدیل کند و آب این خلیج آن‌طور که پروین فرشچی، معاون محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست، می‌گوید بر اثر توسعه این صنعت در کشورهای حاشیه خلیج فارس در طی ۲۰ سال گذشته ۱۵ برابر شورتر شده است. در حال حاضر روزانه ۱۱ میلیون تن آب شیرین در حاشیه خلیج فارس تولید می‌شود که نیمی از تولید آب شیرین در کل دنیا است. اما نه تنها این طرح بدون در نظر گرفتن این ملاحظات اجرایی شده بلکه مطالعات انتقال آب از دریای عمان به دیگر استان‌های کویری نظیر سیستان و بلوچستان هم آغاز شده است و به نظر می‌رسد کاروان انتقال آب در ایران سرایستادن ندارد.

خطر تونل‌ها برای کارون

بعد از پروژه‌های شیرین‌سازی آب دریا و انتقال‌شان، مهم‌ترین طرح‌های انتقال آب در ایران، طرح‌های انتقال آب از سرشاخه‌های کارون در رشته‌های زاگرس هستند. این طرح‌ها که سابقه بسیار طولانی در ایران دارند و علی‌رغم تأثیر بسیار منفی و مشهودی که بر رود کارون و

نیاید اصراری به خودکفایی کامل در این بخش داشته باشیم، یا حداقل لازم نیست در همه بخش‌های صنعت کشاورزی خودکفا باشیم. یک اصل دیگر در توسعه هم می‌گوید آن‌هایی که اصرار بر خودکفایی در همه زمینه‌ها دارند، محکوم به متوسط ماندن هستند. بر همین اساس بهتر بود و هنوز هم هست که با اجرای یک طرح درست و استاندارد آمایش سرزمین مشخص شود که مثلاً مزیت‌های نسبی ما در بخش کشاورزی چیست و کجا است؟ جواب این پرسش و تدوین برنامه‌های توسعه‌ای بر این مبنا می‌تواند ما را از اجرای طرح‌های انتقال آب نجات دهد. نگاهی به وضعیت سرانه آب مصرفی در استان‌های کویری ایران نشان می‌دهد سرانه آب مصرفی این استان‌ها اتفاقاً نه تنها بالا است، بلکه از متوسط کشوری هم بیشتر است. دلیل این مسئله توسعه بدون مطالعه کشاورزی در استان‌هایی همچون سمنان با تکیه بر آب‌های زیرزمینی است. همین فروردین امسال علی زندیه و کیلی - معاون استاندار سمنان - اعلام کرد ۹۰ درصد آب مصرفی در استان سمنان

در بخش کشاورزی مصرف می‌شود. یک جستجوی ساده به ما نشان می‌دهد این رقم برای دیگر استان‌های ایران که هدف‌های طرح انتقال آب هستند، در همین حدود است. در حالی که اگر مزیت‌های نسبی این استان‌ها مشخص شده بود شاید امروز این استان‌ها به جای توسعه بخش کشاورزی سردمداران تولید انرژی خورشیدی در کشور، گردشگری، صنایع دستی و ... بودند یا حتی در بخش کشاورزی به جای کاشت گیاهان پر مصرف به کاشت گیاهان کم مصرف روی آورده بودند. در این صورت اقتصاد این استان‌ها و در کل کشور هم وضعیت بهتری پیدا می‌کرد و ما با صادرات محصولات که در آن دارای مزیت نسبی هستیم می‌توانستیم واردکننده سایر نیازهای مان در بخش کشاورزی و صنعت باشیم. در این صورت دیگر نیازی به صرف میلیارد‌ها تومان هزینه برای انتقال آب از سرشاخه‌های کارون، خزر و بارود زاب نبود که بهای بسیار سنگینی در آینده به دنبال خواهد داشت و آغازگر یک چرخه باطل دیگر خواهد بود.



۸

شیرین کن بر شوری افزود

آن طور که پروین فرشچی، معاون محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست، می گوید بر اثر توسعه این صنعت در کشورهای حاشیه خلیج فارس در طی ۲۰ سال گذشته ۱.۵ برابر شورتر شده است. در حال حاضر روزانه ۱۱ میلیون تن آب شیرین در حاشیه خلیج فارس تولید می شود که نیمی از تولید آب شیرین در کل دنیا است.

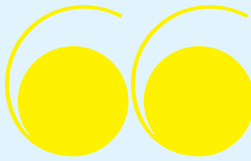
استان های بر خوردار از آب آن داشته اند، هنوز هم ادامه دارند. پیش از این طرح هایی همچون تونل های انتقال آب کوهرنگ و یا انتقال آب الیگودرز به قم در این منطقه اجرا شده اند و آن طور که مهدی قمشی -عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز- در همایش «پیامدهای انتقال آب کارون به فلات مرکزی ایران» گفته تا امروز ۱۲ طرح انتقال آب از سر شاخه های کارون بزرگ اجرایی شده و یا در مراحل مطالعاتی قرار دارند. این طرح ها در کنار سد سازی های بی رویه در یکی از پر آب ترین مناطق ایران، عملیات و محیط زیست جانوری و حتی انسانی این مناطق را به خطر انداخته اند.

کدام بهشت آباد؟

طرح انتقال آب بهشت آباد یکی از پر سر و صداترین طرح های انتقال آب از سر چشمه های کارون است. این طرح که سابقه آن به اواخر دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی بر می گردد، بارها مورد اعتراض فعالان محیط زیست واقع شده و سازمان حفاظت محیط زیست هم آن را فاقد ارزیابی محیط زیستی می داند. این پروژه بارها تا آستانه توقف پیش رفت و بار دیگر اجرای آن از سر گرفته شد. با این همه در آخرین تحولات، در اسفند ماه سال گذشته وزیر نیرو و خبر از متوقف شدن اجرای تونل بهشت آباد داد و گفت کار گاه این تونل که قرار است سالانه یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون متر مکعب از آب استان اصفهان ببرد، تعطیل شده است. اما این اعلام با واکنش فعالان محیط زیست مواجه شد و مشخص شد طرح انتقال آب متوقف نشده، بلکه لوله گذاری با کمک سرمایه گذاران چینی و ایتالیایی جایگزین آن شده است. در همین حال رئیس سازمان محیط زیست در سفر یک روزه اش به اصفهان درباره لوله گذاری به جای حفر تونل در پروژه بهشت آباد گفت: «این کار تنها پس از تأیید زیست محیطی قابل اجرا است و هیچ اظهار نظری درباره تونل بهشت آباد پیش از ارزیابی های زیست محیطی توسط کار فرمای طرح قابل انجام و تأیید نهایی نیست.»

با این همه طرح انتقال آب بهشت آباد نه تنها متوقف نشده است بلکه ادامه دارد. همین اواخر در همایش «پیامدهای انتقال آب کارون» ص، دکتر منصور صمدی اعلام کرد: «پروژه بهشت آباد ۱۰ برابر بیشتر از حجم مجاز آب منتقل خواهد کرد». اتفاقی که در صورت وقوع، تأثیری بسیار منفی بر زیست در استان چهار محال و بختیاری و خوزستان خواهد گذاشت و علاوه بر کمبود آب در این استان ها باعث تخریب گسترده آبخوان های منطقه خواهد شد.

این در حالی است که مجری طرح قبلاً در جواب مخالفت ها گفته بود منطقی نیست این همه آب که می تواند صرف کشاورزی، آب شرب و صنعت شود در کارون جاری شود و نهایتاً به خلیج فارس بریزد. این اظهار نظر بیانگر نوع نگاه مجریان و پیشنهاد دهندگان طرح های انتقال آب است. این در حالی است که کارون و دیگر رود هایی که در استان خوزستان جاری اند، تأمین کننده حیات مهم ترین زیستگاه های این استان هستند و در صورت خشکیدن شان علاوه بر به خطر افتادن محیط زیست جانوری، سبب خشکیدن تالاب های سر راه و باعث تشدید پدیده ریز گرد و به خطر افتادن بیشتر امکان حیات در این منطقه از ایران خواهند شد. علاوه بر این، جاری شدن آب کارون به خلیج فارس تعدیل کننده بخشی از تخییر بسیار زیاد آب در این پهنه گرم و کم عمق است و نقش مهمی در تعدیل شوری روز افزون خلیج فارس دارد. اگر این جریان محدود شود معلوم نیست حاشیه های خلیج فارس تا چه مدت قابل سکونت خواهند بود. همین حالا هم کم شدن ورودی آب رود های بهمنشیر و کارون باعث پس زدن آب شور خلیج فارس به داخل مصب این رود ها شده و سلامت کشتزار ها و نخلستان های منطقه را به خطر انداخته است. علاوه بر این، معاون محیط زیست طبعی و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط زیست ایران با این طرح مخالفت کرده و با معرفی کردن بحران دریاچه ارومیه به عنوان نمود عینی طرح های آبی بی برنامه از ادامه این طرح ابراز نگرانی کرده است. بر این اساس در پروژه



در حال حاضر روزانه ۱۱ میلیون تن آب شیرین در حاشیه خلیج فارس تولید می شود که نیمی از تولید آب شیرین در کل دنیا است. این حجم زیاد تولید آب شیرین فشار زیادی را بر این زیست بوم ارزشمند وارد کرده است

و جریان سریع آب کل اکوسیستم تالاب را نابود خواهد کرد. مشخص نیست علیرغم مخالفت سازمان محیط زیست و دستور صریح وزارت نیرو، حکم چه کسی باعث شده تا این پروژه غیرقانونی ادامه پیدا کند. این اتفاق در حالی است که اداره کل محیط زیست استان چهارمحال و بختیاری به صورت رسمی از اجرای این پروژه شکایت کرده است.

به نام ارومیه به کام پیمانکاران

نجات دریاچه ارومیه بهانه ای است برای اجرای طرح های انتقال آب. در ابتدا طرح انتقال آب از خزر به ارومیه مطرح شد که با انتقادهای فراوانی روبرو شد و وزارت نیرو هم از اجرای این طرح چشم پوشی کرد. بعد از آن اما مجریان طرح احیا به جای تأکید بر تأمین آب مورد نیاز دریاچه از درون حوضه و از طریق احقاق حقابه طبیعی دریاچه تن به یک طرح انتقال آب دیگر برای احیای دریاچه ارومیه دادند.

از آنجایی که این بار پای نجات دریاچه ارومیه در میان است کمتر توجه و انتقادی متوجه انتقال آب از رودخانه زاب به دریاچه ارومیه شده است. بر اساس این طرح قرار است سالانه ۶۵۰ میلیون متر مکعب از آب سد کانی سبب، روی رود زاب، توسط ۳۵ کیلومتر تونل به دریاچه ارومیه منتقل شود. از آنجایی که رود زاب در طی مسیرش از مرزهای ایران خارج می شود و پای دریاچه ارومیه در میان است کمتر توجهی به اجرای این طرح شده است. این در حالی است که اجرای این تونل می تواند خسارت های زیادی به آبخوان های منطقه و چشمه های طبیعی مسیر وارد کند. بر اساس طرح دهانه ورودی این تونل از بالادست مخزن سد کانی سبب آبرگیری کرده و دهانه خروجی این تونل در دامنه شمالی کوهستان بیگم قلعه، آب را وارد دشت نقده و حوضه آبریز دریاچه ارومیه خواهد کرد. اما آن طور که محمد درویش -مدیر کل دفتر آموزش و مشارکت های مردمی سازمان محیط زیست- می گوید، اینکه گفته می شود در حال حاضر آب رودخانه زاب هیچ استفاده ای در کشور ما ندارد درست نیست و باید در مورد مباحث زیست محیطی، دیدگاه ها اندکی فراختری و فرامنطقه ای تر باشد. اشاره محمد درویش به این موضوع است که به هر حال آب زاب بعد از خروج از کشور تالاب ها و مناطقی دیگر را سیراب می کند و سپس به دجله می ریزد. مسدود کردن این جریان، تنها تالاب ها و دشت هایی را که مقصد نهایی این آب هستند خواهد خشکاند و آن ها را به چشمه های جدید ریز گردی تبدیل خواهد کرد که بر سر مردم کشور مان خواهند بارید. از سوی دیگر به طور کلی انتقال آب بین حوضه های آبریز متفاوت مشکلات زیادی را پدید می آورد. از جمله این مشکلات می تواند به تخریب شدید محیط زیست در طی انتقال، تخریب دشت ها و تالاب های مبداء و عدم مدیریت صحیح درون حوضه ای آب و تشدید فرسایش خاک اشاره کرد. به همین دلیل بر اساس تجربیات جهانی مدیریت درون حوضه ای آب بهترین و کارآمدترین روش مدیریت منابع آبی است و انتقال آب بین حوضه ای در شرایط خاص باید انجام شود، موضوعی که متأسفانه در کشور ما کوچک ترین توجهی به آن نمی شود.

انتقال آب بهشت آباد نه تنها اصول محیط زیستی برقرار کننده تعادل بوم شناختی مناطق مبدأ و مقصد مدنظر قرار نگرفته بلکه تحت تأثیر تصمیماتی غیر فنی و متأثر از به سیاست، ملاحظات فنی هم در احداث سد و نحوه انتقال آب رعایت نشده و این پروژه را هم از نظر ملاحظات محیط-زیستی و هم از نظر استانداردهای فنی زیر سؤال برده است. بر اساس مطالعات صورت گرفته و داده هایی که از طریق اکتشافات سطحی و زیر سطحی زمین در منطقه اردل به دست آمده است؛ عامل اصلی وقوع لغزش در این منطقه، فشار آب از طریق افزایش سطح آب های زیر زمینی و یا تماس با آب سطحی است. با احداث سد بهشت آباد در این منطقه، تمامی توده های مارنی دچار لغزش های شدید شده و تمامی منطقه را با کانون های جدیدی از لغزش مواجه خواهد کرد و میلیاردها تومانی را که در سال های گذشته برای مهار لغزش زمین در این منطقه حساس، هزینه شده است، به هدر خواهد داد. به علاوه، خسارت های جبران ناپذیری به تنوع زیستی منطقه، در هر دو حوزه گیاهی و جانوری، وارد خواهد کرد. مرکز پژوهش های مجلس هم در سال ۱۳۸۷ با انتشار گزارشی با این انتقال مخالفت کرده بود.

سبز کوه می خشکد

تونل انتقال آب سبز کوه یکی دیگر از پروژه های انتقال آب است که قرار است آب را سد رودخانه سبز کوه که یکی از سرچشمه های کارون در منطقه حفاظت شده سبز کوه استان چهارمحال و بختیاری است به تالاب چغاخور در بروجن منتقل کند. در نگاه اول شاید این انتقال آب بسیار مفید به نظر برسد اما ماجرا وقتی جالب می شود که بدانیم هدف از این انتقال آب نه احیای تالاب یا حراست از آن که استفاده از این تالاب به عنوان مخزن طبیعی برای انتقال آب به دشت بروجن و توسعه کشاورزی در این منطقه است. در حقیقت این طرح نه تنها دوباره کارون و خوزستان را به علاوه زیستگاه های منحصر به فرد منطقه، بلکه خود تالاب چغاخور را نیز تهدید می کند. طول این تونل حدود ۱۰ کیلومتر است و قرار است طبق گفته مدیر عامل شرکت آب منطقه ای استان چهارمحال و بختیاری سالانه بیش از ۷۵ میلیون متر مکعب آب از حوضه سبز کوه را به چغاخور و بروجن منتقل کند. بر اساس نظر کارشناسان محیط زیست تونل انتقال آب سبز کوه به چغاخور، ۱۵۰ میلیون متر مکعب چشمه های طبیعی را در معرض خطر قرار می دهد، ده ها چشمه در استان چهارمحال و بختیاری را خشک می کند و تنش های شدید اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی را به همراه خواهد داشت. به گفته مسئولان محیط زیست این پروژه علاوه بر تخریب چشمه های طبیعی و آبخوان ها، منطقه حفاظت شده سبز کوه را تخریب کرده و از سوی دیگر قرق و ذخیره گاه جنگلی چهار طاق را که جزو ذخیره گاه های منحصر به فرد سازمان جنگل ها و مراتع است، تحت تأثیر قرار می دهد. همچنین از آنجایی که قرار است تالاب چغاخور به عنوان یک مخزن طبیعی مورد استفاده قرار بگیرد عمق آن از عمق تعریف شده تالابی که ۶ متر است بیشتر شده و رسوبات

قلمرو رفاه

ترجمان

نیل گابیر
ترجمه: عاطفه احمدی

استاد مدعو دانشگاه
دولتی نیویورک و
نویسنده زندگی‌نامه
ادوارد کندی

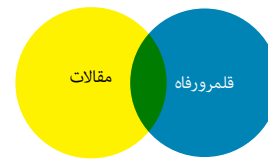
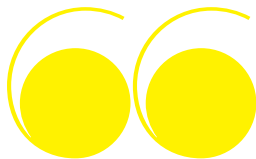
شرم‌پنهان ظلم و ستم

گزارش شخصی یک منتقد هنری از کوچک شدن سفره‌ها در آمریکا

راز زیر پایگذاری و مدام سمج بازی در بیاوری که مردم پولت را بدهند تا تو هم بتوانی پول دیگران را بدهی. می‌دانم چه حسی دارد که کسی حق حبس مال تان را پیدا کند و حساب بانکی تان از سمت طلبکارها بسته شود. می‌دانم چه حسی دارد که بی‌اغراق همه‌ش ۵ دلار ته جیب تان مانده باشد و منتظر باشی که چکت را بگیری و مجبور باشی چند روزی با تخم‌مرغ خالی سر کنی. حس ترس از رفتن سر صندوق پستی را می‌شناسم، چون حتماً قبضی برای پرداخت کردن هست اما بعید است چکی باشد که بتوانی قبض‌ها را باهاش پرداخت کنی. می‌دانم چه حسی دارد به دخترت بگویی مطمئن نیستی بتوانی از پس خرج عروسی‌اش بر بیایی و بستگی دارد در این فاصله اتفاق خوبی بیافتد یا نه. این راهم می‌دانم که چه حسی دارد وقتی مجبور می‌شوی از دخترت پول قرض بگیری چون سوخت گرمايشی تان تمام شده.

هیأت فدرال رزرو از سال ۲۰۱۳ نظر سنجی‌ای را آغاز کرده تا وضعیت مالی و اقتصادی مصرف‌کنندگان آمریکایی را بررسی کند. بیشتر داده‌های بررسی آخر کم‌وبیش شوکه‌کننده‌اند: ۴۹ درصد کارگران نیمه‌وقت با توجه حقوق فعلی‌شان ترجیح می‌دهند ساعات بیشتری را کار کنند؛ ۲۹ درصد آمریکایی‌ها امیدوارند که در سال پیش رو حقوق بیشتری دریافت کنند. اما جواب‌ها به یک سؤال آدم را می‌خکوب می‌کرد: از پاسخگوها پرسیده شده بود اگر برای اتفاق غیرمنتظره به ۴۰۰ دلار نیاز پیدا کنند، این پول را از کجا می‌آورند. جواب: ۴۷ درصد گفته بودند که این پول را با قرض گرفتن و فروختن چیزی جور می‌کنند، یا اصلاً قادر نخواهند بود این ۴۰۰ دلار را بپردازند. همه‌اش ۴۰۰ دلار! کی فکرش را می‌کرد؟ خب، راستش من! چون خودم جزو آن ۴۷ درصدم. می‌دانم چه حسی دارد که با طلبکارها سر کنی تا آخر هفته برسد. می‌دانم چه حسی دارد که غرورت





اقتصاددانی که روی نابرابری درآمد و ثروت مطالعه می‌کند، می‌گوید «روی پس‌انداز و بدهی مطالعه می‌شود اما این که مردم نمی‌توانند پول حداقل نیازهایشان را تامین کنند، یک حوزه‌ی جدید مطالعاتی است»

بپرسید که از آن ۴۷ درصد است. یعنی از من بپرسید. از قرار معلوم بخش بزرگی از اقلیت، یا بخش کوچکی از اکثریت آمریکایی‌ها به لحاظ مالی در مضیقه‌اند. این دقیقاً یعنی چه؟ به اعلام پایگاه اطلاع‌رسانی بنکرت تنها ۳۸ درصد آمریکایی می‌توانند با پس‌اندازشان از پس خرج ۱۰۰۰ دلاری اورژانس یا خرج ۵۰۰ دلاری تعمیر ماشین بر بیایند. دو گزارشی که سال گذشته از سوی مرکز نظرسنجی PEW منتشر شد نشان می‌داد که ۵۵ درصد خانواده‌های آمریکایی آنقدری پس‌انداز ندارند که جای یک ماه درآمد از دست رفته‌شان را بگیرند، و از میان ۵۶ درصدی که گفته‌اند در سال گذشته نگران پرداخت هزینه‌ها بوده‌اند، ۷۱ درصد حتی از توان مالی‌شان برای خرج‌های هرروزه هم اطمینان نداشته‌اند. آمار یا لوساردی از دانشگاه جرج واشینگتن، پیترو فانو از آکسفورد، و دنیل اشنايدر از پرینستون در تحقیقی مشابه از افراد پرسیدند که می‌توانند برای خرجی نامنتظره طی ۳۰ روز ۲۰۰۰ دلار جور کنند یا نه. بیشتر از یک چهارم قادر نبودند، و ۱۹ درصد هم تنها در صورتی می‌توانستند که دارایی‌شان را فرو بگذارند یا وام پرسود بگیرند.

شاید فکر کنید این تنها مسئله‌ی پول نقد است و شاید مردم آنقدری پول در بانک یا صندوق پس‌اندازشان ندارند که بتوانند هزینه‌های غیرمنتظره را پرداخت کنند. در این صورت ممکن است به خیال‌تان بنگاه کردن به خالص ثروت‌شان، یعنی مجموع دارایی‌ها، از جمله حساب‌های بانکی، ارزش ملک‌شان، شاهد ثابت بیشتری باشید. این دقیقاً همان کاری بود که ادوارد وولف، اقتصاددان دانشگاه نیویورک و نویسنده‌ی کتاب در دست‌انتشاری درباره‌ی تاریخ ثروت در آمریکا انجام داد. نتیجه‌ای که گرفت این بود: دارایی‌چندانی وجود ندارد. میانگین خالص ثروت در نسل گذشته به شدت رو کاهش داشته است. طبق تحقیقی که از سوی بنیاد راسل سیج سرمایه‌گذاری شده است، خالص ثروت با در نظر گرفتن تأثیر تورم در خانواری که در حد وسط توزیع ثروت قرار دارد، در سال ۲۰۰۳، ۸۷۹۹۲ دلار بوده است. این رقم تا سال ۲۰۱۳ به ۵۴۴۰۰ دلار کاهش پیدا کرده، که یعنی کاهشی ۳۸ درصدی. به گفته‌ی وولف با این که ترکیدن حباب اقتصادی مسکن در سال ۲۰۰۸ بدون شک در این کاهش نقش داشته، کاهش ثروت برای خانوارهای کم‌درآمدتر پیش از این رکود در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز شده بود. وولف همچنین با در نظر گرفتن همه‌ی دارایی‌های مالی به غیر از مسکن، محاسبه کرد که یک خانوار با سرپرست بین ۲۴ تا ۵۵ سال، اگر درآمدی نداشته باشد تا چندماه می‌تواند هزینه‌های مصرفی‌اش را از جیب تامین کند، که در واقع تعریف دیگری از همان موقعیت اضطراری است. او متوجه شد که در سال ۲۰۱۳، خانوارهایی که در پایین‌ترین رده‌های درآمدی بودند، هیچ خالص ثروتی نداشتند و در نتیجه چیزی برای هزینه کردن هم در دست‌شان نبود. خانواده‌هایی با درآمد متوسط که میانگین درآمدی‌شان تقریباً پنجاه هزار دلار است، می‌توانست هزینه‌ی شش‌روزشان را تامین کنند. حتی در خانوارهایی با درآمد متوسط رو به

از ظاهر نمی‌توانید هیچ کدام این‌ها را بفهمید. دوست دارم فکر کنم که ظاهر مرفهی دارم. حتی با نگاه کردن به رزومه‌ام هم نمی‌توانید حدسش را بزنید. اقرار به دست‌وپازدن مالی باعث شرمندگی می‌شود، یک تحقیر هرروزه است، یا حتی خودکشی اجتماعی. تنها راهش سکوت کردن است. این است که من هرگز درباره‌ی مصیبت‌های مالی‌ام با کسی حرفی نمی‌زدم، حتی با دوستان نزدیکم؛ البته تا این الان که فهمیدم بلایی که سرم می‌آمد داشت سر میلیون‌ها آمریکایی دیگر هم می‌آمد و فقط آن‌هایی که به فقیر بودن می‌شناسیم‌شان نیستند که برای به‌انتهای هفته رسیدن دست‌وپای می‌زنند. براساس نظرسنجی فدرال، شاغلین طبقه‌ی متوسط و حتی طبقات مرفه‌تر دچار این مشکل بوده‌اند. هم نزدیک بازنشستگی‌ها درگیر بودند هم تازه‌شاغل شده‌ها، هم فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، هم دیپلم‌ریدی‌ها. در کل کشور می‌شود شاهدش بود، از جمله جاهایی که محال است ذهن‌تان سمتشان برود. من می‌دانستم که اگر اتفاقی اضطراری پیش بیاید ۴۰۰ دلار نخواهم داشت. چیزی که نمی‌دانستم و باورم هم نمی‌شد این بود که خیلی از آمریکایی‌های دیگر هم این پول را نداشته باشند.

یک دلیل بی‌خبری‌ام از این موضوع این بود که اقتصاددان‌ها هم از آن بی‌خبر بودند، یا دست کم حرفی‌اش نمی‌زدند. آمار بیکاری و تفاوت درآمدها و داده‌های مربوط به دارایی‌ها را داشتند، اما هیچ کدام این‌ها نتوانسته بودند نشان دهد که هر خانواده با چه بدبختی‌ای فاصله‌ی هفته تا هفته و چک تا چک و هزینه تا هزینه را طی می‌کند.

به گفته‌ی دیوید جانسون، اقتصاددانی که در دانشگاه میشیگان بر روی نابرابری درآمد و ثروت مطالعه می‌کند، «روی پس‌انداز و بدهی مطالعه می‌شود اما این که مردم نمی‌توانند پول حداقل نیازهایشان را تامین کنند یا این که اگر مشکلی اضطراری پیش بیاید پول پرداختش را ندارند، یک حوزه‌ی جدید مطالعاتی است.» موضوعی که بعد از رکود بزرگ به آن پرداخته نشده. جانسون می‌گوید اقتصاددان‌ها از مدت‌ها پیش این نظریه را مطرح کرده‌اند که مردم در طول عمر از مصرف‌شان کم می‌کنند، سال‌های بد گذشته را با سال‌های خوب جبران می‌کنند؛ در روزهای سختی قرض می‌گیرند و در روزهای بهتر پس‌انداز می‌کنند. اما این بررسی جدید نشان می‌دهد وقتی پولی دست مردم می‌آید، چه پاداش باشد، چه بازپرداخت مالیاتی و چه اتری‌های کوچک، احتمال این که آن را خرج کنند از پس‌انداز کردنش بیشتر است. جانسون می‌گوید شاید مسئله این جاست که مردم پولی در دست‌وپالشان ندارند که پس‌انداز کنند. این طور که پیداست خیلی از ما، در وضعیت مالی چندانی باثباتی نیستیم. برای همین اگر واقعه‌ی خواهید دلیل این نارضایتی اقتصادی در آمریکای امروز را بدانید، حتی با این که به گفته‌ی نمودارها کشور در مسیر درستی قرار گرفته، بهتر است این را از کسی





بالا، خانواده تنها از پس خرج ۵ ماه برمی آید. به برآورد وولف، خانواده‌های آمریکایی در تنگنایی دشوار هستند.

بعضی از گروه‌ها، مانند آمریکایی‌های آفریقایی تبار، اسپانیایی‌ها، مردم کم‌درآمد، منابع مالی کم‌تری از بقیه دارند. اما مسئله این است که ناتوانی مالی یک بیماری همه‌گیر شده و کل جمعیت آماری را شامل می‌شود. طبق بررسی نیک ریت، نزدیک به نیمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه نمی‌توانند از طریق پس‌اندازشان خرج تعمیر ماشین یا رفتن به اورژانس را بدهند، و طبق تحقیق لوساردی، توفان و آشنایدر نزدیک به یک چهارم خانواده‌هایی که بین ۱۰ هزار تا ۱۵۰ هزار دلار در سال درآمد دارند، مدعی‌اند نمی‌توانند یک ماهه دو هزار دلار جور کنند. فیلم مستندی که براساس تحقیق لوساردی ساخته شده بود، در خیابان‌های واشینگتن با مردم مصاحبه می‌کرد و از شان می‌پرسید می‌توانند دو هزار دلار جور کنند یا نه. لوساردی خیلی زوده به این موضوع اشاره کرد که این رهگذرها نمی‌توانند باعث نتیجه‌گیری علمی شوند، اما این حال عدم همخوانی ظاهر مصاحبه‌شوندگان با جواب‌هایشان او را شگفت زده کرد. لوساردی می‌گوید: «به این آدم‌ها نگاه می‌کنی و جوان‌هایی را در مشاغل حرفه‌ای می‌بینی و انتظار داری بگوید معلوم است که می‌توانم این پول را جور کنم.» اما خیلی‌ها نشان نمی‌توانند.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، رشد اقتصادی آمریکا به دموکراتیزه شدن رفاه انجامید، اما در دهه‌های ۲۰۱۰ توانسته‌ایم بی‌ثباتی اقتصادی را دموکراتیزه کنیم. اگر از اقتصاددان‌ها دلیل این وضعیت را بپرسید، انگشت اتهام‌شان را به سمت بدهی‌های کارت‌های اعتباری دراز می‌کنند. بسیاری می‌گویند خیلی پیش‌تر از رکود بزرگ، آمریکایی‌ها خودشان را درگیر مشکل خرید اعتباری کردند. طبق بررسی هیأت رزرو فدرال و اطلاعات موسسه ترنس یونیون، بدهی‌های کارت‌های اعتباری هر خانوار در سال ۲۰۱۵، ۲۰۰۰ دلار به‌طور متوسط پنج هزار و هفتصد دلار بوده است. البته این نمودار در تمامی خانوارها و با تراش صفر محاسبه می‌شود. طبق این بررسی نزدیک به ۳۸ درصد خانوارها بدهکار بودند و در میان آن‌ها میانگین بدهکاری بیشتر از پانزده هزار دلار بود. در سال‌های اخیر با وجود کم‌تر شدن افرادی که برای خریدهای اعتباری بدهکارند کم‌تر شده اما میانگین رقم بدهکاری‌ها برای کسانی که مقروض‌اند افزایش پیدا کرده است.

یکی از دلایل پرطرفدار شدن کارت‌های اعتباری در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ این بود که به نسبت نسل‌های قبل خیلی در دسترس‌تر بودند. ویلیام آر. ایمونز یکی از اقتصاددانان و معاونین مدیر بانک فدرال رزرو سنت لوئیس، آغاز این موج را با حکم سال ۱۹۷۸ دادگاه عالی در پرونده‌ی بانک ملی مینی‌سوپولیس علیه اولین شرکت خدماتی لوماهامر تبیین می‌داند. حکم دادگاه این بود که قانون بهره‌ی ایالت که برای بهره‌های کارت‌های اعتباری محدودیت قرار می‌داد برای بانک‌های ملی‌ای که در آن ایالات‌ها قرار دارند صدق نمی‌کند. این درواقع به بانک‌های ملی بزرگ اجازه داد که با نرخ بهره‌ای که می‌خواهند کارت‌های اعتباری صادر کنند و برای

بانک‌های انگیزه‌ی بزرگی شد تا مصرف‌کننده‌های آسیب‌پذیر را مورد هدف قرار دهند، درست همان‌طور که سال‌ها بعد با وام‌دهندگان مسکن، صاحبخانه‌های آسیب‌پذیر را هدف قرار دادند. در اواسط دهه‌ی ۸۰ بدهی کارت‌های اعتباری همین‌طور رو به افزایش بود که به «تعدیل بزرگ» منجر شد، دوره‌ای به‌اندازه‌ی یک نسل که در آن بحران اقتصادی چندانی دیده نمی‌شد و خطر بدهی‌های کم‌تر به نظر می‌رسید.

این تغییرات بر عادت پس‌انداز تأثیر گذاشت. مشخصاً با پیدا شدن سروکله‌ی کارت‌های اعتباری آمریکایی‌های دیگر نیازی به پس‌انداز کردن نمی‌دیدند. و ساده‌اش این که وقتی بدهی بالا می‌رود، پس‌انداز کم می‌شود. همان‌طور که بروس مک‌کلری، معاون مدیر ارتباطات بنیاد ملی مشاوره برای پرداخت بدهی، می‌گوید: «در طول اولین دوره‌ی رکود بزرگ اقتصادی، استفاده از کارت‌های اعتباری دچار خیزش شد، چرا که مردم از کارت اعتباری‌شان به جای پس‌انداز برای وقت‌های ضروری استفاده می‌کردند. پرداخت اعتباری برایشان حکم قایق نجات را داشت. البته آمریکایی‌ها، دست کم آن‌هایی که بعد از جنگ جهانی دوم به دنیا آمدند، هرگز چندان مقتصد و صرفه‌جو نبوده‌اند. نرخ پس‌انداز شخصی در سال ۱۹۷۱ ۱۳٫۳ درصد در اوج خود بود بعد از آن تا سال ۲۰۰۵ به ۲٫۶ درصد رسید. از سال گذشته این رقم روی ۵٫۱ درصد ثابت مانده است و به گفته مک‌کلری ۳۰ درصد آمریکایی‌ها هیچ مبلغی از درآمدشان را برای بازنشستگی پس‌انداز نمی‌کنند.

مقصر کی‌ست؟ بعضی اقتصاددان‌ها معتقدند که اگر چه این بانک‌ها بوده‌اند که به کارت‌های اعتباری دامن زده‌اند اما در هر حال این تصمیم مردم بوده که بدهی روی بدهی بیاورند و پس‌انداز کمی داشته باشند، هیچ پولی برای موارد اضطراری و بازنشستگی کنار نگذارند. برد کلونتر ی‌گوید: «اگر می‌خواهید ثبات اقتصادی داشته باشید، این کاملاً بسته به خودتان است. اقتصاددان‌ها برای کم کردن بار مسئولیت‌شان خرید اعتباری را تنها تغییری در نظام اقتصادی قدیم می‌دانند، تغییر نسبت به زمانی که انتخاب‌های مالی بسیار محدودتر بود و مردم کم‌تر می‌توانستند خودشان را درگیر مشکلات بدهکاری کنند؛ البته که بیشتر مردم برای این تغییر آماده نبوده‌اند. محصولات مالی و اعتباری مدام پیچیده‌تر می‌شوند و در برابر افراد انتخاب‌های بیشتری برای از سر راه برداشتن موانع زندگی‌شان قرار می‌دهند، در حالی که به‌نظر اتفاقی عکس آن در حال وقوع است. درواقع آمارها لوساردی و همکارانش به این نتیجه رسیدند که به‌طور کلی هر قدر سیستم اعتباری و بازارهای مالی پیچیده‌تر باشند، مشکل بی‌ثباتی مالی شهروندان بیشتر می‌شود. دلیلش چیست؟ استدلال لوساردی این است که جهان اقتصاد پیچیده‌تر شده است اما دانش ما از مسائل مالی همپای آن پیشرفت نکرده است.

در اصل تعداد زیادی از آمریکایی‌ها به لحاظ اقتصادی «بی‌سواد»ند و این بیسوادی با اضطراب و اضطراب اقتصادی در ارتباط است. تحقیقی که او و همکارانش در سال ۲۰۱۱ ترتیب دادند و در آن دانش ابتدایی اصول اقتصادی را سنجیدند (بهره‌مرکب، تنوع‌بخشی و کاهش خطرپذیری، و



هیأت فدرال رزرو از سال ۲۰۱۳ نظرسنجی‌ای را آغاز کرده تا وضعیت مالی و اقتصادی مصرف‌کنندگان آمریکایی را بررسی کند. جواب‌ها به یک سوال این نظرسنجی آدم را می‌خکوب می‌کرد: از باسختی‌ها پرسیده شده بود اگر برای اتفاق غیرمنتظره به ۴۰۰ دلار نیاز پیدا کنند، این پول را از کجا می‌آورند. جواب: ۴۷ درصد گفته بودند که این پول را یا با قرض گرفتن و فروختن چیزی جور می‌کنند، یا اصلاً قادر نخواهند بود این ۴۰۰ دلار را بپردازند.



تأثیرات تورم) نشان می‌داد که ۶۵ درصد آمریکایی‌هایی میان ۲۵ تا ۶۵ سال از نظر اقتصادی بی‌سوادند.

تصمیم‌گیری‌های ندانسته بدون شک بخشی از ماجراست. خب مقصر معلوم شد. به جرمم اقرار می‌کنم. من یک بی‌سواد اقتصادی یا بدتر از آن جاهل و نادانم. امانی توان این موضوع را بهانه کرد. من بدون فکر کردن به عواقب مالی دست به انتخاب‌هایی زده‌ام، دلایلش تا حدی این بوده که از این عواقب بی‌خبر بوده‌ام و تا حدی اینکه فکر می‌کرده‌ام وقتش که برسد از پس هر سختی‌ای برمی‌آیم. انتخاب من این بوده که به جای داشتن شغلی مطمئن‌تر یک نویسنده باشم که به لحاظ اقتصادی شغل پر مخاطره‌ای است. با این همه و حتی با وجود این تصمیم‌ها این‌طور نبوده که من بخش زیادی از زندگی‌ام را غرق در بدهی باشم (حالا شاید همیشه در لبه‌اش گام برمی‌داشتم اما غرق نه). پنج سال پیش کلا کارت‌های اعتباری‌ام را کنار گذاشتم و به کمک مشاور مالی شروع کردم ذره‌ذره بدهی‌هایم را پرداخت کردن. هر ماه حداقل مبلغی را که می‌توانستم و گاهی بیشتر از آن را می‌پرداختم. پس‌اندازی نداشتم، اما دلایلش این نبود که فکر می‌کردم تا بدمی توانم روی کارت‌های اعتباری حساب کنم، این هم نبود که ولخرجی کرده باشم و پولی کنار نگذاشته باشم. به عقب که نگاه می‌کردم به‌نظر مشکلم ساده می‌آمد: درآمد کم و هزینه‌های بالا. کارت اعتباری بهم اجازه می‌داد برای مدتی این مشکل را دور بزنم، و درواقع بدترش کنم، اما ریشه‌ی مشکل عمیق‌تر از این حرف‌ها بود.

هیچ‌وقت به ذهنم نمی‌رسید که در آینده درآمد کافی نخواهد بود. تعداد کمی از ما به این موضوع توجه می‌کنیم. فکر می‌کردم مسیر را درست رفته‌ام، اما آدم همیشه به مشکل مالی می‌خورد چون زندگی قصد ندارد با آدم کنار بیاید.

با نگاه کردن به درآمدهای تنظیم‌شده با تورم، شامل ساعات کاری دستمزدهای دیگرها و درآمد کارمندان حقوق‌بگیر، تصویر روشن‌تری نمی‌بینیم. اگر چه که درآمد خانوارها برای طبقه‌ی مرفه و پنج درصد بالای هرم درآمدی از سال ۱۹۶۷ تا ۲۰۱۴ به شکلی باورنکردنی افزایش یافته اما درآمد طبقات پایین‌تر رشد کم‌تر و پله‌پله‌تری داشته‌است، این رشد برای طبقه‌ی متوسط نزدیک به ۲۳٫۲ درصد بوده، برای طبقه‌ی متوسط رو به پایین نزدیک به ۱۳٫۱ درصد و برای پایین‌ترین طبقه نزدیک به ۱۷٫۸ درصد بوده‌است. و این میزان افزایش در طول ۴۷ سال است! اما حتی این افزایش ناچیز ممکن است غلط‌انداز باشد. اوج درآمد برای طبقه‌ی متوسط رو به پایین در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ بوده است؛ از آن زمان به بعد، به‌طور کلی درآمدها کاهش پیدا کرده‌است. کاهش تدریجی دستمزدها چیزی است که هیچ کدام مان روی آن کنترل نداریم. تنها کاری که از دستمان برمی‌آید این است که ساعات بیشتری کار کنیم و اضافه‌کاری بگیریم. من خیلی وقت است به این راه‌حل رو آورده‌ام. هفت روز هفته از صبح تا شب کار می‌کنم. چاره‌ی دیگری برایم نمانده. با این حال باز کم می‌آورم.

وزارت بازرگانی ایالات متحده در گزارشی مربوط به سال ۲۰۱۰ با

عنوان «طبقه‌ی متوسط در آمریکا» بیان کرد که طبقه‌ی اجتماعی نه بر اساس مقیاس مالی که بر اساس برنامه‌ها و هدف‌های مشخص می‌شود: مالکیت خانه، خودرویی برای همه‌ی افراد واجد شرایط خانواده، تامین بهداشت، تحصیلات دانشگاهی برای همه‌ی فرزندان، امنیت مالی بازنشستگی، و مسافرت هر ساله. طبق این تعریف زندگی من و همسر من حتی نزدیک به طبقه‌ی متوسط هم نیست، حتی با این که درآمد من اغلب درآمد یک آدم طبقه‌ی متوسط یا حتی بالاتر از آن در نظر گرفته می‌شود. بررسی‌ای از سوی «یواس‌ای تودی» در سال ۲۰۱۴ نشان داد که به تحقق پیوستن رویای آمریکایی، که اغلب با معیارهایی شبیه به معیارهای وزارت بازرگانی برای طبقه‌ی متوسط تعریف می‌شود، برای یک خانواده‌ی چهار نفره نیاز به ۱۳۰ هزار دلار درآمد سالیانه دارد. میانگین درآمد خانوارها در سال ۲۰۱۴ به زحمت حتی به نصف این رقم هم نمی‌رسد.

تنها خبر خوب این است که حتی با وجود رکود درآمدها، خیلی از کالاهای خصوصاً کالاهای دیرپایی مانند تلویزیون و کامپیوتر، به مرور ارزان‌تر شده‌اند. این در مورد پوشاک هم صدق می‌کند (اگر چه که در سال‌های اخیر دوباره کمی به قیمت‌شان اضافه شده). خرج‌های خانه، برای خانه‌های با متراژ متوسط و ارزش متوسط، تکان چندانی نخورده. اما بعضی چیزها مانند تحصیلات و خدمات بهداشتی گران‌تر از قبل شده‌اند. و البته که این‌ها چیزهای پیش‌پاافتاده‌ای نیستند و نمی‌توان خیلی راحت نادیده‌شان گرفت. بعضی وقت‌ها برای زندگی کردن باید هزینه کرد، آن هم هزینه‌ی بیشتر از آنچه در توان ماست.

با این حال کل داستان به همین جا ختم نمی‌شود. علاوه بر خرج‌های معمول زندگی، همیشه اتفاقات ناگوار هم ثابت‌قدم حضور دارند؛ خرج‌های اضافی و غیرمنتظره‌ای که یکی از جنبه‌های غیرقابل اجتناب زندگی‌اند. ۴۰۰ دلاری که حرفش زده می‌شود، تنها یک فرضیه نیست، حتی ممکن است اتفاقی غیرمنتظره و اورژانسی به ۲ هزار دلار پول نقد یا اصلاً هر رقم دیگری که فکرش را بکنید، نیاز داشته باشد. و اتفاقات غیرمنتظره همیشه چشم‌به‌راه آدم هستند. مشاوران مالی پیشنهاد می‌دهند که همیشه دست کم ۱۰ تا ۱۵ درصد درآمدان را برای بازنشستگی و موقعیت‌های اضطراری کنار بگذاریم. اما دلیل اصلی اینکه خیلی‌هایمان نمی‌توانیم برای روز مبادا پول جمع کنیم این است که همین حال‌ای در طوفان زندگی می‌کنیم. هر روز برایمان روز مباداست، شعله‌ی گازی که دیگر روشن نمی‌شود، ماشین‌ی که استارت نمی‌خورد، سگی که می‌لنگد، شیر آبی که چکه می‌کند. این‌ها تازه چیزهای کوچک‌اند. در نظرسنجی‌ای که سال گذشته از سوی موسسه‌ی PEW منتشر شد، ۶۰ درصد پاسخ‌دهندگان گفته بودند که در ۱۲ ماه گذشته یک شوک اقتصادی را تجربه کرده‌اند، حالا یا کاهش درآمد، یا خرج در مان، یا مرگ همسر، یا تعمیری پر خرج. بیشتر از نیمی از آن‌ها برای برآمدن از پس از خرج‌های غیرمنتظره به دست‌وپا زدن افتاده بودند. حتی ۲۴ درصد از پاسخ‌دهندگان که درآمد سالیانه‌شان بیشتر از ۱۰۰ هزار

۵۵٪ فقط برای یک ماه پس انداز دارند

دو گزارشی که سال گذشته از سوی مرکز نظرسنجی PEW منتشر شد نشان می‌داد که ۵۵ درصد خانواده‌های آمریکایی آنقدری پس‌انداز ندارند که جاسی یک ماه درآمد از دست رفته‌شان را بگیرد، و از میان ۵۶ درصدی که گفته‌اند در سال گذشته نگران پرداخت هزینه‌ها بوده‌اند، ۷۱ درصد حتی از توان مالی‌شان برای خرج‌های هرروزه هم اطمینان نداشته‌اند.

بعضی از گروه‌ها، مانند آمریکایی‌های آفریقایی تبار، اسپانیایی‌ها، مردم کم‌درآمد، منابع مالی کم‌تری از بقیه دارند. اما مسئله این است که ناتوانی مالی یک بیماری همه‌گیر شده است

دلار بود گفتند که این شوک اقتصادی بهشان فشار آورده است. در واقع وضع اقتصاد شبیهه کاریکاتوری است که اریک کاپلان برای نیویورکر کشیده بود و پابینش نوشته بود: «فکر می کردیم دوره ی سختی است که می گذرد، تگو کل زندگی مان همین بوده».

بله زندگی مان همین است، و نه فقط حساب بانکی مان که کل زندگی مان در خطر است، زندگی مایی که در سسکووت رنج می کشیم و از سختی کشیدن های مالی مان دم نمی زنیم. موسسه ی روانشناسی امریکاهر ساله نظر سنجی ای در مورد اضطراب در ایالات متحده ترتیب می دهد. نظر سنجی سال ۲۰۱۴ نشان می داد که پول اولین عامل اضطراب آور در کشور است. در این نظر سنجی ۵۴ درصد امریکایی ها گفته بودند که پول ماهیانه شان کفاف خرج هایشان را نمی دهد. ۷۲ درصد از بزرگسالان اعلام کرده بودند که بعضی وقت ها به خاطر پول مضطرب می شود و نزدیک به یک چهارم آن ها این اضطراب را «شدید» توصیف کرده بودند. این اضطراب مثل بی ثباتی مالی سن و سطح در آمد نمی شناسد. بدیهی است که اضطراب زیاد برای سلامت بد است، و شکی نیست که پول کم داشتن هم برای سلامت بد است. ۳۲ درصد پاسخ دهندگان گفته بودند که قادر نیستند خرج یک زندگی سالم را بپردازد، و ۲۱ درصد گفته بودند که آنقدر فشار مالی رویشان است که دکتر رفتن را مدام به تاخیر می اندازند. شاید اگر در آمده ها مثل گذشته در امریکا افزایش می یافت چنین اتفاقی نمی افتاد. اما در آمده ها نه افزایش یافته اند و نه قرار است که افزایش پیدا کنند.

اما ناتوانی اقتصادی تأثیرات غیر قابل مشاهده‌تری ورای به خطر انداختن سلامت جسمانی دارند، که آن سلامت روانی مان است. برد کلونتز، روانشناس اقتصادی می گوید: «بی ثباتی اقتصادی ربط مستقیمی با افسردگی، اضطراب، از دست دادن کنترل شخصی که به معضلات خانوادگی منجر می شود.» من از یکی هم خبر دارم. پول همه چیز را تغییر می دهد اما شکی نیست که نبودش همه چیز را ویران می کند. ناتوانی مالی پرده‌ای از بدبختی به روی زندگی می کشد. کاری می کند شب‌ها خوابتان نبرد و صبح‌ها تلخان نخواهد از جایتان بلند شوید. کاری می کند از کل جهان کناره بگیرد. همه‌ی اعتماد به نفس‌تان و انرژی‌تان و امیدتان و ورزشی که برای خودتان و چیزهای دیگر قائلید را از بین می برد. رابطه‌ها را از هم می پاشد، کاری می کند زوج‌ها روبروی هم بایستند و با فریاد همدیگر را متهم کنند، و حتی بچه‌ها جلوی پدر و مادر می ایستند، البته جای شکرش باقی است که این یکی سر من نیامد. البته بقیه‌ی اتفاقات بد هنوز سر جایشان هستند. به نظرم خودم: یادی مقاوم و منططم، اما تکلیف آن‌هایی که نیستند چیست؟ این عدم موفقیت، که با معیارهای اقتصادی خیلی از آمریکایی‌ها دچارش هستند، ممکن است در دی، ملی، راد، مان، ورنه، کند، در داب، ناتوانیم.

حتی‌باین‌که این‌ها به‌نظر مسائلی شخصی‌اند و از چشم‌عموم پنهان‌اند، اما بعید نیست که آرام‌آرام روحیه‌ی کلی مردم کشور را کم‌کنند. مردم‌ناب‌دارند که حس‌کنند، و به‌پیشرفت‌اند. همین‌حس است

که باعث می‌شود سر پا بمانند و دوام بیاورند. نیاز دارند که حس کنند زندگی‌شان بهتر خواهد شد، و اینکه زندگی فرزندان‌شان بهتر از زندگی خودشان خواهد بود، همان‌طور که باور داشته‌اند زندگی خودشان از پدر و مادرشان بهتر خواهد بود. اما این حس هر روز کمتر تر از دیروز می‌شود. نظر سنجی‌ای از سوی مجله‌ی نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۴ نشان می‌داد که تنها ۶۴ درصد آمریکایی‌ها به رویای آمریکایی باور دارند، که کم‌ترین میزان نسبت به دو دهه‌ی اخیر است. به گمان این حسن ناتوانی در برابر دشواری‌های اقتصادی فقط باعث از بین رفتن امال و آرزوهایمان نشده، بلکه به خشمی که در سیاست داخلی‌مان وجود دارد هم دامن زده است، خشمی که بر سر مهاجران غیرقانونی، تجارت چین، یا باوما خالی می‌شود، چون قادر نیستیم سرچشمه‌ی اصلی‌اش را پیدا کنیم. همان‌طور که اقتصاددان هاروارد، بنجامین ام. فریدمن در کتابش «عواقب اخلاقی رشد اقتصادی» که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، می‌نویسد: «وقتی بیشتر شهروندان یک کشور حس روزه جلورفتن‌شان را از دست می‌دهند، دیگر ثروتمند بودن به تنهایی نمی‌تواند جلوی عدم تحمل و انعطاف‌ناپذیری جامعه را بگیرد.» به نظر این بلایی است که امروز دارد سر ما می‌آید و این ناتوانی اقتصادی دارد به خشمی سیاسی بدل می‌شود.

خیلی از آمریکایی ها هنوز خوش بین اند، دست کم در ظاهر این طور نشان می دهند. نظرسنجی موسسه Pew در سال ۲۰۱۴ نشان می داد که ۵۵ درصد آمریکایی ها همه ی پولی را که در ماه در می آورند یا حتی شاید بیشتر از آن را خرج می کنند، نزدیک به همین میزان مدعی اند وضعیت مالی قابل قبولی دارند، که این فقط نشان می دهد که بعضی های می ترسند به وضعیت بدشان اعتراف کنند. یا شاید به لحاظ اقتصادی باسواد نیستند و متوجه شدت وضع نامساعدشان نیستند. خیلی از پژوهشگرانی هم که با آن ها صحبت کرده ام، خوش بین بوده اند. آنا ماریا لوساردی بهم گفت: «مردم برای حل مشکلات همیشه ابتکار عمل به خرج می دهند.» و برد کلونزی می گوید: «گمانم کم کم داریم متوجه می شویم که ممکن است ذهن مان در مقابل پول چندان منطقی عمل نکند.» و به نظرش آمریکایی ها دارند یاد می گیرند که چطوری باید کنترل زندگی مالی شان را به دست بگیرند. اما خوش بینی باعث نمی شود که دستمزدها بالاتر برود، و این یعنی پس اندازها همچنان کم خواهد بود و زندگی طبقه ی متوسط روزه به روز سخت تر از قبل خواهد شد. (نظرسنجی ای مربوط به پیش از دوران رکود اقتصادی که از سوی موسسه ی برنامه ریزی مالی و اتحادیه ی مصرف کنندگان آمریکات تهیه شده بود، نشان داد که ۲۱ درصد از آمریکایی ها به نظرشان تنه ارا عملی و منطقی برای اینکه صدها دلار گیرشان بیاید، برنده شدن در لاتاری است.) خود من سعی می کنم امیدم را حفظ کنم اما نمی خواهم واقع گرایی ام را از دست بدهم. امیدوار بودن دیگر آسان نیست، حتی در کشوری پر از آدم های رویاپرداز و سخت کوش و آرزو گر. ههمان سال های سختی را گذرانده ایم اما بعید نیست که کار زندگی مان، همین شکل بماند.

منبع:
مجله آتلانتیک-می ۲۰۱۶

۶۰٪
تجربه یک شوک
اقتصادی داشتند

در نظرسنجی‌ای که سال گذشته از سوی موسسه‌ی PEW منتشر شد، ۶۰ درصد پاسخ‌دهندگان گفته بودند که ۱۲ درصد از شرکت‌های شوک اقتصادی را تجربه کرده‌اند، حالاً با کاهش درآمد، یا خرج درمان، یا مرگ همسر، یا تعمیری پرخرج. بیشتر از نیمی از آن‌ها برای درآمد از پس از شوک‌های غیر منتظره به دست‌وپازان افتاده بودند. ۳۴ درصد از پاسخ‌دهندگان که درآمد سالیانه‌شان بیشتر از ۱۰۰ هزار دلار بود گفتند که این شوک اقتصادی بیشان فشار آورد.

قلمرو رفاه

جهان

فلوت سحرآمیز سه

ماجرای خصوصی سازی آرامکو یا همان بزرگترین شرکت نفت جهان چیست؟
ولیعهد عربستان چه برنامه‌ای در سر دارد؟





خود

چشم‌انداز ۲۰۳۰ رونویسی از طرحی است که چند ماه قبل‌تر شرکت مشاوره آمریکایی «مک کینزی» ارائه کرده بود؛ طرحی که متضمن چنان تغییرات به ظاهر بنیادینی در عربستان است که توجه تمام جهان را به خود جلب کرده است

لادن
احمدیان هروی



کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی
از دانشگاه تهران

اگر تا پیش از ۲۵ آوریل برای اثبات شتابزدگی ولیعهد سعودی هنوز به شاهد و مدرکی نیاز بود، قطعاً در روز رونمایی از «چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان» حجت بر همگان تمام شد. محمدبن سلمان آمده بود تا ضمن مصاحبه‌ای با شبکه‌ی العربیه در باره‌ی طرح جدید عربستان سخن بگوید، اما به ناگاه از جسارت نهفته در طرح چنان به هیجان آمد که از خود نیز پیشی گرفت و اعلام کرد حتی پیش از رسیدن به افق برنامه، یعنی تا سال ۲۰۲۰ اقتصاد عربستان از وابستگی به نفت نجات پیدا می‌کند.

چشم‌انداز ۲۰۳۰ رونویسی از طرحی است که چند ماه قبل‌تر شرکت مشاوره آمریکایی «مک کینزی» ارائه کرده بود؛ طرحی که متضمن چنان تغییرات به ظاهر بنیادینی در عربستان است که توجه تمام جهان را به خود جلب کرده است. نقطه‌ی اتکای این طرح ارائه‌ی راهکاری برای رهایی اقتصاد عربستان از درآمدهای نفتی است. اما اگر این راهکارها را با نسخه‌هایی مقایسه کنیم که پیش از این برای دیگر کشورهای منطقه - حتی اقتصادهای غیر نفتی - پیچیده شده است، به ندرت می‌توانیم در «چشم‌انداز ۲۰۳۰» حرفی بدیع و متفاوت بیابیم. نسخه حاوی همان دواپی است که برای دهه‌ها کام جهان را بی‌حاصل تلخ کرده است.

طرح پیشنهادی «مک کینزی» برخاسته از منطقی است که بیش از دو دهه‌ی قبل مؤسسات مالی بین‌المللی - و در رأس آن‌ها بانک جهانی - را واداشت تا - نه در خفا بلکه با

بحران
به سبک سعودی
راه حل جهانی

صدایی بلند - به حسنی مبارک، دیکتاتور سابق مصر، بگویند: «چتر نجات تو خصوصی سازی است». همان چتر نجاتی که حسنی مبارک با آن سقوط کرد. جالب این جا است که همواره نگرانی از ناآرامی‌های قریب‌الوقوع اجتماعی است که به عنوان دلیل اجرای این سیاست‌ها مطرح می‌شود.

در سراسر دهه‌ی ۸۰ میلادی، مشاوران مدام به حسنی مبارک گوشزد می‌کردند که با آغاز قرن بیست و یکم نرخ رشد نیروی کار مصر به سالانه ۳ درصد می‌رسد. پس کشور باید خود را آماده‌ی بحران بیکاری‌ای کند که در راه است. راه‌حل این مؤسسات شتاب بخشیدن به روند توسعه اقتصادی بود؛ روندی که به زعم آنان با خصوصی سازی گسترده همراه می‌شد. به علاوه، بر مبنای این منطق مصر می‌بایست خود را با ارائه‌ی انواع و اقسام مشوق‌ها برای سرمایه‌گذار خارجی بیاراید. در نتیجه از یک‌سو، تاحد امکان از بازار کار مصر مقررات زدایی می‌شد و از سوی دیگر، مؤسسات و شرکت‌های سودآور دولتی در لیست خصوصی سازی قرار می‌گرفتند. اما این سیاست‌ها نه تنها از حجم نارضایتی مردم و شکاف فزاینده‌ی طبقاتی نکاست بلکه دولت را وادار کرد که بیش از پیش به تدابیر امنیتی روی آورد تا بتواند از

>

طرح چشم‌انداز
ولیعهد عربستان با رونمایی از طرح چشم‌انداز ۲۰۳۰ رهبری برنامه خصوصی سازی گسترده در عربستان سعودی را بر عهده گرفته است. او این برنامه را در گفتگو با مجله بلومبرگ رونمایی کرده است



برخی از کارگران بزرگترین شرکت ساختمانی عربستان یعنی شرکت «بن لادن» بیش از ۶ ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند. به همین دلیل در اقدامی کم‌سابقه تعدادی از اتوبوس‌های متعلق به شرکت «بن لادن» را به آتش کشیدند

۷

بازی تکراری

در سراسر دهه‌ی ۸۰ میلادی، مشاوران مدام به حسنی مبارک گوشزد می‌کردند که با آغاز قرن بیست و یکم نرخ رشد نیروی کار مصر به سالانه ۳ درصد می‌رسد. پس کشور باید خود را آماده‌ی بحران بیکاری‌ای کند که در راه است. راه حل این موسسات شتاب بخشیدن به روند توسعه اقتصادی بود؛ روندی که به زعم آنان با خصوصی‌سازی گسترده همراه می‌شد. به علاوه، بر مبنای این منطق مصر می‌بایست خود را با ارائه‌ی انواع و اقسام مشوق‌ها برای سرمایه‌گذار خارجی بیاراید.

خصوصی‌سازی به سبک سلمان

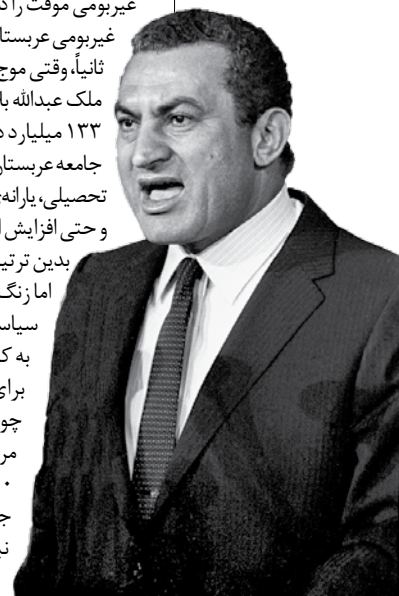
دستورالعمل‌های بازار آزادی خود حفاظت کند. در پی این یادآوری کوتاه بهتر است داستان رابه زمینه‌ی عربستان بازگردانیم، جایی که محمدبن سلمان طرح بازار آزادی خود را در لوای فریبنده‌ی ایجاد ۶ میلیون شغل جدید عرضه می‌کند؛ جایی که بیکاری و نارضایتی اجتماعی غوغا می‌کند و شاهزاده‌ی جوان آن قرار است در فلولت سحرآمیزش بدمد.

اگر روزی به حسنی مبارک گفته شد «بحران به پشت درهای مصر رسیده است» امروز به ملک سلمان گفته‌اند: «بحران در عربستان خانه کرده است». عربستان در سال ۲۰۱۵ و پس از کاهش بیش از ۵۰ درصدی قیمت نفت خام با بزرگ‌ترین کسری بودجه‌ی تاریخش مواجه شد. صندوق بین‌المللی پول میزان کسری بودجه‌ی سال ۲۰۱۵ عربستان را معادل ۲۱/۶ درصد درآمد ملی آن اعلام کرد. در مواجهه با این کسری بودجه‌ی جانکاه جریان اصلی اقتصاد همان نسخه‌ی همیشگی خود را پیچد. گام اول: سیاست‌های ریاضتی.

در زمینه‌ی عربستان باید دو نکته را به یاد داشته باشیم: اولاً، عربستان کشوری جوان با آمار بالای بیکاری است. میزان بیکاری سال ۲۰۱۵ برای گروه سنی ۱۶ تا ۲۹ سال حدود ۲۹ درصد اعلام شده است. این رقم برای کشوری که دو سوم جمعیت آن را جوانان زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهند رقمی با پتانسیل بالای بحران آفرینی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، عربستان سیاست جذب کارگران غیربومی موقت را دنبال می‌کند. در سال ۲۰۱۵، جمعیت کارگر غیربومی عربستان به ۶ میلیون نفر رسیده است.

ثانیاً، وقتی موج اعتراضات بهار عربی به عربستان رسید، ملک عبدالله بلافاصله دستور تخصیص بسته‌ای به ارزش ۱۳۳ میلیارد دلار را با هدف بهبود وضعیت حاشیه‌نشینان جامعه عربستان صادر کرد. این بسته شامل کمک هزینه‌های تحصیلی، یارانه‌ی سلامت و پزشکی، مزایایی در حوزه‌ی مسکن و حتی افزایش امکان دستیابی به مشاغل دولتی بود، تا بتوان بدین ترتیب موج اعتراضات را آرام کرد.

اما زنگ خطر برای عربستان به صدا درآمده است. سیاستمداران سعودی می‌دانند که امروز با توجه به کسری بودجه‌ی عظیم کشور نه دیگر می‌توان برای مهار ناآرامی‌های اجتماعی دست‌ودلبازانه چون ملک عبدالله بسته‌های حمایتی در بین مردم توزیع کرد و نه دیگر می‌توان چون دهه ۸۰ میلادی بر طبل جهاد برون‌مرزی کوبید و جوانان خشمگین و بیکار را روانه‌ی میدان‌های نبرد کرد. عربستان به این واقعیت پی برده است:



هر نیروی جهادی که از عربستان رفته، روزی به عنوان دشمن آل سعود بازگشته است.

لذا، به فکر اصلاح ساختار اقتصادی، آن هم به سبک بانک جهانی افتاده است: اول کاستن از بودجه‌ی خدمات اجتماعی و دوم خصوصی‌سازی. بدین منظور، عربستان در انتهای سال ۲۰۱۵ برخی از مفاد این بسته‌ی تعدیل را به صورت موردی به اجرا درمی‌آورد تا سر فرصت از کلیت طرح خود تحت عنوان «چشم‌انداز ۲۰۳۰» رونمایی کند. یکی از اولین نمونه‌های سیاست ریاضتی که پیش از «رونمایی اعظم» به اجرا درآمد، کاهش یارانه‌های دولتی در بخش انرژی بود. هنوز سال ۲۰۱۶ از راه نرسیده بود که هزینه‌ی سوخت پنجاه درصد افزایش یافته و از لیتری ۰/۶۰ درصد به ۰/۹۰ درصد رسید. از سوی دیگر، زمینه برای اجرای سیاست‌های فوق‌الذکر با ارجاع به وضعیت بحرانی کشور مهیا شده است. رکود در صنعت و به ویژه بخش ساخت‌وساز، وضعیت کارگران این کشور را روزبه‌روز بدتر کرده است. تا جایی که امروز برخی از کارگران بزرگ‌ترین شرکت ساختمانی عربستان یعنی شرکت «بن لادن» بیش از شش ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند. به همین دلیل بود که مصادف با روز جهانی کارگر -اول می ۲۰۱۶- کارگرانی که بعد از هفته‌ها اعتراض در جده و مکه پاسخی برای خواسته‌های برحق خود نیافته بودند، در اقدامی کم‌سابقه بیش از ۷ اتوبوس متعلق به شرکت «بن لادن» را به آتش کشیدند.

حمله به اتوبوس‌ها یک روز پس از آن رخ داد که روزنامه‌ی الوطن از تصمیم شرکت بن لادن برای اخراج بیش از ۵۰۰ هزار کارگر خارجی و ابطال ویزای کار آن‌ها خبر داد. کارگران خشمگین به خیابان آمدند تا بگویند بدون دریافت حقوقشان کشور را ترک نخواهند کرد. در این اثناء تجمع کارگران در برابر یکی از دفاتر شرکت «بن لادن» -حتی پیش از ورود پلیس- زخمی بر جای گذاشت. اتومبیل یکی از مسئولین شرکت توانسته بود با زخمی کردن ۵ کارگر راه خود را از میان جمعیت خشمگین باز کند. صدها کارگر پس از آن که از دریافت هرگونه حمایت و کمکی ناامید شدند، نشان خشم خود را بر پیکر اتوبوس‌ها گذاشتند.

بهتر است در این جا گریزی به کشور همسایه بنیم: قطر که در بدرفتاری با کارگران بلندآوازه است، اخیراً -و تقریباً همزمان با موج اعتراضات کارگران سعودی- موزه‌ی برده‌داری را افتتاح کرده است. قطر مدعی است که هدفش از تأسیس این موزه «انتقاد از تاریخ گذشته‌ی خود به منظور ایجاد آینده‌ای بهتر» است. اما نظر به وضعیت بد کارگران در کشورهای عربی خلیج فارس می‌توان از پس پرده هدف دیگری را نیز خواند: قطر می‌خواهد برده‌داری را همچون شکلی منسوخ شده -۱- همچون بقایای متجسد زشت کاری که امروز جای آن در موزه است -به نمایش بگذارد. و بدین ترتیب، خود را تا حد امکان از نهاد برده‌داری مدرن -که شکل رایج آن استثمار



کار گران خارجی است - دور کند.

حال که وضعیت بد معیشتی - رفاهی کارگران در خلیج فارس رسانه‌ای شده است، همه می‌خواهند تا حد امکان دامن خود را از این زشتی پاک کنند: همان راهبردی که به نمادین‌ترین شکل ممکن در ایجاد موزه‌ی برده‌داری قطر دیده می‌شود و می‌توان ردپای آن را در دیگر کشورهای همسایه نیز جست. عربستان ظلم در حق کارگران را چون ایزه‌ی بی‌کفایتی شرکت‌ها و مؤسسات از خود دور می‌کند؛ انگار نه انگار که تصویب قانونی در حمایت از کارگران بر عهده‌ی آنان است. عربستان مدعی است که نامردی‌های کارگران حاصل ضعف و کاستی شرکت‌هایی است که متکی به پول نفت هستند. و بدین ترتیب، هوشمندانه از وضعیت ناگوار فرودستان جامعه‌ی دستاویزی برای پیشبرد پروژه‌ی سیاسی خود - چشم‌انداز ۲۰۳۰ - می‌سازد.

چشم‌انداز
عربستان
۲۰۳۰

محمد بن سلمان که ریاست «شورای امور اقتصادی و توسعه عربستان» را بر عهده دارد از همان ابتدا برای تحقق رویایش قدرت رسانه را به کار می‌گیرد. او در مصاحبه‌ای ۵ ساعته با

بلومبرگ اعلام می‌کند: عربستان می‌خواهد ۵ درصد از سهام شرکت نفتی آرامکو - بزرگ‌ترین شرکت نفتی جهان را که سهام آن تماماً متعلق به حکومت عربستان است - به فروش بگذارد. وی اضافه می‌کند که با فروش بخشی از سهام و انتقال بقیه سهام آرامکو به «صندوق سرمایه‌گذاری عمومی» (صندوقی که از سال ۱۹۷۱ مشغول به کار بوده) این صندوق با ارزشی معادل ۲/۷ هزار میلیارد دلار به بزرگ‌ترین صندوق سرمایه‌گذاری دولتی دنیا بدل خواهد شد. شاهزاده‌ی سعودی افقی پس‌جاه‌طلبانه ترسیم می‌کند: از این پس، در سطح بین‌المللی دیگر پروژه‌ی کلانی رانمی‌توان یافت که شرکت آرامکو.

عرضه‌ی بخشی از سهام شرکت آرامکو همچون به حراج گذاشتن جواهرات سلطنتی می‌ماند؛ قلب بسیاری را جریحه‌دار می‌کند و بسیاری دیگر را به بهت فرو می‌برد. نخستین ویژگی این تاج فاخر خاندان آل سعود اسرار آمیز بودن آن است؛ خصوصییتی که بسیاری آن را مانعی در راه خصوصی سازی آرامکو می‌دانند. اگر قرار باشد سهام شرکت در بازار بورس عرضه گردد لاجرم باید آرامکو به شفاف‌سازی اطلاعات و انتشار برخی اسناد مالی روی آورد؛ امری که در زمینه‌ی عربستان سخت می‌نماید. البته خالد فالح با اندک فاصله‌ای از سخنرانی محمد بن سلمان سر یعاً اعلام کرد که فروش سهام آرامکو مربوط به شرکت‌های پایین دستی آن خواهد بود و پس.

با همه‌ی این اوصاف، بنا بر گزارش فایننشال تایمز ارزش کل شرکت آرامکو ۱۲ تریلیون دلار برآورد شده است؛ رقمی که این

شرکت را بر فراز دیگر غول‌های تجاری جهان چون اپل و گوگل قرار می‌دهد. این رقم معنای دیگری نیز دارد: به زودی رکورد بزرگ‌ترین عرضه‌ی سهام در بازار بورس - که تا پیش از این متعلق به شرکت هولدرینگ علی بابا بود - شکسته خواهد شد. البته باید به یاد داشت آرامکو که امروز کلیه‌ی عملیات اکتشاف، استخراج، پالایش، انتقال، فروش و بازاریابی نفت و گاز عربستان را در کنترل دارد، یکباره قدرتش را تسلیم عربستان نکرد. آل سعود که در ابتدا ذخایر نفتی‌اش را با آمریکا شریک بود، از اواخر دهه ۵۰ تلاش کرد شرکت آرامکو را به تمامی از آن خود کند. روند انتقال سهام به آل سعود از سال ۱۹۷۳ آغاز شد و نهایتاً با آغاز دهه‌ی هشتاد میلادی عربستان به تمامی مالک آرامکو شد.

اما خبر ورود آرامکو - این ثروتمندترین شرکت نفتی دنیا - به جاده‌ی خصوصی سازی چنان عظیم بود که بسیاری از یاد بردند که این خبر را باید در بطن برنامه‌ی بزرگ‌تر خواند. صندوق سعودی شریک آن نباشد. افزون بر این قرار است چشم‌انداز ۲۰۳۰ اهدافش را از طریق خصوصی سازی دیگر بخش‌های دولتی به ارزش ۴۰۰ میلیارد دلار، کاهش هزینه‌های دولت، هدفمندی پارانه‌ها و افزایش درآمدهای غیرنفتی با تکیه بر بخش‌های معدن، مبادلات مالی - بانکی، بازرگانی، گردشگری، و صنایع نظامی پی بگیرد. اما توسعه‌ی بخش‌های فوق‌الذکر نیازمند جذب سرمایه‌گذار خارجی است. از این رو، مشوق‌هایی از جمله اعطاء گرین کارت (اقامت دائم) به سرمایه‌گذاران خارجی و نیز به رسمیت شناختن حق مالکیت آن‌ها در خاک عربستان در نظر گرفته شده است. ذکر برخی از جزئیات درباره‌ی مهم‌ترین صنایع مورد توجه چشم‌انداز ۲۰۳۰ حائز اهمیت است:

صنعت گردشگری. اگرچه هم‌اکنون گردشگری حدود ۲/۷ درصد از تولید ناخالص ملی عربستان را به خود اختصاص می‌دهد اما به باور مسئولین عربستان این صنعت جای رشد بسیار دارد. طبق برآورد «شورای امور اقتصادی و توسعه عربستان»، تعداد زائران حج عمره از ۸ میلیون کنونی به سالانه ۱۵ میلیون تا سال ۲۰۲۰ میلادی و ۳۰ میلیون زائر تا سال ۲۰۳۰ میلادی خواهد رسید. در راستای تقویت این صنعت قرار است به زودی محدودیت‌های موجود در صدور و واید برای زائران مسلمان برطرف شود تا افرادی که برای زیارت به عربستان سفر می‌کنند بتوانند با تمدید اقامت خود از دیگر جاذبه‌های غیر مذهبی و فرهنگی این کشور نیز دیدن کنند. صنایع نظامی. توسعه‌ی صنایع نظامی از دیگر بخش‌های مطرح در چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان است. محمد بن سلمان در مصاحبه با العربیه می‌گوید: «علیرغم اینکه در زمینه‌ی هزینه‌های نظامی عربستان جایگاه سوم جهان را به خود اختصاص می‌دهد، صنایع نظامی‌اش بسیار اندک و ضعیف است و این عاقلانه نیست. لذا، قصد داریم صنایع نظامی و دفاعی را در داخل گسترش دهیم». در چشم‌انداز مذکور آمده است که

رونمایی رسانه‌ای

محمد بن سلمان که ریاست «شورای امور اقتصادی و توسعه عربستان» را بر عهده دارد از همان ابتدا برای تحقق رویایش قدرت رسانه را به کار می‌گیرد. او در مصاحبه‌ای پنج ساعته با بلامبرگ اعلام می‌کند: عربستان می‌خواهد ۵ درصد از سهام شرکت نفتی آرامکو - بزرگ‌ترین شرکت نفتی جهان را که سهام آن تماماً متعلق به حکومت عربستان است - به فروش بگذارد





V

چهره جدید

خالد فالح - وزیر جدید نفت عربستان که جایگزین علی النعیمی شد - از حلقه‌ی نزدیکان محمد بن سلمان به شمار می‌رود و سال‌ها رئیس هیأت مدیره‌ی شرکت آرامکو بوده است. و به نظر می‌رسد همان گزینۀ مناسبی است که می‌تواند در چرخش اقتصاد عربستان به سوی بخش خصوصی موثر باشد.

از این به بعد در قراردادهای جدید نظامی با طرف‌های خارجی، حتماً باید شرکت‌های داخلی سهمیم باشند به گونه‌ای که توافق برنامه ۵۰ درصد هزینه‌های نظامی عربستان صرف صنایع داخلی شود. به علاوه، محمد بن سلمان توسعه‌ی صنایع نظامی را محملی برای اشتغال‌زایی می‌داند. تأکید مقامات سعودی بر صنایع نظامی یک نکته را به خوبی روشن می‌کند: عربستان در پی بی‌اعتمادی‌های اخیر نسبت به هم‌پیمانانش می‌خواهد از سطح مصرف‌کننده به سطح «از تولید به مصرف» ارتقاء یابد.

می‌توان در این جا به رابطۀ وثیق و ناگسستنی میان سیاست‌های تهاجمی و جنگ‌طلبانه‌ی عربستان در یمن و سوریه با سیاست‌های ریاضی در داخل اشاره‌ای کرد؛ رابطۀ‌ای که به گویاترین شکل ممکن در تمرکز پست‌های وزارت دفاع و ریاست «شورای امور اقتصادی و توسعه عربستان» در دست محمد بن سلمان نمایان می‌گردد. نباید به اشتباه او را مرد همه‌کاره‌ی عربستان خواند. این شاهزاده جوان قصد ندارد - به عنوان مثال - عنان نظام تعلیم و تربیت افسار گسیخته‌ی عربستان را به دست گیرد و یا بر چگونگی توزیع یارانه‌های اجتماعی نظارت کند. او در امور آموزشی - فرهنگی و رفاهی به اشاراتی کلی و طرح‌هایی چشم‌فریب بسنده کرده و از دیگران می‌خواهد به این امور رسیدگی کنند.

اما آن جایی که یکی از مهم‌ترین مفصل‌بندی‌های سیاست نئولیبرالی شکل می‌گیرد - یعنی در تلاقی سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی فرا مرزی و بسته‌ی ریاضت اقتصادی در داخل - محمد بن سلمان خود پا به کارزار گذاشته و نه تنها نظارت بلکه ریاست نهادهای مرتبط را به دست می‌گیرد.

چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان تنها درباره‌ی اهداف کلان اقتصادی نیست بلکه آکنده از هدف‌گذاری‌های فرهنگی و وعده‌های معیشتی به مردم است: قرار است ۶ میلیون فرصت شغلی خلق شود، دولت قصد دارد تا سال ۲۰۲۰ نرخ مالکیت خانه را از رقم ۴۷ درصد کنونی به ۵۲ درصد برساند. همچنین وعده‌ی سینما و کلوپ خنده و موسیقی داده می‌شود. تغییر نظام آموزشی کشور در صدر اولویت‌ها قرار می‌گیرد و غیره.

اما این که هدف‌گذاری‌های فرهنگی - رفاهی چگونه قرار است اجرایی شود هنوز در پرده‌ی ابهام است. به عبارتی دیگر، به نظر می‌رسد وعده‌های فرهنگی هنوز از میانجی‌های اجرایی لازم برخوردار نیستند. خصوصاً این که مسئله‌ی مخالفت علمای وهابی با طرح‌های فرهنگی امری محتمل و جدی است ولی هنوز دولت گامی عملی برای رفع این مانع احتمالی برنداشته است. این مسئله باعث شده برخی از تحلیل‌گران نسبت به آینده‌ی بخش فرهنگی چشم‌انداز ۲۰۳۰ تردید روا دارند. آموزش در چشم‌انداز ۲۰۳۰ آموخته‌ایست که برنامه‌ی آموزشی مدارس و درس‌های دانشگاه باید به گونه‌ای تغییر یابند که

پی‌نوشت:

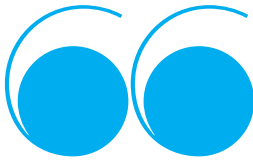
۱. برده‌داری در قطر اگرچه در سال ۱۹۵۲ ملغی شد اما نهاد برده‌داری خود را در لوایی جدید - استثمار کارگران خارجی - احیا کرد.

همزمان با حفظ ارزش‌های اسلامی، عربی و ملی در راستای طرح توسعه‌ی عربستان نقش ایفا کنند. با توجه به انتقادات شدیدی که از سیستم آموزشی عربستان صورت گرفته، بسیار محتمل است که اصلاحات مورد نظر تغییر آموزش‌های مذهبی - وهابی مندرج در کتب درسی را نیز شامل شود. به علاوه، طرح مذکور به نقش والدین در آموزش و پرورش کودکان نیز واقف است. محمد بن سلمان می‌گوید: «می‌خواهیم به سمتی برویم که مشارکت والدین در امور مدارس به ۶۰ درصد وضعیت فعلی ارتقا یابد». زنان در چشم‌انداز ۲۰۳۰ یکی از مناقشه‌برانگیزترین مسائل عربستان به حضور زنان در جامعه بازمی‌گردد، مسئله‌ای که در متن چشم‌انداز ۲۰۳۰ اشاره‌ای گذرا پدیدان شده است. با به رسمیت شناختن نقش زنان در روند توسعه‌ی کشور، چشم‌انداز ۲۰۳۰ خواهان افزایش مشارکت زنان در بازار کار از رقم ۲۲ درصد فعلی به ۳۰ درصد است. این هدف‌گذاری متواضعانه - رشد ۸ درصدی نیروی کار زن - در مقایسه با دیگر اهداف مندرج در طرح اندک و ناچیز به نظر می‌رسد. به علاوه، هنگامی که درباره‌ی مسئله‌ی حق راندگی زنان سوال می‌شود، محمد بن سلمان می‌گوید: «این مسئله بیش از آن که مسئله‌ای دینی باشد موضوعی مرتبط با خود جامعه است که آیا راندگی زنان را بپذیرد یا رد کند.» و بدین ترتیب، از دولت و نقش قانون‌گذاری‌اش در این زمینه صلب مسئولیت می‌کند.

بازن اول:
آرزوهای مردم

محمد بن سلمان در مصاحبۀ ۲۵ آوریل با العربیه از رویای خود برای توسعه‌ی صنعت سرگرمی و تفریحات در عربستان می‌گوید: «سطح درآمد مردم عربستان در زمره‌ی بالاترین درآمدها در دنیا است. مشکل این جا است که شهروندان ما گزینه‌های تفریحی زیادی ندارند تا پول خود را صرف کنند.» در همان جلسۀ مصاحبه، ولیعهد پایبندی خود را به عملیاتی کردن برنامه‌ها نشان داده و از شکل‌گیری «کمیسون تفریحات عمومی» با هدف تنوع بخشیدن به سرگرمی‌های مردم خبر می‌دهد. کمتر از یک ماه بعد، این کمیسون اعلام می‌کند از سال آینده به سالن‌های سینما اجازه فعالیت داده خواهد شد. این کمیسون همچنین در تلاش است تا انجمن‌های طنزی را در ریاض، جدّه و دمام تشکیل دهد که در آن جشنواره‌های فیلم و موسیقی برگزار شود.

برای این که حجم واکنش‌ها به این خبر را تصور کنیم تنها کافی است به یاد آوریم که از دهه ۱۹۷۰ به بعد سینما در عربستان ممنوع بوده است. از این رو است که فضای مجازی در آن روزها پر از اظهار نظر جوانان هیجان‌زده‌ی سعودی بود که می‌خواستند با آغوش باز به استقبال آینده برونند. البته فضای مجازی خالی از صدای معترض وهابی‌های تندرو هم نبود. با این وجود، این



میزان بیکاری عربستان در سال ۲۰۱۵ برای گروه سنی ۱۶ تا ۲۹ سال حدود ۲۹ درصد اعلام شده است. این رقم برای کشوری که دو سوم جمعیت آن را جوانان زیر ۳۰ سال تشکیل می دهند بحران آفرین محسوب می شود



نشست مذکور نفرستاده است، نشست بی حاصل خاتمه می یابد. پیام ساده‌ی شاهزاده‌ی سعودی مخابره شد: ما می توانیم «قیمت ناچیز» نفت را تاب بیاوریم فقط برای این که ایران را تضعیف کنیم. باید به یاد داشت اگرچه این گونه یک‌تازی‌ها عموماً در عرصه‌ی سیاست خارجی مخاطره‌آمیز است اما در عرصه‌ی داخلی به همان نتیجه‌ای می‌انجامد که مراد محمدبن سلمان است. او با پیش کشیدن بازی «همه یا هیچ» اولاً به تمامی رقبای داخلی خود می‌گوید که حرف آخر را او می‌زند. و ثانیاً زمینه را برای عزل علی النعیمی فراهم می‌آورد. به دنبال برکناری النعیمی، دوزارخانه‌ی مهم «انرژی» و «صنعت و معادن» با یکدیگر ادغام و کلید زعامت آن‌ها به خالد فالح داده می‌شود. از آن جایی که برای چرخش اقتصاد عربستان به سوی بخش خصوصی نیاز به نیروهای همسو و همدل با چشم‌انداز ۲۰۳۰ است، تغییر در ترکیب کابینه گریزناپذیر می‌نماید. در صدر این تغییر و تحولات وزارت انرژی قرار می‌گیرد. اولاً خالد فالح که از حلقه‌ی نزدیکان محمدبن سلمان به شمار می‌رود، سال‌ها رئیس هیأت مدیره‌ی شرکت آرامکو بوده است. و به نظر می‌رسد همان گزینشی مناسبی است که می‌تواند در چرخش اقتصاد عربستان به سوی بخش خصوصی موثر باشد. ثانیاً، با پیوند دادن صنعت و انرژی راه به سوی ایجاد مجموعه‌های صنعتی خصوصی هموار می‌شود. خصوصاً که انرژی در عربستان - حتی بعد از کاهش یارانه‌های دولتی و گران شدن آن - در مقایسه با استانداردهای جهانی ارزان بوده و از جمله مزیت‌های رقابتی عربستان در جذب سرمایه به حساب می‌آید.

منابع

1. Nussbaum, Alex (15 January 2016) In Saudi Aramco IPO Talk, Some See Age of Oil Coming to End, in Bloomberg
2. Kerr, Simeon (9 May 2016) the Saudi Reshuffle: Five Key Reforms in Riyadh, in Financial Times
3. Khrais, Rami (26 April 2016) Saudis Refine Blueprint for Post-Oil Economy, in al-Monitor
4. Khalaf, Abdulhadi (7 May 2016) Saudi Vision 2030, in Jadaliyya
5. Seznec, Jean-Francois (11 January 2016) Privatization of Saudi Aramco: A Path to Good Governance, in Atlantic Council
6. Bin Rabian, Abdullah (18 January 2016) is privatization the Solution for Saudi Arabia's Economic Woes? in al-Monitor
7. Swanson, Ana (14 January 2016) There's a company bigger than Apple and Walmart combined, and you soon could own a part of it, in Washington Post

۱۱

پایان بندی

این روزها همه می‌دانند که صدای نجات‌دهنده باید از تریبون اقتصاد بلند شود؛ همه، از جمله شاهزاده‌ی جوان عربستان. پس، محمدبن سلمان چشم‌انداز ۲۰۳۰ را به مثابه‌ی میثاقی با سیاست‌های بازار آزاد تدوین می‌کند تا سردمدار چرخش اقتصاد عربستان به سوی خصوصی‌سازی باشد. در پایان می‌توان نکات بحث شده را در دو بند کلی جمع‌بندی کرد:

۱. جنگ برون مرزی و ریاضت خانگی. سیاست‌های ریاضتی در خانه‌ی عربستان روی دیگر سکه‌ی جنگ طلبی او در منطقه است. از این رو است که محمدبن سلمان که ریاست وزارت دفاع را بر عهده دارد، همان مبدع، مجری و ناظر چشم‌انداز ۲۰۳۰ است؛ طرحی که یک پایه آن کاهش یارانه‌های دولتی و پایه‌ی دیگر آن خصوصی‌سازی است.
۲. چشم‌انداز ۲۰۳۰ با دو بال به پرواز درمی‌آید: یکی بال آرزوهای مردم و دیگری بال خودکامگی. محمدبن سلمان اولاً حرکت به سوی بازار آزاد را در لفافه‌ی وعده‌ی آزادی می‌پیچید تا از پشتوانه‌ی طبقات بالای جامعه بهره برد. و ثانیاً، به سرعت کابینه‌ای مومن به طرح نئولیبرالی می‌چیند تا از عربستان تنها یک صدا بلند شود: صدای خصوصی‌سازی.

شادمانی و هیجان مردم از وعده‌ی امکانات تفریحی بود که عمدتاً در رسانه‌ها منعکس شد.

اما داستان خالی از ابهام هم نیست. ملک سلمان فرمان تاسیس «کمیسون تفریحات عمومی» را در همان روزی امضاء می‌کند که جابه‌جایی‌های گسترده‌ی کابینه را به تصویب می‌رساند. از جمله‌ی این جابه‌جایی‌ها، اقدام بحث‌برانگیز ملک سلمان در بازگرداندن شیخ سعد الشتری به شورای عالی علمای ارشد و انتصاب او به سمت مشاور دربار سلطنتی بود. الشتری در سال ۲۰۰۹ به دستور ملک عبدالله و به دلیل مخالفت با حضور مختلط زنان و مردان در رویدادهای اجتماعی و برگزاری جشنواره‌های موسیقی در دانشگاه علم و صنعت ملک عبدالله از سمت خود برکنار شده بود.

این که چنین اقداماتی تا چه حد متناقض و تا چه حد هم‌سو با منافع آل سعود است بحث دیگری و مجال دیگری می‌طلبد. اما یک نکته در این جا مسلم است: عربستان سعودی می‌داند که سیاست‌های بازار آزادی را باید به شکلی نمادین با وعده‌ی آزادی‌های اجتماعی بیامیزد تا زمینه‌ی پیشبرد سیاست‌هایش فراهم آید. به واقع، رویای محمدبن سلمان با دو بال به پرواز درمی‌آید: یکی بال آرزوهای مردمی است و بال دیگر دولتی یکدست. بال دوم پرواز همانا با خانه تکانی از دولت مهیا می‌شود.

نشست ۱۷ آوریل کشورهای عضو اوپک در دو حه به شکست انجامید. هدف اصلی این نشست پیشبرد طرح عربستان برای تثبیت میزان تولید نفت بود تا بدین طریق بتوان از سقوط بیشتر قیمت نفت جلوگیری کرد. در واکنش به طرح عربستان ایران موضع خود را اعلام کرد: در جلسه‌ی مذکور شرکت نخواهد کرد چرا که در دوران پس‌اثر جام در تلاش است به جایگاه سابق خود در بازارهای جهانی باز گردد و سهمش را در تولید نفت به حداکثر ممکن برساند.

بال دوم: دولتی یکدست

اما علی‌رغم مخالفت ایران، عربستان مصمم بود طرح خود را پیش برد. و از این رو، علی النعیمی - وزیر وقت انرژی عربستان - از ماه‌ها پیش مذاکرات خود را با هیأت روسی آغاز کرد تا بتواند روسیه - این بزرگترین تولیدکننده‌ی غیر اوپک نفت - را با طرح خود همراه کند. مذاکرات بسیار نویدبخش بود و روسیه با کلیت طرح مذکور موافقت کرد. اما در روزی که باید توافق نهایی به امضاء می‌رسید، ناگهان عربستان تغییر مسیر داد.

داستان از این قرار بود: در حالی که علی النعیمی در میانه‌ی مذاکره با هیأت‌های مختلف است، محمدبن سلمان با بی‌اعتنایی به تلاش‌های وزیر انرژی یکباره تصمیم می‌گیرد بازی «همه یا هیچ» را پیش بگیرد و اعلام می‌کند: با ایران هم به توافق می‌پیوندد و یا توافقی در کار نخواهد بود. و از آن جایی که ایران نماینده‌ای به

جهان

قلم و رقاع

معمای ونزوئلا

آیا به انقلاب
خیانت شد؟

وضعیت در ونزوئلا بحرانی است. چرا اقتصاد
کشوری که صاحب یکی از بزرگترین منابع نفتی
جهان است، به چنین روزی افتاده است؟



با گذشت سه سال از مرگ هوگو چاوز، رئیس‌جمهور کاریزماتیک ونزوئلا، مردم این کشور در گرداب مشکلات پیچیده اقتصادی و اجتماعی دست و پا می‌زنند. کمبود کالاهای مصرفی، مردم را ناچار ساخته برای تهیه مواد غذایی و کالاهای اساسی در برابر فروشگاه‌های دولتی صف‌های طولی تشکیل دهند. نرخ تورم که در آغاز سال ۲۰۱۵ میلادی ۷۵ درصد بود، در پایان این سال به ۱۸۰ درصد رسید، که بالاترین رقم در تاریخ این کشور است. صندوق بین‌المللی پول (IMF) پیش‌بینی کرده که ممکن است در سال ۲۰۱۶ تورم به رقم نجومی ۷۲۰ درصد برسد. با افت چشمگیر قیمت نفت، که ۹۵ درصد درآمد حاصل از صادرات ونزوئلا را تشکیل می‌دهد، نرخ برابری بولیوار در مقابل دلار در بازار آزاد به ۱۲۰۰ به ۱ رسیده است. دولت در تأمین انرژی کشور با مشکلات عدیده‌ای روبرو است، برق جیره‌بندی شده، حتی بیمارستان‌ها با مشکل تأمین برق روبرو هستند، و دولت در آخرین اقدام برای صرفه‌جویی در مصرف انرژی، روزهای کاری ادارات دولتی را به دو روز در هفته کاهش داده است. اما اقتصاد کشوری که صاحب یکی از بزرگترین منابع نفتی جهان است، چطور به چنین روزی افتاده است؟

با سقوط قیمت نفت، امسال در آمد دولت تا ۴۰ درصد کاهش خواهد یافت. ونزوئلا حدود ۱۲۰ میلیارد دلار به وام‌دهندگان خارجی بدهکار است و امسال باید ۷ میلیارد دلار از آن را بپردازد. نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا برای بازپرداخت وام‌ها ناچار شده واردات را به شدت کاهش دهد، و این به معنی کمبود کالاهای اساسی، از جمله مواد غذایی است که ونزوئلا واردکننده آن‌ها به حساب می‌آید. هرگونه اقدامی از سوی ونزوئلا برای تأخیر در بازپرداخت یا نکول کردن وام‌ها، با اقدام قضایی وام‌دهندگان (که عمدتاً از مؤسسات مالی آمریکایی هستند) روبرو خواهد شد که ممکن است منجر به مصادره اموال ونزوئلا در این کشور شود. با وجود تنش‌های سیاسی در روابط با آمریکا، این کشور همچنان بزرگترین مشتری نفت ونزوئلا محسوب می‌شود و شرکت آمریکایی سیتیکو، که سهام آن به شرکت دولتی نفت ونزوئلا تعلق دارد، با ۳ پالایشگاه بزرگ و هزاران پمپ بنزین در آمریکا، در صورت عدم بازپرداخت وام‌ها در موعد مقرر در معرض مصادره قرار خواهد گرفت. در حالی که دلار همچنان با نرخ دولتی ۱۰ بولیوار در اختیار واردکنندگان غذا و دارو قرار می‌گیرد، در بازار سیاه با نرخ ۱۲۰۰ بولیوار به فروش می‌رسد و کالاهای وارد شده با ارز دولتی نیز سر از بازار سیاه درمی‌آورند. دولت برای مقابله با این مشکلات، حقوق کارگران را افزایش داده و به چاپ اسکناس بدون پشتوانه روی آورده است، و در نتیجه نرخ تورم روز به روز افزایش می‌یابد. به این موضوع باید خشکسالی شدید ناشی از پدیده جوی ال‌نینو را افزود که نیروگاه‌های برق-آبی کشور را از کار انداخته است. نیروگاه‌هایی که برای تأمین برق کشور حیاتی هستند.



رکود و صرفه‌جویی

با افت چشمگیر قیمت نفت، که ۹۵ درصد درآمد حاصل از صادرات ونزوئلا را تشکیل می‌دهد، نرخ برابری بولیوار در مقابل دلار در بازار آزاد به ۱۲۰۰ به ۱ رسیده است. دولت در تأمین انرژی کشور با مشکلات عدیده‌ای روبرو است، برق جیره‌بندی شده، حتی بیمارستان‌ها با مشکل تأمین برق روبرو هستند، و دولت در آخرین اقدام برای صرفه‌جویی در مصرف انرژی، روزهای کاری ادارات دولتی را به دو روز در هفته کاهش داده است



آن را پوپولیسیم، و در کنار دیگر سیاست‌های اقتصادی چاوز مثل کنترل نرخ ارز، قیمت کالای اساسی و بازار کار، از عوامل اصلی تورم فعلی می‌دانند.

دولت ونزوئلا برای حفظ دستاوردهای انقلاب بولیواری در برابر کارشکنی‌های طبقه حاکم، محدودیت‌هایی در عملکرد بازار ایجاد کرد. از جمله سازوکارهایی برای کنترل نرخ مبادله ارزهای خارجی (برای پیگیری از خروج سرمایه) و کنترل قیمت کالاهای اساسی (برای افزایش قدرت خرید طبقات فرودست). اما سرمایه‌داران خیلی زود بر این موانع فائق آمدند و کنترل دولت بر نرخ ارز خود تبدیل به راهی برای کسب درآمد بیشتر شد و ارزش احتمالی حاصل از فروش نفت را مستقیماً به جیب سرمایه‌داران سرازیر کرد. دولت برای واردات کالاهای اساسی (مواد غذایی و دارویی، و همچنین قطعات مورد نیاز برای صنعت) نرخ یارانه‌ای برای ارز در نظر گرفته بود. شرکت‌های خصوصی این ارزها را دریافت و در بازار سیاه ارز (که ایجاد آن از عوارض غیرقابل اجتناب کنترل نرخ ارز است) به فروش می‌رساندند یا به حساب خود در بانک‌های خارجی واریز می‌کردند. در نتیجه ونزوئلا با وضعیت خارق‌العاده‌ای مواجه شده بود، که در آن حجم واردات کاهش یافته بود، ولی ارزش آن (به دلار) افزایش پیدا کرده بود. اقتصاددانی به نام مانوئل سادرلند با مطالعه آمار واردات ونزوئلا، دریافت بود که در سال ۲۰۰۳، ونزوئلا محصولات دارویی را با قیمت ۱/۹۶ دلار در هر کیلو گرم وارد می‌کرده است. این رقم در سال ۲۰۱۴ به هر کیلو ۸۶/۸۰ دلار رسیده است. با اینکه حجم واردات ۸۷ درصد کاهش یافته بود، اما ارزش آن ۶ برابر شده بود. همین وضعیت تقریباً در تمام بخش‌های اقتصاد که بخش خصوصی بازار یارانه‌ای به واردات پرداخته مشاهده می‌شود.

موقعیت مشابهی در مورد سیاست کنترل قیمت کالاهای اساسی نیز به چشم می‌خورد. بخش خصوصی، که همچنان انحصار فرآوری و توزیع مواد غذایی را در اختیار دارد، از تولید هر محصولی که قیمت آن توسط دولت کنترل می‌شود سرباز می‌زند. برای مثال، برای دور زدن قیمت دولتی برنج، کارخانه‌ها به تولید انواع برنج طعم‌دار و رنگ شده روی آوردند که قیمت آن در کنترل دولت قرار ندارد. با توقف تولید در کارخانه‌های خصوصی، بار تولید و پخش مواد غذایی تماماً بر شانه‌ی دولت قرار گرفته است. دولت با دلارهای نفتی مواد اولیه غذایی را با نرخ جهانی و از بازارهای جهانی می‌خرد، و با نرخ یارانه‌ای در فروشگاه‌های دولتی به فروش می‌رساند. تا زمانی که نفت با قیمت بالا به فروش می‌رسید، این سیستم افتان و خیزان به کار خود ادامه می‌داد. ولی با سقوط آزاد قیمت نفت اقتصاد ونزوئلا وارد رکودی عمیق شد و سیستم به یک باره فرو ریخت.

جنگ اقتصادی

اپوزیسیون نیکلاس مادورو، وزیر امور خارجه دولت چاوز، که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۳ با اختلاف ۱/۵ درصدی نسبت به نامزد حزب اپوزیسیون به پیروزی رسید، این بحران را «جنگ اقتصادی» می‌نامد و دست آمریکا و شرکت‌های خصوصی را پس پرده این اتفاقات می‌بیند.

زمانی که چاوز در سال ۱۹۹۸ به پیروزی قاطع انتخاباتی دست یافت، مدل اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال در ونزوئلا در حال فرو ریختن بود. در آن زمان تنها دوراه پیش روی ونزوئلا قرار داشت. ترمیم و بازسازی اقتصاد نئولیبرالی - پایهریزی سیاستی که با حفظ «منطق سوددهی» به بازار لطمه نزنند و در عین حال وعده‌ی بهبود کیفیت زندگی، خصوصاً در طبقات فرودست را دهد - یا حرکت به سمتی دیگر و تلاش برای ساختن یک بدیل سیاسی نوین. چاوز راه دوم را برگزید.

دولت بولیواری چاوز توانست در طول ۱۰ سال اصلاحات گسترده‌ای را در ونزوئلا رقم زند و کیفیت زندگی مردم این کشور را به شکل چشمگیری بهبود بخشد. اعلام سوسیالیسم به عنوان هدف انقلاب بولیواری، با توسعه سیاسی همراه شد. توده‌های انقلابی و رئیس‌جمهور یکدیگر را به ادامه راه تشویق می‌کردند. میلیون‌ها نفر از مردم ونزوئلا در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی فعال شدند تا بتوانند سرنوشت خود را در دست گیرند. کارگران کارخانه‌های متعددی را به اشغال خود درآوردند، شرکت‌های زیادی مصادره و ملی اعلام شدند. دولت چاوز در طول ۱۴ سال، بخش‌هایی از صنعت نفت، صنعت نیرو، ارتباطات و مخابرات، بخشی از معادن و صنعت آهن، سیمان و فولاد را ملی کرد و یک چهارم نظام بانکی را تحت نظارت دولت درآورد. پروژه ملی‌سازی چاوز اما صنایع و واحدهای کوچک اقتصادی را هدف نگرفت، و در تحقق پروژه ملی‌سازی صنایع بزرگ هم نتوانست توفیق کامل به دست آورد. برای مثال تنها ۲۰ درصد از صنعت سیمان در تملک دولت و مردم ونزوئلاست. بنابر گزارشی که اکنون میست در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده، دو سوم اقتصاد ونزوئلا در آن سال همچنان در سیطره تجارت خارجی، بخش خصوصی و شرکت‌های بین‌المللی بوده است.

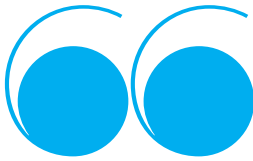
نقش قیمت نفت در این دوره (که در سال ۲۰۰۸ به اوج خود، بشکه ای ۱۴۰ دلار رسید) در پیشبرد اهداف انقلاب به هیچ‌وجه قابل کتمان نیست. دولت با هزینه کرد درآمد نفت در برنامه‌های اجتماعی، توانست فقر مطلق را از ۲۳/۴ درصد در سال ۱۹۹۹، به ۸/۵ درصد در سال ۲۰۱۱ برساند و پایگاه اجتماعی مستحکمی در طبقات فرودست این کشور برای خود ایجاد کند. سیاستی که مخالفان

میراث اقتصادی

واریت

نیکلاس مادورو، وزیر امور خارجه دولت چاوز که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۳ با اختلاف ۱/۵ درصدی نسبت به نامزد حزب اپوزیسیون به پیروزی رسید، بحران فعلی را «جنگ اقتصادی» می‌نامد و دست آمریکا و شرکت‌های خصوصی را پس پرده این اتفاقات می‌بیند.





با سقوط قیمت نفت، امسال در آمد دولت تا ۴۰ درصد کاهش خواهد یافت. ونزوئلا حدود ۱۲۰ میلیارد دلار به وام دهندگان خارجی بدهکار است و امسال باید ۷ میلیارد دلار از آن را بپردازد

آشنا شد. در ادامه او به پرو و پاناما سفر کرد و تحت تأثیر تفکرات چپگرایانه‌ی خوان آلوارادو رئیس‌جمهور پرو و عمر تورخوس رهبر پاناما قرار گرفت. در سال ۱۹۷۵ از آکادمی نظامی فارغ‌التحصیل شد و به عنوان افسر مخابرات، در یک رسته ضدشورش ارتش ونزوئلا مشغول به خدمت شد. در طول سال‌هایی که در ارتش مشغول مبارزه با گروه‌های چپگرای مارکسیست بود، از رویه ارتش در مواجهه با مخالفان، شکنجه‌ی آنها و نیز فساد موجود در ارتش انتقاد می‌کرد. او نسبت به سیاست‌های دولت ونزوئلا نیز بدبین بود و اعتقاد داشت مردم فقیر ونزوئلا سهمی از ثروت نفتی این کشور ندارند.

در سال ۱۹۷۷ چاوز به همراه دو تن از همزمانش جنبشی انقلابی به نام ارتش آزادیبخش مردم ونزوئلا را در بدنه نیروهای مسلح این کشور بنیان گذاشتند که از سربازان ارتشی تشکیل شده بود و با اینکه برنامه مشخصی برای اقدام مستقیم نداشت، به دنبال راه میانه‌ای بین سیاست‌های راستگرایانه دولت و تفکرات افراطی حزب کمونیستی پرچم سرخ می‌گشت. پنج سال پس از آن چاوز گروه محرمانه دیگری در دل ارتش بنیان گذاشت که ابتدا ارتش انقلاب بولیواری - ۲۰۰ نام داشت و در ادامه با نام جنبش انقلاب بولیواری - ۲۰۰ شناخته شد.

در دوران جنگ سرد و در طول سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۹۰ ونزوئلا با عنوان «آمریکای کوچک منطقه» شناخته می‌شد، اصطلاحی که برای نامیدن متحدین آمریکا در منطقه به کار می‌رود. در سال ۱۹۸۹، کارلوس پرز میانه‌رو، با وعده مقابله با سیاست‌های اقتصادی دولت آمریکا و صندوق بین‌المللی پول به مقام ریاست جمهوری ونزوئلا رسید، اما پس از رسیدن به قدرت، نه تنها با این سیاست‌ها مقابله نکرد بلکه سیاست‌های اقتصادی نتولیبرال مورد حمایت آمریکا و صندوق بین‌المللی پول را در ونزوئلا به اجرا رساند، مسئله‌ای که خشم مردم را در پی داشت. پرز پیش از آن بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ نیز سکان ریاست جمهوری ونزوئلا را در دست داشت و توانسته بود به لطف درآمد بالای حاصل از فروش نفت، شرایط نسبتاً باثباتی در حوزه اقتصاد ونزوئلا ایجاد کند، از این دوران با عنوان «ونزوئلای سعودی» یاد می‌شود. او که با شعارهای تند علیه سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول برای دومین بار به قدرت رسیده بود، در متن بحران اقتصادی سال‌های ۸۹ تا ۹۳، با پرچمی ناگهانی به سمت گشودن درهای بازار آزاد رفت و خصوصی‌سازی وسیعی را در حوزه صنایع کلان آغاز کرد. او برای ترمیم سیستم اقتصادی، روی به سوی صندوق بین‌المللی پول آورد، و سیاست‌های ریاضت اقتصادی و قطع بودجه‌های رفاهی - اجتماعی را در دستور کار قرار داد.

شورش کاراکازو، واقعه‌ای که با عنوان «روزی که ونزوئلا را تکان داد» شناخته می‌شود، در اعتراض به بحران ناشی از اصلاحات

دولت برای اینکه بتواند هزینه برنامه‌های اجتماعی را تأمین کند، به چاپ بی‌رویه اسکناس بدون پشتوانه روی آورد. در نتیجه بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۵، میزان نقدینگی در ونزوئلا ۱۵ هزار درصد افزایش یافت.

خروج عمده سرمایه از کشور در کنار بازار سیاه ارز، و افزایش قابل توجه نقدینگی در دوران رکود، ابرتورم ۱۸۰ درصدی را برای ونزوئلا در پی داشت. نرخ برابری دلار، از ۱۸۷ بولیوار در ژانویه ۲۰۱۵ به بیش از ۱۲۰۰ بولیوار در فوریه ۲۰۱۶ رسید. و این نرخی است که امروز برای محاسبه قیمت فروش کالا در بازار سیاه به کار می‌رود. کاهش واردات و تولید، کمبود کالاهای اساسی در فروشگاه‌های دولتی و گسترش چشمگیر بازار سیاه را در پی داشت.

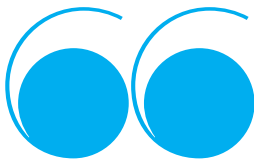
دولت در دو سال گذشته چندین مرتبه حداقل حقوق کارگران را افزایش داده است. حداقل حقوق در نوامبر سال گذشته ۱۰ هزار بولیوار بود و اکنون به ۱۵ هزار بولیوار به علاوه ۱۸ هزار بولیوار کوپن برای تهیه مواد غذایی می‌رسد. با این وجود حقوق کارگران کفاف تهیه مواد غذایی در بازار آزاد را نمی‌دهد. کمبود مواد غذایی فساد گسترده‌ای در تمامی سطوح نیز به وجود آورده است و کالاهای دولتی به طریقی سر از بازار سیاه درمی‌آورند. هرگونه اقدام سرکوب گرانه علیه بازار سیاه، گرچه لازم است اما محکوم به شکست است. زیرا دلیل ریشه‌ای ایجاد این بازار، به عدم توانایی دولت در تأمین منابع مالی برای تهیه محصولات غذایی کافی برای پاسخ به تقاضای موجود، و عدم تمایل بخش خصوصی برای تولید و عرضه این محصولات با قیمت مصوب دولتی باز می‌گردد.

بنابراین می‌توان یکی از دلایل اصلی ناپایدار بودن این مدل اقتصادی را، شورش «طبیعی» تولیدکنندگان سرمایه‌دار علیه هر اقدامی جهت کنترل عملکرد عادی بازار آزاد به حساب آورد و این معنی واقعی «جنگ اقتصادی» است که دولت بولیواری سال‌هاست در موردش صحبت می‌کند.

اما سوالی که بیش از همه ذهن افراد پیگیر سیاست آمریکای لاتین را درگیر می‌سازد، این است که مادورو تا چه حد به میراث انقلاب بولیواری چاوز در ونزوئلا وفادار بوده است، انقلابی که چه چاوز را قهرمان مبارزه با امپریالیسم و منجی مردم بدانیم، چه دلکی پوپولیست و عوام‌فریب، نتایج اقتصادی و اجتماعی ملموسی داشته است.

هوگو چاوز در سال ۱۹۵۴ در خانواده‌ای از طبقه کارگر به دنیا آمد. تولد او با کودتای سازمان سیا در گواتمالا مصادف شد. کودتایی که جنگ داخلی ۳۶ ساله و مرگ ۲۰۰ هزار گواتمالایی را در پی داشت. در ۱۷ سالگی به آکادمی علوم نظامی ونزوئلا پیوست و در همین دوران با افکار سیاسی سیمون بولیوار و ایزکوئیل زامورا

عصر چاوز



مخالفان راست‌گرای دولت ونزوئلا، بحران را نتیجه دخالت دولت در اقتصاد از طریق کنترل قیمت‌ها و مالکیت دولتی، در یارانه‌ها و صرف هزینه‌های دست‌ودلبازانه برای برنامه‌های رفاه اجتماعی می‌دانند

سرمایه‌داری همچنان مدل کارآمدی برای اقتصاد ونزوئلا به شمار می‌آید، البته مدل اقتصادی که او در نظر داشت، اقتصاد بازار اجتماعی (سرمایه‌داری رایینی-آلمانی) بود، نه اقتصاد نئولیبرالی مورد حمایت آمریکا. چاوز در این دوران همچنان از خط‌مشی‌های صندوق بین‌المللی پول پیروی و سرمایه‌داران خارجی را تشویق به سرمایه‌گذاری در ونزوئلا می‌کرد.

چاوز در دوره نخست رئیس‌جمهوری، برنامه‌ی رفاه اجتماعی خود با عنوان طرح بولیوار-۲۰۰۰ را در دهمین سالگرد شورش کاراکاس آغاز کرد. بر اساس این طرح، ۷۰ هزار سرباز ونزوئلایی برای بازسازی جاده‌ها و بیمارستان‌ها، ارائه خدمات رایگان پزشکی و واکسیناسیون و پخش غذا به مناطق حاشیه‌ای و فقیرنشین گسیل شدند.

در آغاز قرن بیست و یکم، ونزوئلا پنجمین صادرکننده نفت خام در سطح جهان بود و نفت ۸۵ درصد صادرات این کشور را تشکیل می‌داد و اقتصاد کشور را قبضه کرده بود. دولت‌های پیش از چاوز در پی خصوصی‌سازی صنعت نفت بودند و شرکت‌های آمریکایی سهم قابل ملاحظه‌ای در کنترل نفت ونزوئلا داشتند، اما دولت چاوز قصد داشت با ملی کردن منابع طبیعی کشور، کنترل این منابع را به شرکت دولتی نفت ونزوئلا بازگرداند. در سال ۲۰۰۱ دولت لایحه جدیدی به مجلس ارائه کرد که مطابق آن اختیارات دولت در حوزه صنعت نفت افزایش می‌یافت. با اجرایی شدن این قانون، مالیات شرکت‌های خصوصی حوزه نفت افزایش می‌یافت و شرکت‌های جدید نیمه خصوصی، که ۵۱ درصد از سهام‌شان در اختیار شرکت دولتی نفت بود تأسیس می‌شدند.

پس از پیروزی در انتخابات ۲۰۰۶، چاوز وعده داد انقلاب را گسترش خواهد داد. در سال ۲۰۰۶ چاوز حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا (PSUV) را تأسیس کرد و از اعضای احزاب

چپ‌گرا خواست با انحلال حزب خود، به این حزب بپیوندند. در سال ۲۰۰۷ دولت بولیواری کمیسونی برای بازنگری در قانون اساسی تشکیل داد. کمسیون پیشنهاد افزودن بندهای جدیدی به قانون اساسی را ارائه داد، که ساعات کاری در هفته را کاهش می‌داد، حقوق آفریقایی‌های ونزوئلا را به رسمیت می‌شناخت، و تبعیض در استخدام بر مبنای گرایش جنسیتی را از میان بر می‌داشت، و هم چنین بر اختیارات رئیس‌جمهور می‌افزود، دوره ریاست جمهوری را به ۷ سال افزایش می‌داد و محدودیت دو دوره‌ای ریاست جمهوری را حذف می‌کرد. دولت در دسامبر ۲۰۰۷ این تغییرات را به همه‌پرسی گذاشت. این همه‌پرسی با استقبال روبرو نشد، تنها ۵۶ درصد حائزان شرایط رأی دادند و بیش از نیمی از آنها با این تغییرات مخالفت کردند. این اولین شکست چاوز در ۱۳ انتخاباتی بود که از زمان به قدرت رسیدن بر گزار کرده بود. در سال ۲۰۰۹ رفراندوم

ایوزیسون
و مخالفت‌ها

دور نخست
ریاست جمهوری

اقتصادی تجویز شده توسط صندوق بین‌المللی پول، و جهش ناگهانی قیمت بنزین در نتیجه حذف یارانه‌ها شکل گرفت. اعتراض کارگران حاشیه‌نشین به افزایش قیمت بلیت اتوبوس در روز ۲۷ فوریه ۱۹۸۹، به سرعت به پایتخت کشیده شد و شهر کاراکاس را فرا گرفت. پرز برای مقابله با اعتراضات و تظاهرات مردم، ارتش را به میدان فراخواند و به سرکوب خشونت‌آمیز معترضان پرداخت. چاوز که در آن روز به دلیل بیماری در بیمارستان بستری بود، قتل عام مردم را محکوم و طرح‌ریزی کودتایی نظامی را برای برکناری پرز آغاز کرد. کودتا با اسم رمز عملیات زامورا صبح روز ۴ فوریه ۱۹۹۲ آغاز شد و پس از خیانت چند تن از عوامل آن، حاضر نشدن عده‌ای دیگر و بر اثر اشتباهات و اتفاقات پیش‌بینی نشده، با شکست روبرو شد. پرز از کاخ ریاست جمهوری گریخت و چاوز به همراه چند تن از هم‌زمانش دستگیر شدند. چاوز پس از دستگیری بالباس نظامی در مصاحبه‌ای تلویزیونی ظاهر شد و از عوامل باقی مانده‌ی کودتا خواست تا سلاح خود را بر زمین بگذارند. این اتفاق باعث مطرح شدن نام چاوز در بین مردم ونزوئلا شد. حالا او به عنوان فردی که در برابر فساد دولتی برپا خاسته شناخته می‌شد. یک سال پس از آن، پرز به اتهام فساد مالی استیضاح و از کار برکنار شد. در سال ۱۹۹۴ رافائل کالدرای میانه‌رو رئیس‌جمهور ونزوئلا شد و چاوز را از زندان آزاد کرد. چاوز که از ادامه خدمت در ارتش محروم شده بود، سفرهای داخلی و خارجی خود را جهت جلب حمایت برای جنبش بولیواری آغاز کرد. در همین دوران چاوز به باری حامیان حزب سیاسی «جنبش جمهوری پنجم» را تأسیس کرد تا از کاندیداتوری او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۸ حمایت کنند. در نهایت چاوز موفق شد با کسب ۵۶/۲۰ درصد آرا در سال ۱۹۹۸، به مقام ریاست جمهوری برسد. بر اساس یک تحقیق دانشگاهی، مشخص شد که شاکله اصلی رأی‌دهندگان به چاوز را در این انتخابات، قشر فقیر ونزوئلا، و نیز افرادی از طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دادند که با افت سطح استاندارد زندگی در دهه‌های منتهی به این انتخابات، امید خود را به دولت‌های راست‌گرا از دست داده بودند.

چاوز در آغاز راه ریاست جمهوری سیاستی معتدل در پیش گرفت که مؤلفه‌هایی از سرمایه‌داری و چپ میانه در آن مشاهده می‌شد و شبیه به سیاست‌های سیاستمداران چپ‌گرای معاصر در آمریکای لاتین، نظیر لولا رئیس‌جمهور برزیل بود. او افرادی از هر دو سوی طیف سیاسی را به مشاغل کلیدی گماشت، از جمله وزیر اقتصاد دولت کالدرای که در منصب خود باقی ماند و بازرگانی به نام روبرتو مندینی که به ریاست شرکت دولتی نفت ونزوئلا منصوب شد. مخالفان چاوز از این گروه با نام «بورژواهای بولیواری» یاد می‌کردند. چاوز در آغاز کار اعتقاد داشت که



۸

راه میانه

در سال ۱۹۷۷ چاوز به همراه دو تن از همزمانش جنبشی انقلابی به نام ارتش آزادیبخش مردم ونزوئلا را در بدنه نیروهای مسلح این کشور بنیان گذاشتند که از سربازان ارتشی تشکیل شده بود و با اینکه برنامه مشخصی برای اقدام مستقیم نداشت، به دنبال راه میانه‌ای بین سیاست‌های راستگرایانه دولت و تفکرات افراطی حزب کمونیستی پرچم سرخ می‌گشت.

۱۱

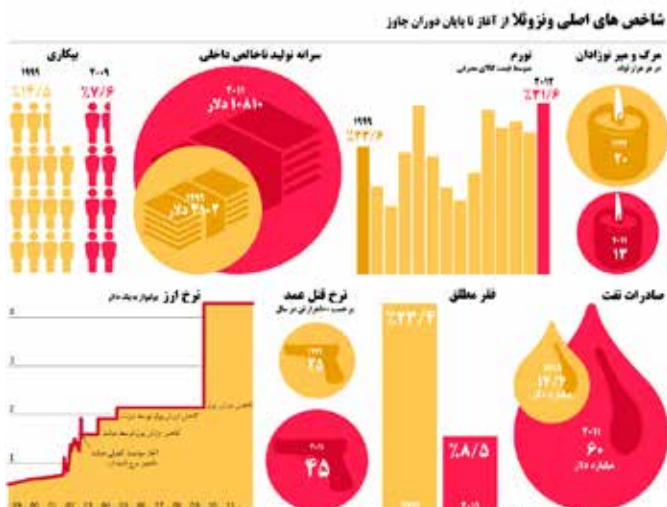
برنامه‌های دیگر از قبیل تغذیه رایگان در مدارس (شامل ۳ وعده غذایی در روز برای بیش از ۴ میلیون دانش آموز)، مرگ و میر ناشی از سوء تغذیه در ونزوئلا ۵۰ درصد کاهش یافت. در زمینه بهداشت و درمان، با اجرای طرح «بهداشت در محله» بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ دولت ونزوئلا ۴۶۵۹ مرکز خدمات درمانی در دو سطح کلینیک و بیمارستان در محله‌های حاشیه‌ای و فقیرنشین افتتاح کرد. کمیته‌های مردمی این مراکز را مدیریت می‌کردند و خدمات درمانی به رایگان در اختیار مردم قرار گرفت. بیش از ۱۵ هزار پزشک کوبایی در این مراکز خدمت مشغول خدمت بودند. در سال ۲۰۱۴، در جشنی که به مناسبت یازدهمین سال اجرای این برنامه برگزار شد، دولت ونزوئلا اعلام کرد که بیش از ۱۰ هزار کلینیک از این نوع در کشور افتتاح شده است. در زمینه مسکن، با اجرای برنامه زیستگاه، قرار بود ۲ میلیون واحد مسکونی در طول ۷ سال ساخته شده و در اختیار بازنشستگان، کارگران، و دیگر اقشار آسیب‌پذیر ونزوئلا قرار گیرد. در زمینه حقوق قبائل بومی ونزوئلا نیز برنامه‌ای از سوی وزارت محیط زیست و منابع طبیعی طراحی و اجرا شد که بر اساس آن، حق مالکیت قبائل بومی بر زمین‌های محل سکونت خود به رسمیت شناخته می‌شد و قوانین حقوق بشر در مورد اجتماعات متعدد بومی در این کشور اعمال می‌شد. برای ایجاد اصلاحات ارضی، طرحی با نام «مأموریت زامورا» در سال ۲۰۰۱ تصویب و ۳ مؤسسه برای اجرای آن مقرر گردید. بر اساس این طرح، محدودیتی برای ابعاد زمین‌های در مالکیت اشخاص و مؤسسات خصوصی در نظر گرفته شد که بسته به شرایط، بین ۱ تا ۵۰ کیلومتر مربع متغیر بود. برای زمین‌های لم‌یزرع مالیات در نظر گرفته شد و برنامه‌ای برای بازتوزیع زمین‌های خصوصی، که دولت با جبران خسارت مالکین آن‌ها را مصادره کرده بود در نظر گرفته شد. افرادی که بین ۱۸ تا ۲۵ سال سن داشتند می‌توانستند از مزایای بازتوزیع زمین بهره ببرند. همچنین برنامه‌هایی برای توسعه در مناطق روستایی طراحی و اجرا شد که به تشویق مهاجرت معکوس (از شهر به روستا)

دیگری برای حذف محدودیت دو دوره‌ای تمام مناصب انتخابی دولتی برگزار شد، و این بار با تأیید ۵۴ درصد رأی‌دهندگان، امکان انتخاب مجدد چاوز به ریاست جمهوری به وجود آمد. مراسم تحلیف رئیس‌جمهور که قرار بود روز ۱۰ ژانویه ۲۰۱۳ برگزار شود، به علت وخامت حال چاوز که در کوبا مشغول درمان بود به تعویق افتاد. در نهایت با اعلام مرگ چاوز در روز ۵ مارس ۲۰۱۳، نیکلاس مادورو معاون او موقتاً جانشین رئیس‌جمهور شد.

چاوز، از سال ۱۹۹۸ که برای اولین بار به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، تا مارس ۲۰۱۳ که مرگش فرا رسید، سیاست‌های اقتصاد سوسیالیستی دموکراتیک را طرح و به تصویب مجلس رساند. این سیاست‌ها در حوزه داخلی شامل بازتوزیع ثروت، اصلاحات ارضی، و دموکراتیزه کردن اقتصاد از طریق واگذاری مدیریت کارخانه‌ها و مؤسسات به کارگران و ایجاد تعاونی‌های کاری بود. با افزایش قیمت نفت در آغاز قرن بیست و یکم، چاوز «مأموریت‌های بولیواری» خود را آغاز کرد. هدف از این مأموریت‌ها، ارائه خدمات عمومی جهت بهبود وضع اقتصادی، فرهنگی و شرایط اجتماعی کشور بود. این مأموریت‌ها متضمن ساخت چندین هزار کلینیک درمانی رایگان برای طبقات فرودست، و تصویب یارانه برای خواروبار و مسکن بود.

در حوزه آموزش، ۳ برنامه برای سوادآموزی به بزرگسالان، دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل در دبیرستان، و آموزش عالی رایگان از سال ۲۰۰۳ به اجرا گذاشته شد. در زمینه تغذیه، با اجرای مأموریت بولیواری مرگال و راهاندازی فروشگاه‌های دولتی با همین نام، غلات، لبنیات و گوشت با کیفیت قابل قبول و قیمت یارانه‌ای (تا ۵۰ درصد پایین‌تر از قیمت بازار آزاد) در اختیار مردم ونزوئلا قرار گرفت. قرار بود با اجرای این برنامه، از وابستگی ونزوئلا به واردات مواد غذایی نیز کاسته شود. با اجرای این برنامه، در کنار

مأموریت‌های بولیواری



۸

موفقیت در اصلاحات در مانی

در زمینه بهداشت و درمان، با اجرای طرح «بهداشت در محله» بین سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ دولت ونزوئلا ۴۶۵۹ مرکز خدمات درمانی در دو سطح کلینیک و بیمارستان در محله های حاشیه ای و فقیرنشین افتتاح کرد. کمیته های مردمی این مراکز را مدیریت می کردند و خدمات درمانی به رایگان در اختیار مردم قرار گرفت. بیش از ۱۵ هزار پزشک کوبایی در این مراکز خدمت مشغول بودند

می پرداخت. برنامه ای هم برای حفظ جنگل ها و منابع طبیعی ونزوئلا در نظر گرفته شد که با بسیج کردن مردم در مناطق روستایی و واگذاری امور به افراد محلی، در پی ترویج کشاورزی پایدار و توقف جنگل زدایی بود. در کنار این ها دولت ونزوئلا برنامه هایی برای اصلاح ساختار اقتصادی - اجتماعی، و نیز فرهنگ ونزوئلا در نظر گرفته بود. هدف از این برنامه ها، درگیر ساختن شهروندان عادی کشور در پروژه های توسعه پایدار اجتماعی، تقویت هویت ملی، تشویق جوانان به آموختن موسیقی و نیز حضور فعال در ارتش بود.

فساد در ونزوئلا

گرچه فساد در تاریخ ونزوئلا ریشه دارد و با اکتشاف نفت در قرن بیستم، فساد سیاسی در این کشور به مراتب گسترده تر شده است. با وجود دشواری هایی که در راه سنجش دقیق و قابل اطمینان فساد وجود دارد (با در نظر گرفتن این مطلب که دولت ونزوئلا آماری در این زمینه منتشر نمی کند) سازمان غیردولتی شفافیت بین المللی که برای مبارزه با فساد و افزایش آگاهی در مورد آن تلاش می کند، ونزوئلا را در رده ی هشتم فاسدترین کشورهای جهان قرار داده است. به عقیده گروه های مخالف دولت ونزوئلا، نارضایتی مردم از وجود فساد، از دلایل اصلی ناآرامی های سال ۲۰۱۴ بوده است. چاوز در سال ۹۸ در آغاز دوران ریاست جمهوری، از بین بردن فساد دولتی را در کنار تصویب قانون اساسی جدید و مبارزه با فقر و محرومیت اجتماعی از اهداف اصلی دولت خود اعلام کرد. در سال ۲۰۰۶ و با تأسیس حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا، قرار بود اصلاحات در این کشور با برنامه های اجتماعی جدید، تنوع بخشی به اقتصاد و ترویج مردم سالاری مستقیم تکمیل شود. اما حزب به سرعت به ابزاری برای کنترل از بالا تبدیل شد، که تجلی سیاسی دولتی متمرکز است، نه دموکراسی مستقیم و مردمی. در نتیجه فساد که چاوز قول داده بود از بین ببرد، در کشور رشد و نمو یافت. مفهومی که چاوز از «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» در نظر داشت، متضمن حرکتی مردمی بود که مقامات دولتی را در برابر پایگاه اجتماعی خود به معنی واقعی کلمه «مسئول» و پاسخگو می ساخت.

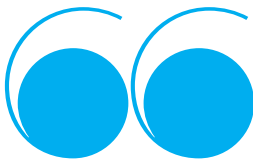
کارنامه انقلاب بولیواری

بر اساس گزارشی که کمیسیون حقوق بشر سازمان کشورهای آمریکایی در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده است، دولت ونزوئلا در زمان چاوز دستاوردهای قابل توجهی در زمینه آموزش، بهداشت و درمان و فقر، و نیز پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی غیر قابل کتمان کسب کرده بود. بر اساس گزارش سازمان ملل، کیفیت زندگی نیز در این دوران بهبود یافته بود، ضریب جینی، مقیاسی برای اندازه گیری نابرابری درآمد، در ونزوئلا از ۰/۴۹۵ در سال ۹۸ به

۰/۳۹ در سال ۲۰۱۱ رسیده بود، در کل نیمکره غربی، تنها کانادا رتبه بهتری از ونزوئلا داشت. نرخ سواد بین ونزوئلایی های بالای ۱۵ سال به ۹۵ درصد رسیده بود که یکی از بالاترین رقم ها در منطقه به شمار می آمد. نرخ فقر بر اساس آمار مؤسسه ملی آمار ونزوئلا از ۴/۸ درصد در سال ۹۹ به ۳۲ درصد در سال ۲۰۱۳ رسید، فقر مطلق در همین دوره زمانی، از ۲۳ درصد به ۸/۵ درصد کاهش یافته بود. نرخ مرگ و میر نوزادان از ۲۰ مرگ به ازای هر ۱۰۰۰ تولد در سال ۹۹ به ۱۳ مرگ در سال ۲۰۱۱ رسید. نرخ بیکاری نیز با کاهش قابل توجه، از ۱۴/۵ درصد در سال ۱۹۹۹ به نصف تقلیل یافته و به ۷/۵ درصد در سال ۲۰۱۳ رسیده بود. تولید ناخالص ملی ونزوئلا نیز بیش از دوبرابر افزایش یافت و از ۴۱۰۵ دلار در سال ۹۹ به ۱۰۸۱۰ دلار در سال ۲۰۱۳ به ۱۲۲۱۳ دلار رسید (که بخشی از آن حاصل افزایش صادرات و قیمت نفت در این دوره بود).

شکنا

مخالفان چاوز در تمام این سال ها، چاوز را به عوام فریبی و پوپولیسم متهم و سیاست های اقتصادی او را بی حاصل و تلاش برای حفظ قدرت قلمداد می کردند. منتقدین بی وقفه در مورد ولخرجی در برنامه های خدمات اجتماعی، وابستگی اقتصاد به نفت و دخالت در اقتصاد از طریق کنترل قیمت غذا و ارز به او هشدار می دادند. منتقدین معتقد بودند که دولت ونزوئلا باید به جای صرف مازاد در آمد فروش نفت در برنامه های اجتماعی، مثل نروژ و دیگر کشورهای فروشنده نفت صندوق ذخیره ارزی تأسیس کند تا در زمان افت قیمت نفت از سقوط و فرپاشی اقتصاد پیشگیری کند. اما طبقات فرو دست ونزوئلا که تغییرات واقعی را در زندگی خود احساس کرده بودند، هر بار دوباره در پای صندوق های رأی حاضر می شدند، و در انتخاباتی که آزادی و سلامت آن ها را از سوی ناظرین بین المللی تأیید می شد، چاوز را مجدداً انتخاب می کردند. دولت بولیواری ونزوئلا به هیچ وجه با اقدامات خرابکارانه ی مخالفان غریبه نیست. این بار اما اوضاع فرق می کند. صف های طولانی فروشگاه های خالی، تورم افسار گسیخته و بحرانی که بیش از یک سال ادامه یافته و روز به روز وخیم تر می شود، مردم را از ادامه راه انقلاب دلسرد ساخته است، و این از دلایل اصلی اولین پیروزی مخالفان راست گرای دولت در ۱۸ سال گشته به حساب می آید، که در انتخابات سال گذشته مجلس ملی ونزوئلا رقم خورد. اما این پیروزی را نمی توان به حساب چرخش مردم به سوی احزاب راست گرا گذاشت، زیرا این احزاب با رأی نسبتاً پایینی (حدود ۳۰۰ هزار رأی) پیروز انتخابات شدند. اما حزب سوسیالیسم متحد در مقابل نسبت به انتخابات قبلی دو میلیون رأی کمتر کسب کرد، که حاصل عدم مشارکت حامیان این حزب در انتخابات بوده است. این مسئله برای وارثان چاوز حامل پیام مشخصی بود، پیامی که از سوی آنها نادیده گرفته شد. حزب سوسیالیست متحد در حال حاضر یک



با افزایش قیمت نفت در آغاز قرن بیست و یکم، چاوز «ماموریت‌های بولیواری» خود را آغاز کرد. هدف از این ماموریت‌ها، ارائه خدمات عمومی جهت بهبود وضع اقتصادی، فرهنگی و شرایط اجتماعی کشور بود

سیستماتیک و غیر قابل جبران محیط زیست قابل مشاهده است. به همین دلیل چاوز در دوران زمامداری از صدور مجوز بهره‌برداری در این منطقه خودداری می‌کرد.

سوالی که باقی می‌ماند، این است که چرا با وجود تأثیر فاجعه بار بحران بر زندگی طبقه فرو دست و متوسط روبه پایین، مردم هنوز به پا نخواستند؟ در حالی که بحران‌های مشابه قبلی با تظاهرات و اعتراضات گسترده مردمی، مثل شورش کاراکاس در سال ۱۹۸۹ روبرو شده بودند.

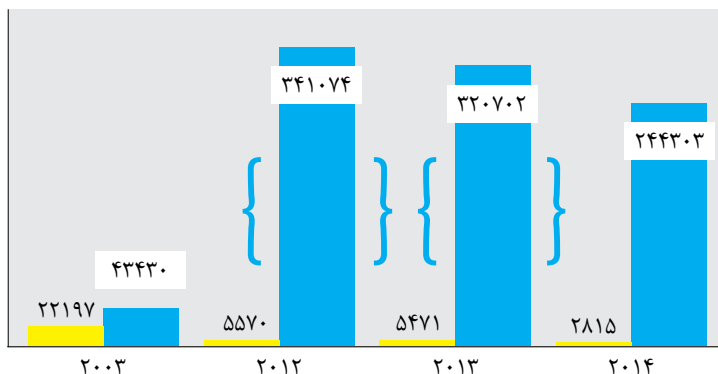
چه کسی
منجی ونزوئلا
خواهد شد؟

آرامش نسبی فعلی، که با وجود تظاهرات پراکنده و غارت فروشگاه‌ها همچنان بر کشور حاکم است، به دلیل ناآگاهی مردم نسبت به ابعاد گسترده‌ی فساد، سوءمدیریت در حوزه اقتصاد و یا امنیتی شدن روزافزون اجتماع نیست. آرامش مصیب‌بار فعلی همچنان برقرار است، زیرا مردم عادی ونزوئلا هنوز به آرمان‌ها و میراث انقلاب بولیواری وفادار هستند. گرچه نمی‌توان حدس زد این آرامش تا کی برقرار خواهد ماند. در مورد انگیزه‌های حزب راست‌گرا تردیدی در کار نیست. قصد آنها بازگشت به اوضاع پیش از انقلاب و برقراری نظام قبلی است. حزب سوسیالیست و دولت چاویستایی نیز نیروهایی را که در سال ۲۰۰۲ در برابر کودتا علیه چاوز مقاومت کردند خلع سلاح کرده و از بسیج باز داشته‌اند. در سال ۲۰۰۲، مردم موضوع تاریخ خود بودند، اما امروز این نقش را طبقه‌ای بوروکراتیک و فاسد از آن خود کرده است، طبقه‌ای که با عناصر نظامی در هم آمیخته و از موقعیت خود برای کسب سود به نام انقلاب بولیواری استفاده می‌کند. آینده از روزی آغاز خواهد شد که جنبش مردمی، که در گذشته به سرعت شکل گرفته بود، دوباره صحنه‌ی تاریخ را به اشغال خود درآورد، و با درس گرفتن از اشتباهات گذشته، به تلاش برای احقاق حق خود ادامه دهد.

۱۱

V

افزایش ارزش، کاهش وزن
سستون آبی میزان واردات دارو
به میلیون کیلوگرم و ستون زرد
ارزش واردات دارو به میلیون
دلار را نمایش می‌دهد.



میلیون عضو دارد، که غالب آنها کارمندان دولتی و یا ماموران و رهبران سیاسی محلی هستند. به عبارت دیگر این حزب اکنون تبدیل به ابزاری برای حفظ قدرت سیاسی و توزیع ثروت و قدرت شده است. اما مسئله‌ای که بیش از همه در مورد بحران کنونی جلب توجه می‌کند، این است که نه مخالفان راست‌گرا و نه نیروهای دولتی راه حلی برای بحران در نظر ندارند. از زمان پیروزی در انتخابات، حزب راست‌گرا طرح‌هایی برای خصوصی کردن شرکت‌های دولتی، ملغی کردن برنامه‌های اجتماعی و برکناری مادورو از قدرت ارائه داده است. طرح حزب راست‌گرا برای لغو برنامه‌های اجتماعی حزب سوسیالیست، اقدامات موریسیو ماکری رئیس‌جمهور جدید آرژانتین و نیز طرح‌هایی که تمر، جانشین موقت رئیس‌جمهور برزیل، در نظر دارد را در خاطر تداعی می‌کند.

دولت مادورو در مقابل مجموعه‌ای از برنامه‌های جدید ارائه کرده است، که به نظر نمی‌رسد در مقابل بحران فراگیر کاری از پیش ببرند. این برنامه‌ها با وزارتخانه‌ها و معاونت‌های جدید، در پی ایجاد «اقتصاد مولد» جدا از صنعت نفت هستند. اما دولت بدون درآمد نفت، به واقع ورشکسته به حساب می‌آید (با این وجود همچنان بدهی‌های خارجی را در موعد مقرر پرداخت می‌کند).

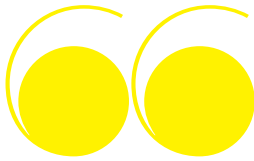
اعلام وضعیت فوق‌العاده از سوی مادورو، در واقع اعتراف او بود به شکست در مقابله موثر با بحران. اما تشخیص انگیزه اصلی مادورو چندان دشوار نیست. وضعیت فوق‌العاده بعضی از اختیارات در نظر گرفته شده در قانون اساسی را موقتاً ملغی می‌کند، حق برگزاری همه‌پرسی برای برکناری رئیس‌جمهور از آن جمله است. مادورو با دفع اقدامات حزب مخالف برای برکناری خود، در واقع به یکی از ابزارهای دموکراتیکی که چاوز در قانون اساسی گنجانده بود، خیانت کرده است. شکی نیست که سرمایه‌داران ونزوئلایی در احتکار کالا دست دارند، و نیز سرمایه‌ای که از کشور خارج می‌شود، در صورتی که دوباره به ونزوئلا بازگردد تنها صرف احتکار می‌شود، نه سرمایه‌گذاری داخلی. ولی نباید این مسئله را فراموش کرد که هر دو طرف دعوای سیاسی از این وضع سود برده‌اند. و در حالی که سیاستمداران دو طرف مدام یکدیگر را متهم می‌کنند، تشخیص آنها از هم، دیگر چندان ساده نیست. برای مثال، یکی از معاونین اقتصادی فعلی مادورو، تاجری به نام پز ابد است که از طرفداران اقتصاد بازار آزاد به حساب می‌آید. تصمیم اخیر دولت مادورو را نیز می‌توان خیانت قطعی به آرمان‌ها و وعده‌های انقلاب بولیواری به حساب آورد. در اواخر ماه می، دولت ونزوئلا با امضای ۱۵۰ موافقت‌نامه، امتیاز بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن بخش آمازون ونزوئلا را به چند شرکت خارجی فعال در بخش نفت و معدن واگذار کرد. اسامی این شرکت‌ها هنوز منتشر نشده است. آثار منفی استخراج معادن اکنون در سرتاسر حوضه آبریز رودخانه آمازون، به شکل آلودگی آب، آوارگی قبایل بومی، و تخریب

قلم و رفاه

فرهنگ

درباره دو کتابی که به
تازگی درباره زندگی
و اندیشه جان مینارد
کینز چاپ شده‌اند

اقتصاددان در حوزه عمومی



وقتی اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸-۹ از هم پاشید، تنها چیزی که بیشتر اقتصاددان‌ها، سیاستگذارها و تجار جوان درباره‌ی کینز می‌دانستند این بود که نیازی به شناخت او ندارند

جانان کریشنر

استاد اقتصاد سیاسی
بین‌الملل در دانشکده
حکومت دانشگاه کورنل

ترجمه:
عاطفه احمدی

مرد همه‌کاره

بریتانیا هم بود، همچنین خزانه‌دار کالج کینگ و از سال ۱۹۲۳ مدیر و صاحب‌امتیاز اصلی هفته‌نامه‌ی «نیشن اند انتیوم» (که بعدتر «دنو» استیت‌من و نیشن» نام گرفت).

بخش «کودک نابغه» در کتاب «مرد همه‌جانبه» درباره‌ی خانواده و سال‌های اولیه‌ی زندگی کینز بسیار قابل توجه است و به خوبی به‌ما یادآوری می‌کند که درباره‌ی یک نابغه‌ی با استعداد حرف می‌زنیم، پسری که در اولین سال تحصیل در کالج ایتون ۱۰ جایزه برد و در سال دوم ۱۸ جایزه را از آن خودش کرد. و بعد از آن جادر کمبریج، جایی که به‌بلوغ می‌رسید، عضو «حارون کمبریج» شد (یک انجمن فکری محرمانه که در سال ۱۸۲۰ پایه‌گذاری شد) که اعضایش برتراند راسل، جی.ای. مور فیلسوف و لیتون استراچی و لئونارد وولف بودند، بچه‌ها قدیمی‌تری که کینز راهم وارد بازی کردند.

فصل‌های دیگر کتاب (صاحب‌منصب، مرد حوزه‌ی عمومی و سیاستمدار) بخش‌های مهم‌تری از زندگی او را پوشش می‌دهند. در دهه‌ی ۱۹۱۰، کینز مدت کوتاهی در بخش خدمات دولتی دفتر هند به زحمت دوام آورد اما بعد از ایفای نقشی محوری در جلوگیری از بحران‌های سیاسی مرتبط با آغاز جنگ جهانی اول، در وزارت خزانه‌داری مشغول به کار شد و دفاتر ثبت ناپایدار بریتانیا و روابط حساس و اغلب پرتنش اقتصادی با ایالات متحده را مدیریت می‌کرد. کینز که نماینده‌ی اصلی وزارت خزانه‌داری در کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ بود، در اعتراض به ماهیت کوتاه‌نگرانه و ناکامل پیمان ورسای استعفا داد و کتاب درخشان و جنجالی «نتیجه‌ی اقتصادی صلح» را نوشت که برایش شهرتی جهانی به دنبال داشت.

همان‌طور که دیونپورت‌هاینز بررسی می‌کند، کینز در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در مرکز امور قرار داشت و در مهم‌ترین بحث‌های روز مشارکت می‌کرد (مانند مخالفت با تصمیم رئیس‌خزانگی آن زمان چرچیل برای بازگرداندن استاندارد طلا در سال ۱۹۲۶ که چرچیل هم با آن موافقت کرده بود) و همچنین شناخته‌ترین آثار پژوهشی‌اش را منتشر می‌کرد؛ از جمله «ساله‌ای در باب اصلاحات پولی»، «ساله‌ای در باب پول» (۱۹۲۳)، «نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره، پول» (۱۹۳۶). با این‌که «مرد همه‌جانبه» تمام تلاشش را می‌کند که از نظری شدن زیاد دوری کند، با این حال موفق می‌شود مانند همه‌ی زندگینامه‌های کینز، خوانندگان را از اشتباهات در مورد صفت «کینزی» بیرون آورد؛ در واقع کینز واقعی در برابر تورم اقتصادی بسیاری محتاط بود و معتقد بود که «بودجه‌ی معمول باید تمام مدت متوازن باشد» و اصرار داشت که «گر مشکل عدم اشتغال جدی شود، بی‌شک با کسری بودجه روبرو خواهیم شد، و مایلیم این اجازه را به خودم بدهم که از این پس در برابر

جان مینارد کینز یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌های قرن بیستم بود. با این حال جز گروه به نسبت کوچکی از طرفدارانش، کینز واقعی تا حد زیادی ناشناخته و تحسین نشده باقی مانده است و به کلیشه‌ها تقلیل داده شده یا نامش اغلب همچون صفت یا برچسب مورد استفاده قرار می‌گیرد، حتی با وجود اینکه با بیداری ایجادشده در پی بحران مالی جهانی به‌نوعی بازگشتی به صحنه داشت.

این خسران بزرگی است، چرا که فرصت شناخت و تحسین حیاتی حیرت‌انگیز و ذهنی درخشان را از ما می‌گیرد، همین‌طور فرصت آشنایی با اثری بزرگ و شگفت‌آور را که چه در صورت‌بندی و چه محتوا برای گستره‌ی عظیمی از چالش‌ها و بحران‌های معاصر راه کارهای زیادی ارائه می‌دهد. همان‌طور که رابرت اسکیدلسکی می‌نویسد، نخبگان برای فجایع اقتصادی دهه‌ی گذشته آمادگی نداشتند، چرا که «وقتی اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸-۹ از هم پاشید، تنها چیزی که بیشتر اقتصاددان‌ها، سیاستگذارها و تجار جوان درباره‌ی کینز می‌دانستند این بود که نیازی به شناخت او ندارند. کینز از کتاب‌های درسی، نشست‌ها و در حقیقت از آگاهی‌شان رخت بر بسته بود.»

اما ما می‌توانیم از حضور بیشتر کینز در گفت‌وگوهای عمومی و سیاستگذاری‌هایمان استفاده ببریم، درواقع به حضور او نیازمندیم. چطور می‌شود از نو به سراغ او رفت؟ دو کتاب تازه راه‌های متفاوتی را برای این هدف به‌مان ارائه می‌دهند. «مرد همه‌جانبه» نوشته‌ی تاریخ‌نویس برجسته ریچارد دیونپورت‌هاینز زندگی‌نامه‌ای غیر معمول از کینز ارائه می‌دهد، و تقریباً همه‌ی جنبه‌های زندگی و کار کینز را بررسی می‌کند، جز علم اقتصاد؛ رویکردی قابل ستایش که با کنار گذاشتن جنبه‌ی پژوهشگرانه، حیاتی پر بار، سرزنده، پراهمیت و حیرت‌انگیز را به‌مان نشان می‌دهد.

«آثار مهم کینز» به ویراست و با مقدمه و حاشیه‌نویسی‌ای از زندگی‌نامه‌نویس شناخته‌شده‌ی کینز، رابرت اسکیدلسکی، نیز خواننده را دوباره به سراغ کینز می‌برد اما این بار با موفقیت چشم‌گیری خواننده را به سراغ سرمنشأ اصلی و نوشته‌های دست اول خود استاد می‌برد.

«مرد همه‌جانبه» بدون اینکه زحمت اضافه‌ای بکشد سراغ زندگی پر بار و متنوع کینز می‌رود. دیونپورت‌هاینز در روایتی کم‌وبیش تاریخ‌مند هفت جنبه از زندگی سوژه‌اش را شناسایی می‌کند - کینز نوع دوست، کودک نابغه، صاحب منصب رسمی، مرد حوزه‌ی عمومی، عاشق، کارشناس و صاحب‌نظر و کاردار سیاسی - رویکردی که حال و هوای توصیف لئونارد وولف از کینز را دارد: «معلم، خدمات‌رسان مدنی، دلال و سفته‌باز، روزنامه‌نگار، نویسنده، مزرعه‌دار، خریدار و فروشنده‌ی آثار هنری، سیاستمدار، مدیر نمایشی، کلکسیونر کتاب و پنج‌شش تاجیز دیگر». تازه این‌ها هم به‌نظر تنها گوشه‌ای از زندگی او را نشان می‌دهد، اگر بخواهیم به چندتا‌یی از آن «پنج‌شش تاج دیگر» اشاره کنیم، می‌شود در میان چیزهای بسیار دیگر از این هم گفت که کینز در بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۵ سردبیر مهم‌ترین مجله‌ی اقتصادی پژوهشی

>

بازگشت به کینز؟

ما می‌توانیم از حضور بیشتر کینز در گفت‌وگوهای عمومی و سیاستگذاری‌هایمان استفاده ببریم، درواقع به حضور او نیازمندیم. اما چطور می‌شود از نو به سراغ او رفت؟ دو کتاب تازه راه‌های متفاوتی را برای این هدف به‌مان ارائه می‌دهند

اشکال قابل اعتراض تر آن دست به اعتراض بزنم.»

در دهه‌ی ۱۹۴۰، یعنی طسی جنگ جهانی دوم و پس آینه‌های اولیه‌اش، کینز بعد از اینکه مابین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ به خاطر بیماری قلبی از فعالیت ناتوان شده بود، خودش را وقف خدمت به کشورش کرد و به عنوان فرستاده‌ی اقتصادی بریتانیا به ایالات متحده مشغول به کار شد. فعالیت‌های او شامل نشست‌هایی بود که به تأسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی انجامید، همین‌طور ترتیب دادن به کمک‌های قانون وام و اجاره (و کنار آمدن با پایان گرفتن ناگهانی‌اش) و مذاکرات بر سر وام‌های پس از جنگ آمریکا، که کینز روزهای آخر از آن در یکی از به یادماندنی‌ترین سخنرانی‌هایش در مجلس اعیان دفاع کرد. دیونپورت درباره‌ی این سفرهای فراقاره‌ای و مذاکرات تمام‌ناشدنی می‌نویسد: «تنها چیزی که در این خستگی بیش از حد او را سرپا نگه می‌داشت، اراده‌ی تسلیم‌ناشدنی و حمایت‌های همسر دوست‌داشتنی‌اش بود.» کینز بالاخره در آوریل ۱۹۴۶ و در ۶۳ سالگی تسلیم آخرین حمله‌ی قلبی‌اش شد.

زندگی زمان جنگ کینز هر قدر هم خوب نوشته شود، دوباره گویی‌اش آشنا و تکراری خواهد بود. در نهایت جدیدترین فصل‌های «مرد همه‌جانبه»، فصل‌های «عاشق» و «صاحب‌نظر و کارشناس» اند. دومی که برای شناخت درست کینز الزامی است، تا حدی کلی است و می‌شد اسمش را «مرد رنسانسی» نامید، اما این باعث می‌شد عنوان کتاب به نوعی بی‌معنا شود. با این حال فهم کینز به معنای درک تأکیدی است که او بر «زندگی خوب» می‌گذاشت، این طرز فکر که پول تنها راهی برای رسیدن به هدف است و نه خود هدف. (راه‌وروش کینز به این جا ختم می‌شود، همچنین کتاب اخیر اسکیدلسکی «چه میزان کافی است؟ پول و زندگی خوب») برای کینز این بیش از همه به معنای تعهد به هنر بود، که سرآغازش معاشرت نزدیک و همیشگی او با اجتماع نویسندگان، نقاشان و البته سخنوران بلومزبری بود.

این‌ها بخش‌هایی حیرت‌انگیزند اما از آن بخش‌هایی نیستند که خواننده‌های «مرد همه‌جانبه» بیش از همه به یاد خواهند سپرد. یکی از این بخش‌ها بدون شک فصل «عاشق» خواهد بود که همه‌چیزی در خود دارد و تبلیغ چندانی برایش نشده است. مبحثی قابل تحسین، فرح‌بخش و کاملاً صادقانه. دیونپورت عنوان می‌کند که زندگی عاطفی کینز یکی از جنبه‌های مهم برساننده‌ی شخصیت اوست و سخن گفتن بی‌پروا و آزادانه از آن دقیقاً مطابق با عقاید اجتماع بلومزبری است. گرایش‌ات عاطفی کینز از آن جنبه‌های مخاطره‌آمیزی بود که می‌توانست مشکلاتی واقعی مانند تهدید، دستگیری، رسوایی، زندان و خودکشی را به دنبال داشته باشد. در نهایت اما لیدی‌ها لوپو کا، بالرین روسی و همسر کینز مهم‌ترین رابطه‌ی زندگی او را رقم می‌زند. دیونپورت در مورد لیدی‌ها که کینز او را در سال ۱۹۲۲ ملاقات کرد و در سال ۱۹۲۵ با او ازدواج کرد می‌نویسد: «شاید بدون او بزرگ‌ترین اثر پژوهشی کینز کامل نمی‌شد، بدون عشق حمایت‌گر او کینز سال‌ها

پیش از زمان موعده‌ش به آغوش مرگ می‌رفت.» با این حال فصل عاشق احساسات متناقضی را برمی‌انگیزد. کمی سخن چینی روشنفکرانه خطری ندارد، اما تأکید بر جزئیاتی که کم هم نیستند این خطر را به دنبال دارد که افراد بی‌خبر (و بعضی از افراد آگاه‌اما بدون خلوص نیت) سعی کنند زندگی غیرمتعارف کینز در جوانی را به رویکرد غیرمحتاطانه و بی‌قیدوبندش در مورد نتایج پیشنهادات اقتصادی‌اش نسبت بدهند. دیونپورت هاینز نظریه‌ی دیگری را هم مطرح می‌کند و آن این که کینز تازه بعد از مرگ راهنما و معلمش آلفرد مارشال در سال ۱۹۲۴ از علم اقتصاد قدیم دست شست. اما به نظر من ضرورت خود زمانه با پیچیدگی‌های اقتصادی تازه و سرسخت سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۲۵ هم‌زمان با نبوغ کینز باعث تولد علم اقتصادی نو و هم‌گام با نیاز زمانه شد.

«مرد همه‌جانبه» کار چندانی با علم اقتصاد ندارد اما این سوال هنوز پابرجاست که حتی با وجود کنار گذاشتن جنبه‌های تکنیکی، این کتاب چیزی از کینز دستگیر ما می‌کند؟ شاید بهتر این باشد که برای احیای دوباره کینز به سراغ سرمنشأ اصلی بریم. یعنی برای شناخت کینز باید آثار خود کینز را بخوانیم.

آثار مهم مرد مهم

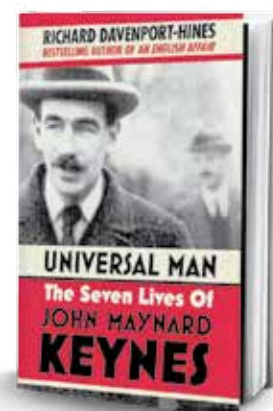
اینجاست که می‌شود به سراغ «آثار مهم کینز» رفت. کار اسکیدلسکی در تدوین این مجلد بی‌ظنیر و شگفت‌انگیز بوده است، مجموع نوشته‌های کینز ۳۰ مجلد حجیم را در بر می‌گیرد و جدای آن مقالات بسیاری از او در بایگانی کالج

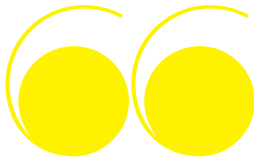
کینگ موجود است. کم کردن حجم این نوشته‌ها تا ۵۵۰ صفحه نمی‌توانسته کار آسانی باشد، اما به زحمتش می‌ارزیده است. حتی خوانندگانی که سه جلد زندگی‌نامه‌ی او را با وفاداری کامل خوانده‌اند، همچنان از خواندن این مجموعه لذت خواهند برد. اسکیدلسکی نسخه‌ی بی‌نگولعایی از تلاش‌های پیشینش ارائه نمی‌دهد. «آثار مهم کینز» نشان می‌دهد که او با نگاهی تازه به سراغ تجربه‌ی سی و چندساله‌اش از شناخت کینز رفته. مقدمه‌ی کوتاه کتاب زندگی‌نامه‌ی کلی از کینز به دست می‌دهد و اشارات مهم به زمینه‌های اقتصادی و جایگاه او در تاریخ می‌کند، و به شکل سودمندی گرایش‌ات سیاسی کینز را از کاریکاتورهای ایجادشده‌ی معاصرشان جدای می‌سازد. اسکیدلسکی کتابش را نه بر اساس تاریخ که بر اساس موضوع مرتب کرده است و آن را با بخشی به اسم «فلسوف» و «فلسوف اجتماعی» آغاز می‌کند، بعد از آن به دو فصل پر بار «اقتصاددان» و «سیاست‌گذار» می‌رسد و با فصل «رساله‌نویس» به کتاب پایان می‌دهد. هر بخش با مقدمه‌ای روشن‌گرانه آغاز می‌شود و برای بیشتر نوشته‌ها نکات و نظرانی روشن و ارزشمند که زمینه‌ی نوشته‌ها را مشخص می‌کنند، نگاشته شده است. شروع کتاب با فصل «فلسوف» بسیار به جا بوده، چرا که کینز

V

مرد همه‌جانبه

- زندگی جان مینارد کینز
- ریچارد دیونپورت هاینز
- منتشر شده در سال ۲۰۱۵
- از سوی بیسیک بوکر
- ۴۲۲ صفحه





کینز واقعی در برابر تورم اقتصادی بسیار محتاط بود و معتقد بود که «بودجه‌ی معمول باید تمام مدت متوازن باشد» و اصرار داشت که «اگر مشکل عدم اشتغال جدی شود، بی شک با کسری بودجه روبرو خواهیم شد»

برای شکل دادن به یک جایگزین بیش از پیش محرز شد. کینز در سال ۱۹۳۳ سیاست عدم دخالت دولت را رد می کند و به طور خلاصه می نویسد: «این کار نه هوشمندانه است و نه زیبا، نه عادلانه است و نه فاضلانه، و هیچ نفعی ندارد. اما وقتی به فکر جایگزینی برای آن می افتیم، سردرگم می شویم.» بی شک مارکسیسم چه در نظریه و چه در عمل هیچ جذابیتی ندارد. برخلاف بسیاری از روشنفکران بین دو جنگ، کینز به شدت از کمونیسم بیزار بود، حتی خیلی پیش از آنکه رویه‌ی وحشت آفرین استالین آشکار شود. کینز در «نگاهی کوتاه به روسیه» روایتش را از سفری که مدتی بعد از ازدواجش به روسیه داشت می نویسد، او کمونیسم را بی اعتبار می داند و آن را یک «مذهب» می خواند و «روسیه‌ی سرخ» از نظرش «نفرت انگیز» است و «بنده‌ی عقیده‌ای ست که اهمیتی به نابودی آزادی و امنیت زندگی روزمره نمی دهد و عامدانه از جنگ افزارها برای نابودی و اذیت و آزار و به راه انداختن نزاع‌های بین المللی سود می جوید.» ایدئولوژی‌های اشتراکی‌گرا در دهه‌ی ۱۹۳۰ هیچ راه جایگزینی به کینز ارائه نمی دادند، کسی که به توصیف درست هارود «تابن استخوان فردگرا بود». کینز حتی در نظریه‌ی عمومی هرگز دست از تحسین اقتصاد خرد آلفرد مارشال برنداشت: «مزیت مرکز دایمی تصمیم‌ها و مسئولیت فردی شاید حتی بیشتر از آن چیزی ست در قرن نوزدهم گمانش می رفت.» و بنابراین جست‌وجو برای یافتن راهی میانه که به گفته‌ی دیونپورت کارآمدی اقتصادی و عدالت اجتماعی و آزادی فردی را به هم بیامیزد راهی بود کینز تا به آخر در آن گام برمی داشت.

خوانندگان غیرمتخصص احتمالاً از ۲۰۰ صفحه‌ای که به نوشته‌های نظری و اقتصادی کینز اختصاص داده شده بی توجه و سرسری گذر می کنند، اما اسکیدلسکی یک راهنمای تواناست، او بر روی «رساله‌ای در باب پول» کار می کند که شاید چالش برانگیزترین کتاب کینز باشد (که در اصل دو مجلد است) و کتاب آسانی نیست و بخش‌هایی از آن کاستی‌هایی دارد. اما کتابی ارزشمند است که جوزف شامپیتر که او هم سخت در حال کار بر روی اثرش با همین موضوع بوده، در واکنش به انتشار این رساله بارها کردن تلاش‌هایش به یکی از شاگردانش می گوید تنها کاری که می توانست بکند این بوده که دست‌نوشته‌هایش را نابود کند. این کتاب با وجود همه‌ی دشواری‌هایش و سردرگمی‌اش برای برقراری تعادل میان خودمختاری اقتصاد کلان بین‌المللی و داخلی، هنوز با شرایط معاصر همخوانی دارد.

یکی از ارزشمندترین بخش‌های کتاب، هشت صفحه‌ای است که اسکیدلسکی در آن میان این رساله و نظریه‌ی عمومی از تباطؤ برقرار می کند و در واقع انقلاب کینزی را آشکار می کند. چیزی که از نظر تاریخی جایش در کتاب خالی است، پرداختن به این موضوع است که در نهایت جدایی میان کینز و منتقدانش صورت نمی گیرد بلکه تفارق میان آن‌هایی ست که خود را کینزی می دانند؛ نزاعی میان کینزی‌های بنیادگرا و کینزی‌های هیدرولیک. البته نزاع چندانی در کار نبوده است،

همیشه در طول عمرش تحت تأثیر معیارهای فلسفی بوده است. این بخش با دو نوشته‌ی پیش از این منتشر نشده آغاز می شود که هر دو به سال ۱۹۰۴ برمی گردند؛ یکی «اخلاقیات در ارتباط با رفتار» که نشان‌دهنده‌ی تأثیر جی.ای. مور است و برای حواریون خوانده شده بود، و برش کوتاهی از رساله‌ی ۸۴ صفحه‌ای و جایزه‌برده‌ی دوره‌ی کارشناسی کینز «روش سیاسی ادموند برک» در این جاتنها شکایت خواننده می تواند از این باشد که کاش این برش دست‌ودلبازانه‌تر انتخاب می شد. اسکیدلسکی بر اهمیت خاص مقاله‌ی برک انگشت می گذارد چرا که تأکید همیشگی کینز بر «روش محتاطانه» را نشان می دهد که هم بر نظریات اقتصادی و هم بر سیاست‌گذاری‌اش تأثیر عمیقی داشته است. کینز جوان می نویسد: «برک به درستی عنوان می کند که توان پیشگویی مایی اندازه کوچک است و دانش ما از نتایج طولانی مدت بسیار متزلزل، بنابراین هوشمندانه نیست که سود امروز را قربانی مزایای نامطمئن فردا کنیم.» این نوشته (همراه با برشی از کتاب اولیه‌ی کینز «رساله‌ای در باب احتمال») به درک آینده‌ی او از تفاوت میان خطر کردن (یا پیش گذاشتن با آگاهی نسبت به مشکلات واقعی) و عدم اطمینان (گمانه‌زنی بر اساس داده‌های ناشناخته) اشاره دارند که نظریه‌ی عمومی او را شکل می دهند. با گذشتن از این بخش بی شک به «باورهای اولیه‌ی من» می رسیدیم، مقاله‌ای که کینز در سال ۱۹۳۸ فاصله گرفته از اعتقادات گذشته‌اش در برابر انجمن مموار (گروه کوچکی از دوستان بلومزبری) می خواند. کینز میانه‌سال، در این تاملات قابل توجه، به مرور عقایدی می پردازد که گروه‌شان در دوره‌ی کارشناسی به آن باور داشته‌اند «تاریخ ذهنی ما ۱۲ سال پیش از جنگ بیش از همیشه به حقیقت نزدیک بود»، البته انتقادهایی هم از دل آگاهی سال‌های سخت بیرون می آمد، «آن روزها نمی دانستیم که تمدن پوسته‌ای عاری‌ای و شکننده است». اسکیدلسکی در زندگینامه‌ی پیشین این باورها را «کلیدی برای فهم آثار کینز می داند»، و این نیز قابل توجه است که کینز درخواست کرده که این مقاله به همراه یک مموار دیگر («دکتر ملکیور: دشمنی مغلوب‌شده») بعد از مرگش به چاپ برسند (که همین هم شد و آن‌ها در کتاب «دو مموار» منتشر شدند).

اسکیدلسکی همچنین تاحد زیادی به ایجاد راهی میان سرمایه‌داری عدم مداخله و اشتراکی‌گرایی در حال پدیدار شدن می پردازد. دو نوشته‌ی مهم «آیا من لیبرالم؟» (۱۹۲۵) و «پایان سیاست عدم مداخله» (۱۹۲۶) نشان می دهد که کینز در صحنه‌ی عملی سیاست خود را جایی میان احزاب محافظه کار و کارگر قرار می دهد، و در آستانه‌ی جدا شدنش از علم اقتصاد قدیم می گوید: «جهان آن چنان از بالا اداره نمی شود که منافع اجتماعی و خصوصی همواره با هم تصادم داشته باشند.» او با این حرف از عدم وجود «دست نامرئی» در کارآمدی اقتصادی سخن می گوید. اما این حرف‌ها به کجراه می برد؟ در طول سالیان، جدایی از علم اقتصاد کلاسیک و تلاش

V

نقش محوری در جلوگیری از بحران‌های سیاسی
کینز که نماینده‌ی اصلی وزارت خزانه‌داری در کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ بود، در اعتراض به ماهیت کوتاه‌نگرانه و ناکامل پیمان ورسای استعفاداد و کتاب درخشان و جنجالی «نتیجه‌ی اقتصادی صلح» را نوشت که برایش شهرتی جهانی به دنبال داشت.



جریان اقتصاد کلان پس از جنگ به سمت راه هیدرولیک رفت (که جوان رابینسون آن را «کینزی گرایی حرامزاده» می خواند). همین نسخه از کینزی گرایی بود که تلوتلو خوران به دهه ی ۱۹۷۰ رسید و در دهه ی ۱۹۹۰ به عنوان «کینزی گرایی نو» بازسازی شد (که تلاش داشت با «اقتصاد کلان نو کلاسیک» ضد کینزی و بیشاعقل گرا و در حال اوج گیری همراه شود) و در محیط فکری و سیاسی ای شرکت جست که به بحران مالی جهانی سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ انجامید.

اسکیدلسکی آشکارا بیان می کند که «بلند پروازی های نظری کینز بزرگ تر از چیزی بودند که کینزی های هیدرولیک قادر به تشخیص آن باشند»، اما او منصفانه داوری می کند و بخش هایی از نظریه ی عمومی در مورد هر دو جبهه را در کتاب می آورد و قضاوت را به خواننده وامی گذارد که ببیند کینز تا چه حد از رویکرد هیدرولیک پیش تر بوده است. با وجود این بی طرفی صوری، اسکیدلسکی اشاره می کند که «بعد از مرگ کینز، علم اقتصاد او را کنار زد و تنها تکه هایی از نظریه اش را نگه داشت که می توانست در فرمالیسم خودش توجیه شده باشد». کینزی های بنیاد گرا در مقابل عدم اطمینان را بن مایه ی اصلی نظریه ی عمومی می دانند، و دشوار است که بعد از خواندن فصل دوازده با آن ها مخالفت کنی. علاوه بر آن، اسکیدلسکی کتاب را با گزیده ای طولانی از مقاله ی اقتصادی و مهم (و همچنین بسیار بنیاد گرای) کینز نوشته شده در سال ۱۹۳۷ ادامه می دهد، تنها تلاش او برای بیرون کشیدن جوهره ی نظریه ی عمومی در مجله ای آکادمیک، و نامه های شخصی را هم که در جواب واکنش ها به کتاب بوده اند در ادامه آورده است که ویرترین کاملی از کینز بنیاد گراست. او مدام بر عواقب «ترلز بیش از اندازه ی پایه های دانش» تأکید می گذارد و معتقد است «نظریه ی سنتی فرض را بر این می گذارد که ماندنش نسبت به آینده داریم که با آنچه امروز در اختیارمان است به کل تفاوت دارد». این بحث ها بخشی از نقدهای اساسی بر اقتصادی کج راه رفته اند، که رویکرد و فرضیاتش بر روابط قابل پیش بینی و غیر قابل تغییر بنا شده است. اما «علم اقتصاد با انگیزه ها، انتظارات و تردیدهای روانشناسانه سرو کار دارد و فرد باید همواره از برخوردی یکدست و پایدار با مفروضات دوری کند». این حرفی است که کینز در سال ۱۹۳۸ به هارود می زند.

کینز «سیاست گذار» بی شک آه از نهاد بسیاری از متخصصان، سردمداران و سیاست مردان امروز بلند می کرد. کلاسیک هایی مانند «آیا جورج لوید قادر به انجامش هست؟»، «پایان استاندارد طلا»، «چطور از رکود اقتصادی پرهیز کنیم» و «پرداخت پول برای جنگ» (که اسکیدلسکی به خوبی آن را «به کار گیری صریح نظریه ی عمومی برای یک اقتصاد عاری از بیکاری تورمی» می خواند). نشان می دهند که کینز از پیش به بسیاری از مسائل امروز پرداخته بوده است، و نشان می دهد که چطور یک سیاست پولی محدود کننده، عامدانه عدم اشتغال را افزایش می دهد. او برای این کار بحران مالی جهانی سال ۱۹۳۱ را بررسی می کند و مهم تر از همه به توضیح چگونگی تعدیل

مشکلات اقتصاد کلان می پردازد که به راحتی می توانست اروپای امروز را مورد خطاب قرار دهد. ساز و کاری مانند استاندارد طلا (و اتحاد پولی اروپا) روندی ایجاد می کند که برای مقروضین الزامی است و برای بستانکاران اختیاری، و در نتیجه بار تطبیق شدن را به دوش ضعیف ترها و کوچک ترهای می گذارد، یعنی کشورهایی که توان کمتری برای حمایت از آن دارند و باعث می شود فقرا فقیر تر شوند. این نه تنها ناکارآمد و ناعادلانه است که برای نظم اجتماعی ویرانگر است.

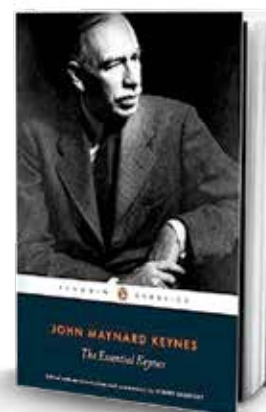
اسکیدلسکی «آثار مهم کینز» را با بخش «رساله نویس» پایان می دهد، که مجموعه ای از نوشته های زندگینامه ای کینز است. «دکتر ملکیور» که پیش تر به آن اشاره شد، به شرح مذاکراتی در تری بر آلمان درباره ی شرایط پایان دادن به محاصره ی غذایی از سوی نیروهای متفقین می پردازد. این رساله که در اصل در نشست های انجمن مموار در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ خوانده شده، از بهترین نثرهای نوشته شده به دست کینز است که حتی ویرجینیا وولف در یادداشتی پر شور از آن تعریف می کند. در این کتاب اسکیدلسکی تکه ی محبوب من را حذف کرده: «به چشمه مان شبیه گردشگرها بودند. شق ورق و معذب راه می رفتند و پاهایشان را شبیه آدم های توی عکس ها و فیلم ها بلند می کردند. مارشال را می شد از پنجره ی کابینش دید، سبیلی کج و کوله داشت و پیش گوشه ی دهانش خوابیده بود.

کمی بعد ما را دوباره به سالن خودمان فراخوانند، چون کارشناس های مالی آلمانی را خبر کرده بودند. کابین کوچک بود و هم ما بر تعداد بودیم و هم آن ها. چه کار باید می کردیم؟ باید باهاشان دست می دادیم؟ در یک سوی کابین جمع شدیم، تنها به اندازه ی یک میز کوچک میان ما و دشمن فاصله بود. آن ها با عجله وارد شدند و شق ورق تعظیمی کردند. ما هم تعظیم خشکی کردیم، اصلاً خیلی هایمان قبل تعظیم نکرده بودیم. مضطرب و عصبی تکانی به خودمان دادیم که مثلاً دست بدهیم اما بعد پشیمان شدیم. با صدا یی که قرار بود دوستانه باشد از شان پرسیدم که همه شان انگلیسی می دانند یا نه. از دیگر مقالات برجسته ی کینز نوشته اش درباره ی توماس مالتوس و ایزاک نیوتون است، و البته یادبود مشهورش درباره ی مارشال. اسکیدلسکی تنها بخش کوچکی از آن شاهکار هفتاد صفحه ای را در اختیارمان می گذارد، اما این بار تکه ی محبوب من در متن آورده شده که افسوس ی بر تمایل کمال گرایانه ی مارشال است: «هیچ تمایلی نداشت که کار نیمه مانده اش را به دست دیگران بسپارد، به بازدهی برآمده از همکاری ذهن های مختلف اعتماد نداشت، و اجازه نمی داد که جهان بزرگ تر جوهره ی او را بیرون بکشد.» یادبود مارشال، توصیف کینز از اینکه یک اقتصاددان واقعی باید چگونه باشد را هم شامل می شود «یک ریاضی دان، تاریخ دان، سیاستمدار و فیلسوف که باید زمان حال را در نور گذشته ببیند و با اهداف آینده بسنجد، و هیچ جنبه ای از کار او نباید از این رویکرد غفلت کند.» افسوس که در این زمینه نیز ناموفق بوده ایم. در کمال تأسف آمیز آموزش های اقتصادی امروز هم تنها در جنبه های ریاضی خلاصه می شود.

V

آثار مهم کینز

- جان مینارد کینز
- منتشر شده در سال ۲۰۱۶ از
- سوی پنگوئن کلاسیک
- ۵۹۲ صفحه



پایگاه اینترنتی تأمین ۲۴

دروازه‌ای به دنیای رفاه
و خدمات اجتماعی نوین



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۸-۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱

www.tamin24.ir



سازمان تأمین اجتماعی

اقتصاد و معیشت
اقدامات

هفته تأمین اجتماعی گرامی باد



حق تأمین آینده دارد
اجتماعی که دلگرم کار است